



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10880 Wilshire Blvd, Suite 1101

Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880

Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاه‌های نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پرونده‌های فدرال

- * اتهامات تروریستی و OFAC
- * تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- * اتهامات دزدی از فروشگاهها
- * رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- * حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- * تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- * تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- * ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

PERM, H-1B, EB-5 Visas *

Citizenship و معافیت از امتحان *

تمدید و تعویض هرگونه ویزا *

پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals *

جلوگیری از اخراج در سطح فدرال *

تصادفات

صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل *

حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی *

خسارات وارد بر اموال شخصی *

دفاع از شکایات *

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM

WWW.IRANILAW.COM

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فوراً

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود. 33 Central Ave., Midland Park, N.J.

RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

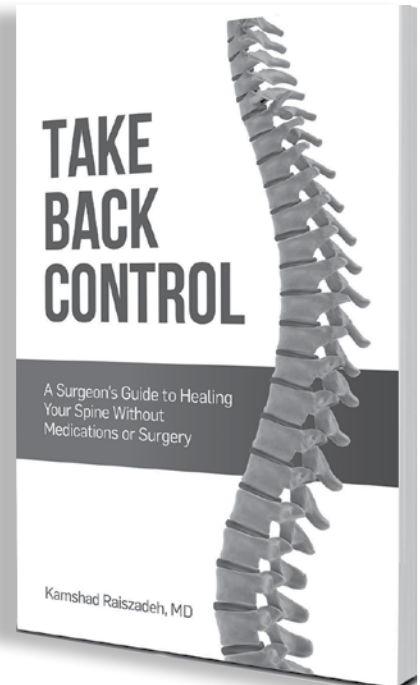
Yes, You *Can* Heal Your Back Without Surgery or Addictive Drugs.

Back pain sufferers know better than anyone: Our healthcare system is broken. Surgeons, physical therapists, and physicians offer conflicting advice. Surgery is costly and often ineffective. Health insurance severely limits treatment options. Out of desperation, doctors prescribe opioids that cycle patients towards dependence. Meanwhile, Americans lead high-stress, sedentary lives that perpetuate back pain.

The good news is that America is shifting toward prevention and more natural healing methods and spine surgeon Kamshad Raiszadeh, MD is leading the way. In *Take Back Control*, he makes a compelling case that, for many back and neck pain sufferers, medically supervised therapeutic exercise is much more effective than current treatments.

Based on what's worked for thousands of patients in his California-based SpineZone Medical Fitness clinics, Dr. Raiszadeh outlines the science-based principles you can use to get stronger without surgery or meds. You'll learn:

- Why our fragmented, expensive, and inefficient healthcare system so often fails at treating back pain
- How to ensure you get the right care at the right time, for effective pain relief
- Why strengthening is the #1 secret for long-term back health...and the surprising reasons that so many people fail to do it right
- How even the most debilitated patients can substitute their own body's endorphins for addictive prescription drugs
- Insider tips for developing the positive habits and support you need to succeed.



Sprinkled with practical tips and real life stories that illustrate Dr. Raiszadeh's lessons, *Take Back Control* is the perfect read for those who are ready to take responsibility for their own health—and reclaim a more joyful, active life.



Kamshad Raiszadeh, MD has an unusual perspective for a spine surgeon. Early in his career he realized that for most chronic back and neck pain patients, surgery is not the best solution. He and his team set about designing, developing, and perfecting a program to prevent unnecessary procedures and medications. Infused with an emphasis on strengthening, education, and self-empowerment, SpineZone has helped close to 7,000 patients enjoy full and lasting recoveries.

SAVE 25% OFF SPINEZONE ONLINE TO RETURN TO A PAIN-FREE LIFE.

We want to share our success with you, by offering our personalized, coach-led 6 weeks program at a discount.

Get started at <https://online.spinezone.com> and use code **PersianHeritage** to save 25%

To book Dr. Raiszadeh for a speaking engagement, visit: www.takebackcontrol.com,
call: **619 229 5344**
or email: info@takebackcontrol.com

۶	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۷	محمد بدخشانی	درود ای هم زبان، من از بدخشانم
۸		نامه به سردبیر

خبرها

۹	افتخارآفرینی فعالین ورزشی ایران در جهان
۱۰	خاموشی هرمز فرهنگ
۱۲	رشد انفجاری میلیونها دلارای ایران

معرفی کتاب‌ها توسط شاهرخ احکامی

۱۴	مجید کفایی	تاریخ معاصر ایران
۱۶	مرتضی پاریزی	۱۳۳۲
۱۸	مسعود نقره‌کار	تراژدی رنج‌های خلاق
۲۰	هادی بهار و حسین قریب	علم و ایمان و عمل
۲۲	ناهید دانش	زندگی نامه علمی دکتر فرید حسینی

برخورد آرا

۲۳	احمد کاظمی موسوی	چرایی نداشتن رفتار دموکراتیک
۲۵	بهار باستانی	نادانی در ندانستن نیست...

فرهنگ و هنر

۲۶	بهرام گرامی	سال وفات حافظ
۲۷	چند شعرا از مستشار نظامی، جهانگیر صداقت فرو و جعفر سپهری	
۲۸	سارا دهقان	نمایشگاه «ایران حماسی»
۲۹	مهدی گنجوی	دام گستران یا انتقام‌خواهان مزدک
۳۲		چرا شرحی از زندگی زکریای رازی نیست
۳۳	حجت شفیعی	چرا ناصر حجازی را دوست داریم
۳۴		درگذشت پدر سنگ‌بری نوین ایران
۳۵	علی حسینی	نام عموزاده‌ام قندهار است
۳۷		داستان سرود ملی ایران که چندان هم ملی نیست
۳۸		ثروت باورنکردنی یک خیر ایرانی
۳۹		یادی از استاد حبیب یغمایی
۴۰		درگذشت گشاپنده رمزهای قصه و اسطوره
۴۱		از غلام حسین ساعدی به بهانه خشم رئیس ساواک
۴۲	پویا عنایتی	قهرمانان واقعی قهرمان می‌مانند
۴۳	فیروز حجازی	به مادران غمگین دنیا
۴۴	شاهرخ احکامی	گفتگو با دکتر حسین قنبری



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: Mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: 973 471 8534

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس زاده، دکتر طلعت بصاری،
محمد هادی حکمی، دکتر کامشاد
رئیس زاده، فرهنگ صادق‌پور، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی، و
محمد علی دولت‌شاهی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

 میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی

 آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات گردانندگان نیست.

 میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول آنها معذور است.

 نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و اصلاح و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

 مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها بازگشت داده نخواهد شد.

 نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ مجاز است.

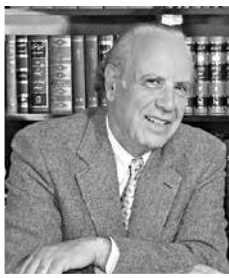
 نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلعه

سخنی با خوانندگان



می شود بسته های بزرگ واکسن گم شود!! کسی نیست بپرسد این بسته های به این بزرگی کجا رفته اند. پس زور و قدرت تان کو؟ آیا زور و قدرت شما فقط برای اسلحه کشیدن روی معترضین و بی گنا هانی است که در کوچه و خیابان دست به تظاهرات اعتراضی و شکایت از پامال شدن حق شان و تقاضا برای دادخواهی می زنند؟ آیا تمام زور تان در به زندان انداختن، شکنجه دادن و خفه کردن صداها در حلقوم مردم جان به لب رسیده است؟ اگر راست می گوئید چرا به جای گرفتن یک مشت گرسنه آفتابه دزد به جرم دزدی و قطع دست و انگشت و اعضای بدن آنها به عنوان تنبیه و تنبیه، جلوی این دزدان سرگردنه ی قلدر و مافیایی را نمی گیرید؟ در کشوری که حرف از اسلام و مزیت های اسلام، صلح و صفا، دوستی و مهربانی اش می زنید، اما در عمل چیزی جز خشونت، بی رحمی و قساوت کاری از دست تان بر نمی آید!

دوستم سخت گرم طرح شکایت ها و درد دل هایش بود و من به دلیل ناراحتی قلبی شدید و کهولت سن اش نگران بودم که مبادا همانجا پای تلفن بلایی به سرش بیاید، سعی کردم آرامش کنم. گفتم امیدوارم مشکل واکسن به زودی برطرف شود. اما این اظهار امیدواری من او را عصبانی تر کرد و در حالی که به نظر می آمد کنترلی بر احساس و هیجان خود ندارد، گفت فکر می کنی مشکل تنها واکسن است، هزار و یک مشکل و گرفتاری بالاتر از واکسن داریم که نمی دانیم که چگونه روزمان را به شب برسانیم.

دیدم تلاش برای آرام کردنش فایده ای ندارد، بنابراین بهانه ای آوردم و از او خداحافظی کردم. با گذاشتن گوشی تازه در دهان من تازه شده بود و بی اختیار اشک از چشمانم جاری شد. فکر نمی کردم پس از بیش از ۶۰ سال دوری از آن خطه، هنوز هم این چنین از گرفتاری ها و سختی های زندگی مردم بی گناه آن دیار زجر بکشم. من که تمام پایه های زندگی ام را بنا بر تصمیم شخصی و خانوادگی در اینجا گذاشته ام؛ من که تمام فرزندان و نواده هایم زاده و پرورده این خاک و دیارند، من که دیگر هیچ شانس و امیدی برای حتی یک دیدار دوباره چند هفته ای از ایران ندارم، پس هنوز چگونه ممکن است در نتیجه گفتگو با یک یار دوران کودکی، که بیش از ۷۰ سال ندیده بودم و اگر امکانات فضای مجازی نبود، قادر به شناختنش بعد از این همه سال نبودم، این رشته دوستی از هم نگسیخته و هنوز می تواند درد و رنج او مرا تا این حد متأثر سازد و عشق به خاک و زادگاه تا این اندازه قدرتمند باشد...

این احساس و تأثیر برایم بسیار شگفت انگیز و حیرت آور بود و هست. فکر کردم راستی چگونه می توان در مقابل بی عدالتی ها و گرفتاری هایی که در سرزمین آبا اجدادی انسان می گذرد سکوت کرد؟ چگونه می توان قبول کرد که عده زیادی از به اصطلاح پزشکان رتبه اول آن مملکت در نامه ی سرکشاده ای به رهبر قدرتمند ایران اطلاع دهند که واکسن های فایز و مدرنا و آسترانکا، یعنی واکسن های آمریکایی و انگلیسی حرام و خطرناک است و برای مصرف داخلی در ایران مجاز نیست و رهبر قاطعانه به خاطر آن نامه، یا نوشتن آن خطاب به وی پس از دادن دستور برای جلوگیری از وارد کردن این نوع واکسن ها به کشور، استناد کرد که این توصیه اطباء شایسته ایران (به اصطلاح شایسته) بوده است که نایستی این سه واکسن (دو واکسن آمریکایی و یک واکسن انگلیسی) وارد شوند. غافل از آن که سازنده واکسن فایزر، یک زن و شوهر ترک مقیم آلمان هستند و به اصطلاح مسلمانان دوست؛ و

فصل پاییز، آغاز خزان و نزول طبیعت و به تدریج فرو ریختن برگ ها و زوال زیبایی های خارق العاده درختان و سبزی های جهان است. هر روز که به پایان پاییز نزدیک تر می شویم، سردی و لختی و بی حالی طبیعت بیشتر و آماده خواب زمستانی می گردد. این تغییر حیرت انگیز طبیعت مرا متوجه روحیات و خلقیات انسان ها و نحوه زندگی آنها در گذر کوتاه زمان می کند. همان طور که طوفان ها و خشک سالی ها و آتش سوزی ها می توانند به خرابی و نابودی طبیعت و از بین بردن زیبایی هایش کمک کنند، به همان گونه نیز انسان ها در جریان حوادث با به جان هم افتادن و توطئه و تخریب می توانند به نابودی هم نوعان و کسانیه که در جوارشان زندگی می کنند یاری نمایند. این روزها چنان وقایع مخرب و خامنسنسوز در اقصی نقاط دنیا در جریان است که انسان را مات و مبهور می سازد. مرض خامنسنسوز و همه گیر کرونا نه تنها پس از قریب به دو سال ریشه کن نشده است، بلکه با گذر زمان با تغییر و تحولات داخل هسته ای و ویروس با اقسام مهیب تر و کشنده تری به جان انسان ها افتاده است و نه پیر و نه جوان؛ نه کودک و نه میانسال؛ نه فقیر و نه ثروتمند می شناسد و بدون تبعیض و تفاوت به کشتار خود ادامه می دهد.

وقایع ناگهانی ولی البته برنامه ریزی شده ماهرانه افغانستان هم با ترس و ایجاد وحشت در میان مردم آن کشور و کشورهای مجاور، دوباره موجی از آوارگان و بی خانمان شدگان را روانه گوشه و کنار دنیا کرده است. در نتیجه این ویرانی ها و خرابی ها و کشتارها پس از ۲۰ سال، منافع ناشی از استفاده از منابع بیکران آن سرزمین بی سرپرست و تهیه تجهیزات جنگی آتشبار و مهلک به جیب آنهایی که این برنامه و نقشه را پیاده کرده اند رفته و خواهد رفت...

در فکر نوشتن این صفحات بودم و دلم می خواست حامل خبری خوب و خوش، از زیبایی ها و خوبی های زندگی بدهم و اخبار بد از زندگی روزمره انسان ها در هرکوی و گذر و خانه را به کناری بگذارم، اما گفتگو با یکی از دوستان دوران دبستانی و کودکی بار دیگر راه فرار از دردها و رنج های مردم را به روی من بست. در گفتگوی خود بعد از این همه سال، از او درباره تریق واکسن مرحله دوم سؤال کردم. او در پاسخ با یأس و نومیدی و صدایی لرزان که نشان دهنده ترس و وحشت اش از احتمال گرفتار شدن به مرض کرونا بود، گفت قرار بود پس از سه ماه واکسن دوم ما را بزنند، ولی روز موعود به من خبر دادند که دیشب دو محموله واکسن به فرودگاه رسیده بود که همه آنها به سرقت رفت و مراکز واکسیناسیون بدون واکسن ماندند و بایستی تا ورود بسته های جدید واکسن صبر کنیم.

در پای تلفن در حالی که لرزم گرفته بود و اشک هایم از روی تأسف و نگرانی جاری شده بود، خواستم دوستم را آرام کنم، به او گفتم سه ماه صبر کرده ای، حالا یکی دو هفته دیگر هم می توان صبر کرد. دوباره با همان صدای لرزان و سرشار از ناامیدی پاسخ داد، خود بزرگان قوم و خانواده هایشان بدون رعایت سن و موقعیت بهترین نوع واکسن را که رهبر آن را حرام کرده و غیر قابل پذیرش دانسته دریافت کرده اند و خیال شان راحت است، ولی وقتی نوبت به ما درماندگان، آموزگاران و پیران فراموش شده می رسد، این بار هم به بهانه سرقت واکسن ها، ما را در معرض ابتلا به این بیماری کشنده قرار می دهند. دوستم که بسیار عصبانی بود و صدایش از شدت عصبانیت می لرزید، گفت آخر با این همه محافظ و افراد مسلح و پاسدار چگونه

سکوت تیره‌ای
در خانه‌ی خورشید گسترده است گردامن
سپه‌پوشان نیک‌اندیش و
فوج سر به داری در رگام رخس می‌رانند

مرا بشناس
من آنم که دماغ بوی جوی مولیان دارد
و آمویی میان سینه‌ام پیوسته
در فریاد و جریان است
و در چین جبین مادرم روح فرانک می‌تپد
از روی و از مویش
قُروهر می‌تراود
مهر می‌بارد
و سام و زال سام و رستم و سهراب و آرش را
من و این پاک‌کیشان کمان‌کش را
به قول رازهای سینه‌تاریخ پیوندی است دیرینه!

نگاهم کن
نه!
نه با توهین و با تحقیر و با تصغیر
نگاهم کن
نگاهت گرپذیرد
برگ سیمایم
ز بومسلم و سیس و بو مقنع
صورتی دارد

درست امروز شرح داستان و داستان با توست
و اما استخوان قهرمان داستان با من
تو گرانمی
نشانم من
تنت را روح و جانم من
من ایرانم!!
خراسان در تن من می‌تپد
پیوسته در رگ‌های من جاریست
بشناسم

بنی آدم گراز یک جوهرند
ما را یکی تر باشد آن گوهر
درو دای هم زبان
من هم از ایران!

کشورهای همسایه چه کشورهای عربی و چه ترکیه جزو اولین استفاده‌کنندگان این واکنس‌ها بودند. البته ترکیه واکسیناسیون را با واکسن چینی شروع کرد و بعد از به بازار آمدن واکسن‌های آمریکایی از آنها هم خریداری کرد. چطور است که از نظر دینی برای این مسلمانان این واکسن‌ها منع شرعی ندارد، ولی برای ایرانیان بی‌گناه جنس آمریکایی و انگلیسی به بهانه خطرناک بودن منع می‌شود؟ عجب‌که از رهبر گرفته تا بقیه بزرگان از طیاره‌های ساخت آمریکا، از توپ و تانک‌های انگلیسی و آمریکایی و... استفاده می‌کنند، و داشتن تلفن‌های مارک آمریکایی امروز یکی از وسایل افتخار و ثروتمندی این آقایان و فرزندان‌شان است، ولی وقتی که نوبت به حفاظت از سلامت و جان مردمان معصوم ایران می‌رسد، واکسن ساخت آمریکا و انگلیسی خطرناک می‌شوند حتی وقاحت و بی‌شرمی به جایی می‌رسد که ژنرال پاسدار فرمانده پاسداران هم اظهار نظر طبی می‌کند و درباره خطرناکی واکسن‌های آمریکایی و انگلیسی به مردم در مانده ایران هشدار می‌دهد. در کشوری که عناوین دکتر و مهندس و به‌تازگی با شش کلاس درس خواندن و سه سال درس حوزوی مقام «دکتر آیت‌اللهی» خیلی راحت و ارزان به افراد داده می‌شود، جای تعجب و شگفتی نیست که انسان بی‌نمک و بی‌مایه‌ای به نام دکتر نمکی، وزیر بهداشتی وقت به خاطر حفظ مقام وزارتش با هر دیو‌زگی باعث مرگ هزاران نفر شود و از هیچ بازخواست و محاکمه‌ای هم نترسد. افرادی مانند وی با همه همکاران و همدستان‌شان باید در دادگاه‌هایی مانند دادگاه‌های بین‌المللی محاکمه شوند و به جرم کشتار بیش از صد و پنجاه هزار نفر (تا روز ۲۶ اوت ۲۰۲۱) (و به گفته منابع دیگر ۷۰۰ هزار نفر)، به جزای این جنایات غیر قابل بخشش خود برسند. کسی نیست از او و آن خانم دکتر و جناب معاون رئیس‌جمهور جدید بپرسد خبر تولید انواع واکسن‌های ایرانی، ایرانی کوبایی، ایرانی روسی که هر روز با سرو صدای زیاد به خورد مردم می‌دادند چه شد؟ و به کجا رفت. کسی هست که بتواند به این سؤال‌های به حق مردم جواب دهد؟

مثل همیشه امیدوارم روزی برسد که بتوانم در این صفحات خبرها و حرف‌های امیدبخش بنویسم، ولی چگونه می‌توان در این بحران گرانی، و برای نمونه بالا رفتن قیمت شیر و تخم مرغ به حدی که دیگر مردم عادی قادر به خوردن ماست و تخم مرغ هم نباشند؛ در جایی که به گفته خودشان خط فقر در حدود ۱۰ میلیون تومان است و بیش از ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر قرار دارند، لب به سکوت بست و قلم را برای تعریف از گل و بلبل و شادی‌هایی که وجود ندارند به کار گرفت؟

به امید روزهای بهتر، برای همه شما عزیزان، تندرستی و شادکامی آرزو می‌کنم و جشن مهرگان را، که یکی از جشن‌های بزرگ به جا مانده از نیاکان ماست، به شما سروان شادباش می‌گویم.

در پایان هنگام نوشتن این سخنان، شعر زیر به دستم رسید که با هم می‌خوانیم. شعری از یک شاعر افغان به نام محمد بدخشانی.

درو دای هم زبان من از بدخشانم...

تو از تهران، من از کابل
من از سیستان، من از زابل
تو از مشهد
ز غزنی و هریوایم
تو از شیراز و من از بلخ می‌آیم

اگر دست حوادث در سر من تیغ می‌کارد
و گر بیداد و استبداد می‌بارد
نوایم را اگر دزدیده‌اند از من

سوز

نامه به سردبیر

یک کار انسانی ارجمند

با تقدیم سلام و احترام و سپاسگزاری از ارسال نشریه گرامی «میراث ایران»، من همواره به یاد شما و خدمات گرانقدرتان به فرهنگ و هنر ایران هستم و غالباً با دوستان و آشنایان مشترک ذکر و خیر شما را دارم. چه کار زیبا و ماندگاری انجام شد که گفتگو و عکس سیامک فرح بخشیان را در همین شماره منتشر فرمودید. در مکالمه تلفنی که چند دقیقه قبل با دکتر ابراهیم فرح بخشیان، پدر سیامک، داشتم، یک دنیا از شما سپاسگزاری نمود و می گفت نمی دانم چطور از آقای دکتر احکامی سپاسگزاری کنم. دستتان درد نکند که کار انسانی ارجمندی انجام دادید.

با احترام، مرتضی حسینی دهکردی

ضحاک مظهر تابستان و خشک سالی

این متن را که در مورد خوزستان و ایران است برایتان ارسال می کنم. این روزها تنها با شنیدن کلمه خوزستان قلب مان به درد می آید. وضعیت خوزستان ما را به یاد قصه ضحاک می اندازد. زیرا ضحاک مظهر تابستان و خشک سالی است. دوره ای و دوره ای بیماری و همیشه پیری و مرگ است. به طوری که ضحاک زنانی که مظهر باروری و بارش اند را اسیر خود می کند. بهار جمشید رسماً به پایان می آید و خشک سالی می رسد. ضحاک تابستانی است که آتش درافکنده در همه چیز. پس این گونه است تاریخ در ایران زمین دوباره تکرار شده است. دیگر ضحاک افسانه نیست، بلکه آن را می توان در سرزمین مان به خصوص خطه خوزستان لمس و مشاهده کرد. چراها وجود دارند، اما دیگر وقت شکایت و گله نیست. بلکه باید از مظلومیت و قربانی بودن گفتن، پرهیز کرد و پیدایش ظالم ها را فراموش کرد و سخن از شجاعت و جسارت و همتی برای از بین بردن ضحاک نمود. چاره آن هم به آتش کشیدن سومین پر سیمرغ است که رستم آن را برای ایران زمین نگه داشت. هنوز فردوسی سومین پر سیمرغ را در دل و قلب ایرانیان نگه داشته است تا روزی سیمرغ خرد و شادی و سعادت مندی با غلبه بر تیره روزی بر فلات ایران لبخند بزند. به نام روزی که همه ما در روشنائی آگاهی برای رهایی از تاریکی درفش دانایی و خرد را بدون داشتن تعصب به هر گونه کیش و مذهبی در دست بگیریم و ریشه خشک سالی را از فلات ایران برای همیشه برکنیم....

فرستنده: ناشناس

تاریخچه آرامگاه حافظ

جناب دکتر احکامی عزیز، با درود فراوان. من پس از دریافت آخرین ایمیل جناب عالی فرمایش شما را به اجرا درآورده و مقاله ای برای چاپ در شماره آینده «میراث ایران» تدوین کردم. موضوع این نوشتار تاریخچه آرامگاه حافظ را ابتدا تا پایان است که برای بسیار از ایرانی ها چندان آشنا نیست. اما مخاطب من نخست جوانان ایرانی هستند که در خارج بزرگ شده

و زندگی می کنند و هیچ گونه اطلاعی از این ماجرا ندارند. به همین جهت این مقاله به زبان انگلیسی نوشته شده و در آن چندین و چند بار از ایران شناسان غربی نقل قول آورده شده که در سده های مختلف از آرامگاه حافظ دیدار کرده و دوباره آن نوشته اند، کاری که کمتر ایرانی ها و شرقی ها انجام داده اند.

با سپاس از مهر همیشگی شما و با گرم ترین سلام ها.

با درود و احترام و ارادت محضر استاد ارجمندم جناب آقای احکامی... سپاس از ارسال فایل های «پی دی اف» مجله وزین «میراث ایران» شماره ۱۰۱ - تابستان ۱۴۰۰. کماکان در انتظار دریافت رزومه علمی و فرهنگی حضرت عالی هستم... با تجدید سپاس و ارادت فراوان

معین فر (باغ خوشان)

سلام و درود

منمون که طی این سال ها همواره مجله ی وزین خود را برای این جانب ارسال می فرمایید. همواره شاد، تندرست و پویا باشید.

با احترام بسیار، افسون فروغی پور

استاد عزیز و ارجمندم، سلام و درود بر شما

مجله ها جالب بودند. بیشتر از کتابخانه خوشم آمد من مدت ها در آنجا کتاب های نایاب می خریدم انشاله همیشه خوب و خوش باشید.

با احترام، فریده معتکف



انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام اس ایران

خدمت گزار بیماران ام اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آئین نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می شود:

نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران ۱ موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام اس، تهیه آمار بیماران، جمع آوری اطلاعات، اطلاع رسانی. ۲ تابعیت: ایرانی ۳ مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میزای شیرازی پلاک ۲۱۳. ۴ اسامی مؤسسين آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگارودی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدیپور اقبالی ۵ تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نام محدود ۶ مدیر یامدیران و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی البدل هیئت مدیره می باشند. کلبه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوامضا از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود ۷ دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکت ها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده ها و بیماران ام اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام اس ایران از خدمات انجمن بهره مند گردید.

شماره ی تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵

WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب ها به نام انجمن ام اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴

بانک صادرات: ۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳

خبرها

برتر دنیا حضور داشتند. بر اساس تعداد حضور، ایران رتبه اول را در میان کشورهای اسلامی دارد.

دهقانی گفت: شانگهای یکی از سه نظام معتبر رتبه بندی در سطح بین المللی است. کیفیت آموزش، کیفیت اعضای هیئت علمی، پرونداد پژوهشی و عملکرد سرانه، چهار معیار به کار برده شده در نظام رتبه بندی شانگهای است که توسط ۶ شاخص ارزیابی می شوند. این نظام رتبه بندی از ۶ شاخص در قالب چهار معیار جهت رتبه بندی دانشگاه ها بهره می گیرد. این ۶ شاخص عبارتند از: تعداد فارغ التحصیلان برنده جایزه نوبل یا فیلد مدال، تعداد اعضای هیأت علمی برنده جایزه نوبل یا فیلد مدال، تعداد محققان پر استناد در ۲۱ حیطه موضوعی، تعداد مقالات منتشر شده در دو مجله Nature و Science، تعداد مقالات نمایه شده در نمایه نامه های توسعه یافته علوم و علوم اجتماعی و عملکرد دانشگاهی با توجه به اندازه سازمان.

یک پرستار ایرانی صاحب اولین مدال طلای المپیک ۲۰۲۰ شد.

بزرگ مرد ایلامی (زاده شهرستان دهلران) ورزش کشورمان اولین مدال طلا را برای کشورمان در المپیک ۲۰۲۰ توکیو به دست آورد. جواد فروغی شگفتی ساز و قهرمان المپیک شد و با عملکردی فوق العاده در ماده ۱۰ متر تپانچه رشته تیراندازی نخستین طلای ایران در المپیک توکیو را کسب کرد.



جواد فروغی ۴۱ ساله که در ماه های اخیر به اوج رسیده بود و مدال طلای جام جهانی هند و کرواسی را کسب کرده بود، در فینال عملکرد فوق العاده ای داشت و رقبا یک به یک از مسابقه ۸ نفره فینال بیرون رفتند و جواد فروغی با آرامش خاصی کارش را دنبال کرد. در نهایت این عملکرد فوق العاده با کسب ۲۴۴ امتیاز برای قهرمان تیراندازی ایران همراه شد تا یک اتفاق تاریخی برای ورزش ایران در دومین روز المپیک توکیو رخ دهد. با طلای جواد فروغی، رشته تیراندازی به جمع ۴ رشته قبلی مدال آور ایران در تاریخ المپیک تبدیل شد.

جواد فروغی خیلی دیر وارد تیراندازی شد، پرستار بیمارستان و جزو کادر درمان است. او پیش تر گفته بود: «تیراندازی را در طبقه منفی دو بیمارستان به صورت کاملاً اتفاقی شروع کردم. برای اولین بار سال ۸۹ یا ۹۰ بود که تپانچه بادی را به من نشان دادند تا تیراندازی کنم، در همان تجربه اول حدود امتیاز ۸۵ زدم و کسی که مسئول بود از من خواست تا پیگیر باشم. تشویق او باعث شد تا سراغ تیراندازی بروم...»

ویدئو رضا کیانیان درباره واکسیناسیون در ارمنستان

رضا کیانیان با انتشار ویدیویی از مرز ارمنستان و هجوم ایرانیان برای واکسیناسیون در آن کشور، خطاب به وزیر بهداشت نوشت: «آقای نمکی این جا مرز ایران و ارمنستان است! اوضاع درمان در مملکت ما با وزارت شما چقدر با نمک شده است. البته شما که مشکلی ندارید! دوستان شما هم هر روز از واکسن جدیدی رونمایی می کنند که معلوم نیست چقدر از بودجه مملکت را هزینه کرده اند! البته شنیدم یکی دوتا شون داره جواب می ده. راستی سنگ پای قزوین را می شناسید؟ بالا دستی های شما چه طور؟ این که مردم ایران برای واکسیناسیون داوطلبانه به ارمنستان و امارات می روند، برای شما و هم قطاران تان که بد نیست... از هر مسافر یک میلیون تومان خروجی! می گیرید. واکسنش هم مجانی در میاد.»

افتخاری دیگر برای بانوان ایران زمین



بانو گلاره ناظمی به عنوان اولین داور زن ایرانی تاریخ ساز شد و از او دعوت به عمل آمد تا در رقابت های جام جهانی فوتبال مردان ۲۰۲۱ لیتوانی، قضاوت کند. این برای اولین بار در تاریخ کشورمان می باشد که یک بانوی ایرانی برای قضاوت در یکی از مهم ترین ورزش های گروهی جهان در قسمت آقایان دعوت می شود. بی تردید ایشان بهترین داور کنونی فوتبال کشورمان و یکی از ده داور برتر این رشته در جهان می باشند. بانو گلاره ناظمی با پشتکار و ممارست پله های ترقی را یکی یکی طی نمودند تا پس از قضاوت در مسابقات مختلف فوتبال آقایان در سطح جهان از جمله جام باشگاه های جهان، بازی های المپیک، جام باشگاه های اروپا، جام دانشجویان جهان، جام ملت های آسیا و... امروز افتخار بزرگی را برای کشورمان به دست آورند. شاید جالب باشد بدانید این برای اولین بار است که از بانوان جهت قضاوت در جام جهانی مردان دعوت گردیده است.

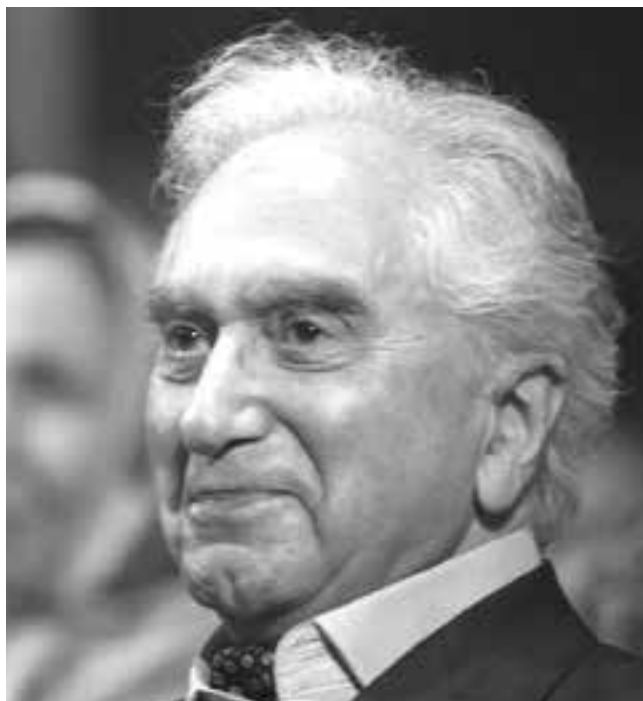
ایران صدرنشین کشورهای اسلامی در رتبه بندی شانگهای

نتایج رتبه بندی شانگهای در سال ۲۰۲۱ منتشر شد که بر اساس آن دانشگاه های هاروارد و استنفورد از ایالات متحده آمریکا و دانشگاه کمبریج از انگلستان به ترتیب رتبه های اول تا سوم را از آن خود کرده اند. ایران در این رتبه بندی با افزایش تعداد دانشگاه ها به ۱۱ عدد، صدرنشین کشورهای اسلامی است.

به گزارش ایسنا، دکتر محمد جواد دهقانی سرپرست موسسه استنادی علوم و پایش علم و فناوری (ISC) گفت: رتبه بندی شانگهای یکی از معتبرترین رتبه بندی های جهانی است که نتایج آن توسط دانشگاه شانگهای ژیاوتونگ منتشر می شود. در رتبه بندی منتشر شده در سال ۲۰۲۱ شانگهای، ۱۰۰۰ دانشگاه برتر جهان رتبه بندی شده اند. کشور ترکیه با ۸ دانشگاه در جایگاه دوم و کشورهای عربستان و مصر با ۶ دانشگاه در جایگاه سوم قرار دارند.

رتبه بندی شانگهای برای اولین بار در سال ۲۰۰۳، در سطح بین المللی منتشر شد و از آن سال به بعد به طور سالانه به روز می شود. حضور دانشگاه های ایران در این نظام رتبه بندی اولین بار با یک دانشگاه (دانشگاه تهران) در سال ۲۰۱۴ بوده است. در رتبه بندی جهانی شانگهای سال ۲۰۲۱، ایران با ۱۱ دانشگاه، ترکیه با ۸ دانشگاه، عربستان و مصر با ۶ دانشگاه، مالزی و پاکستان با ۵ دانشگاه و کشورهای تونس، لبنان، قطر، نیجریه و عمان با یک دانشگاه در جمع هزار دانشگاه

خاموشی هرمز فرهت، آهنگساز و معلم بزرگ موسیقی



هرمز فرهت در ۹۳ سالگی چشم از جهان فرو بست. او بدون تردید یکی از باسوادترین موسیقی دانان ایرانی بود. اما گذشته از فعالیت آموزشی و آهنگسازی، هرمز فرهت از طریق برنامه های رادیویی خود بسیاری از ایرانیان را با انواع موسیقی غربی آشنا کرد. فرهت در عین حال، شناختی بسیار عمیق از موسیقی سنتی ایرانی داشت و به همین دلیل از آمیختن سطحی آن با موسیقی غربی پرهیز می کرد. به نوشته خبرگزاری های ایرانی، هرمز فرهت روز ۲۵ مرداد در ایرلند درگذشت. شاهین فرهت، دیگر آهنگساز این خاندان به خبرگزاری ایسنا گفته است که پسرعمویش ماه گذشته به ذات الریه مبتلا شده بود.

هرمز فرهت را باید در کنار مهدی برکشلی یکی از نخستین پژوهشگرانی دانست که با برخورداری از دانش موسیقی بسیار محکم و به روز، در مبانی موسیقی ایرانی به تحقیق پرداختند. حتی اگرچه وی هفت هشت سالی از مهدی برکشلی کوچک تر بود، اما شاید زودتر از وی در این راه گام برداشت. وی همچنین زنده کننده مطالعات درباره تعزیه به عنوان نوعی نمایش سنتی ایرانی بود.

تأثیر غرب

هرمز فرهت موسیقی را در دانشگاه یو.سی.ال.ای (UCLA) کالیفرنیا آموخت و مدرک دکتری را هم از همین دانشگاه گرفت. البته قبل از آن، نواختن ویولون را در ایران، تحت آموزش موسیقیدانان ارمنی آغاز کرده بود. اما دوره تحصیل در آمریکا نگاه وی را نسبت به موسیقی سنتی تغییر داد.

پایان نامه دکتری او به بررسی علمی «دستگاه» در موسیقی ایرانی اختصاص دارد که بعدها در تهران ترجمه و منتشر شد. فرهت در طول نگارش پایان نامه خود

با استادانی چون حسین صبا، استاد سنتور (با ابوالحسن صبا اشتباه نشود)، و نصراله زرین پنجه ارتباط داشت و پرسش های خود را در مورد ظرایف موسیقی سنتی با آنان مطرح می کرد. فرهت به غیر از ویولون، با سه تار و سنتور نیز آشنایی حرفه ای داشت.

معلم تمام عیار

هرمز فرهت پس از بازگشت به ایران، فعالیت آموزشی را به طور جدی دنبال کرد و تا شروع انقلاب و ترک کشورش به این کار ادامه داد. وی پایه گذار دپارتمان موسیقی در دانشکده هنرهای زیبا است و چند سالی مدیریت این بخش را به عهده داشت. مدتی هم در دانشگاه فارابی تدریس کرد. بعد از مهاجرت نیز همین کار را در ایرلند پی گرفت و به ریاست دانشکده موسیقی کالج ترینیتی در دانشگاه دوپلین رسید. فرهت بعد از چند دهه غیبت، سه سال قبل سفری به ایران کرد (۱۳۹۷). او در مراسم بزرگداشتی که برایش برگزار شد گفته بود: «بعد از ۳۹ سال به ایران بازگشتم و این چهار روزی که ایران هستم غیر از ترافیک تهران، از همه چیز انرژی مثبت دریافت می کنم...»

هرمز فرهت نقش بسیار مهمی در پخش برنامه های جدی موسیقی از رسانه های دولتی داشت. در زمان مدیریت رضا قطبی، سرپرستی بخش موسیقی رادیو تلویزیون ملی ایران را عهده دار شد و در عین حال تهیه و اجرای برنامه هایی بسیار غنی برای معرفی انواع موسیقی غربی را به دوش گرفت که در چارچوب نخستین پخش استریو روی موج اف.ام. از رادیو تهران پخش می شد. فرهت همچنین با جشن هنر شیراز همکاری داشت و درگزینش برنامه های موسیقی این جشنواره صاحب نظر بود.

بخش بزرگی از آثار فرهت اجرا نشده باقی مانده است. ضبط این آثار به ارکستر و امکانات حرفه ای نیاز دارد که تقریباً همیشه از دسترس آهنگسازان ایرانی دور بوده. اما شاید برای شونده ایرانی، شناخته شده ترین آثار وی قطعاتی باشد که برای سینما ساخته است. فیلم های «جنوب شهر» اثر فرخ غفاری، «آرامش در حضور دیگران» (ناصر تقوایی) و البته معروف ترین آثار داریوش مهرجویی، «گاو»، «پستچی»، «آقای هالو» و «دایره مینا» از موسیقی فرهت بهره برده اند.

وی در سال های اخیر و بعد از سکوتی نسبتاً طولانی، سه کوارتت زهی خود را به همت پسرعمویش، شاهین فرهت، در یک آلبوم منتشر کرد.

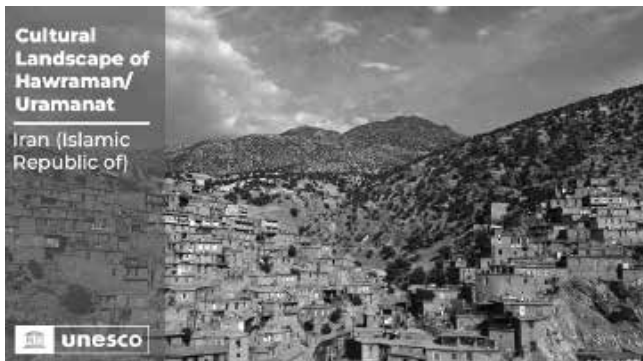
هرمز فرهت در مورد ترکیب موسیقی سنتی ایران با موسیقی غربی معتقد بود که «مخلوط کردن دو روش موسیقایی کار آسانی نیست». با اینکه چندان اعتقادی به این کار نداشت، اما به گفته خودش، در کوارتت دوم از آلبوم آخر، «نهاد ملودیک درآمد ماهور» پایه کار قرار گرفته است.

فرهت همچنین قطعاتی را تحت تأثیر موسیقی محلی ایران ساخته اما چنان که خود گفته است: «کارهای من که با رنگ آمیزی ایرانی و یا با تم های ملی ایرانی ارتباط دارند تنها بخش کوچکی از آثار من هستند. می توانم بگویم که موسیقی من رابطه عمده با موسیقی ملی ندارد. بیشترین آثار من دارای تم ها و ملودی هایی هستند که خودم خلق کرده ام...» (مصاحبه با کیهان لندن).

در تهران، محمد الهیاری، مدیرکل دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی درگذشت «استاد هرمز فرهت» را تسلیت گفته است.

همیشه و همه جا با «میراث ایران»

۹۷۳.۴۷۱.۴۲۸۳



جهانی یونسکو نیز نظر اولیه کارشناسان ایکوموس بر این بوده که این پرونده شانس بالایی برای ثبت جهانی دارد. سرانجام پرونده هورامان/اورامانات براساس معیارهای شماره ۳ و ۵ در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد. هورامان یا اورامانات نام منطقه‌ای تاریخی با بافت پلکانی و آداب و رسوم خاص است که بخش‌هایی از شهرستان‌های سروآباد، سنندج و کامیاران در استان کردستان و شهرستان‌های روانسر، پاوه، جوانرود و ثلاث باباجانی در استان کرمانشاه را شامل می‌شود. همچنین بخشی از آن در اقلیم کردستان عراق است. بخش اصلی منظر فرهنگی هورامان/اورامانات شامل دره‌های ژاوه‌رود، اورامان تخت و لهنو است.

آرامگاه یعقوب لیث صفاری

آرامگاه یعقوب لیث صفاری که از مکان‌های دیدنی دزفول به شمار می‌رود، با گنبد مخروطی شکل دندانه‌دار در قسمت شمال‌شرقی روستای شاه‌آباد، در ۱۰ کیلومتری جاده دزفول به شوشتر در استان خوزستان، در میان یکی از مهم‌ترین محوطه‌های تاریخی ایران یعنی خرابه‌های شهر جندی شاپور قرار دارد، وجود گورستانی با سنگ قبرهای باستانی در اطراف مقبره گواهی بر قدمت این اثر دارد. گنبد مخروطی شکل آرامگاه از بهترین نوع گنبد‌های مخروطی واقع در خوزستان است. جلال و زیبایی نمای گنبد از دور کاملاً جلوه‌گر این است که روزی این بقعه برای شخصی بزرگ بنا شده است.

بنای آرامگاه از یک ورودی برخوردار است و سطح داخلی آرامگاه را از سطح بیرونی آن جدا می‌کند. سازه اصلی بنا خشت خام است و نقوش برجسته و ملات گچ و خاک دارد. آرامگاه یعقوب لیث صفاری چندین بار بازسازی شده و بنای آن متعلق به دوران سلجوقیان تا قاجاریان می‌باشد. در واقع قدیمی‌ترین قسمت‌های آن متعلق به دوران سلجوقیان است. عکس: امین نظری - محمد مهدی عاملی/ایسنا



راه آهن سراسری ایران،

در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد

راه آهن سراسری ایران، که در مسیر طولانی خود از شمال ایران به جنوب کشور، از رشته کوه‌ها، رودخانه‌ها، جنگل‌ها، و دشت و بیابان‌های ایران می‌گذرد، چهار منطقه آب و هوایی را پشت سر می‌گذارد، و دریای خزر را به خلیج فارس متصل می‌کند، روز یکشنبه ۳ مرداد در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد. ساخت راه آهن سراسری ایران در سال ۱۹۲۷ میلادی و در دوران پادشاهی رضا پهلوی آغاز شد و با همکاری موفقیت‌آمیز دولت ایران و ۴۳ پیمانکار از چندین کشور، در سال ۱۹۳۸ میلادی تکمیل شد.

این راه آهن به علت اندازه و مهارت در مهندسی که برای گذشتن از مسیرهای پرفراز و نشیب با چالش‌های زیادی روبرو بود، از ویژگی خاصی برخوردار است. گذشتن این راه آهن از برخی از مناطق ناهموار مستلزم احداث ۱۷۴ پل بزرگ، ۱۸۶ پل کوچک، و ۲۲۴ تونل که شامل ۱۱ تونل ماریپچ است، بود. به نوشته یونسکو، برخلاف بسیاری از پروژه‌های اولیه راه آهن، ساخت راه آهن سراسری ایران از طریق مالیات ملی تأمین شد تا از سرمایه‌گذاری و کنترل کشورهای خارجی جلوگیری شود. شبکه راه آهن در ایران در سال‌های بعد نیز توسعه یافت.



ایستگاه راه آهن سراسری ایران در بندر شاهپور در دوران جنگ جهانی دوم - ۲۵ ژوئن ۱۹۴۲

«اورامانات» به عنوان میراث جهانی ایران در یونسکو ثبت شد

در ادامه بررسی نامزد‌های ثبت در فهرست میراث جهانی یونسکو، پرونده هورامان از ایران رأی مثبت یونسکو را گرفت و به عنوان بیستم و ششمین میراث جهانی ایران ثبت شد. پیش از این نیز در روزهای اخیر، راه آهن سراسری (شمال-جنوب) ایران در این فهرست ثبت شد. به گزارش رسانه‌های ایران، پرونده ثبت جهانی منظر فرهنگی اورامانات/هورامان در استان‌های کرمانشاه و کردستان با حدود ۴۰۹ هزار هکتار عرصه و حریم قرار دارد که ۱۰۶ هزار هکتار آن مربوط به عرصه و ۳۰۳ هزار هکتار نیز جزء حریم است. این پرونده سال گذشته به یونسکو ارسال شد. براساس گزارش ایسنا، در سال ۱۳۹۹ ارزیابی میدانی منظر فرهنگی هورامان/اورامانات توسط ارزیاب ایکوموس جهانی انجام شد. پیش از آغاز کمیته میراث

یکتا جمالی نخستین مدال جهانی جوانان را برای ایران به ارمغان آورد.



یکتا جمالی وزنه‌بردار جوان ایران در رقابت‌های جهانی این رشته که در تاشکند ازبکستان برگزار شد، موفق شد با بالای سر بردن وزنه «نود و دو کیلو» در حرکت یک ضرب در جایگاه سوم قرار گرفته و اولین مدال تاریخ وزنه‌برداری زنان را در رقابت‌های جهانی جوانان برای ایران به ارمغان آورد. وی با ثبت رکورد نود و دو کیلوگرم تک ضرب، پس از ورزشکارانی از ازبکستان و ایالات متحده مدال برنز را از آن خود کرد. در این گروه الیزابت اوونز از آمریکا با نود و سه کیلوگرم مدال نقره را از آن خود کرد و تورسانوی جبارووا از ازبکستان با ثبت رکورد یک صد و یازده کیلوگرم در حرکت تک ضرب، با فاصله زیاد از آمریکا و ایران مدال طلای این دوره از رقابت‌های وزنه‌برداری جوانان جهان را از آن خود کرد.

فوربس: رشد انفجاری شمار میلیونرهای دلاری در ایران در سایه تحریم و کرونا

نشریه فوربس در مقاله‌ای می‌نویسد، شمار افراد پردرآمد در سال ۲۰۲۱ در ایران بالای ۲۱ درصد رشد داشته است. به نوشته این مجله، ۲۵۰ هزار میلیونر در ایران زندگی می‌کنند و ۷۲ درصد افراد پردرآمد در رمزارزها سرمایه‌گذاری کرده‌اند. رشد تعداد میلیونرهای دلاری در ایران در حالی که این کشور با تحریم‌های وضع شده توسط آمریکا روبروست و درگیر پاندمی کروناست انفجاری بوده است. تأمین اجتماعی: ۳۰ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر مطلق است در سال ۲۰۲۰ شمار افراد پردرآمد (افراد با درآمد خالص بالا) در ایران ۶/۲۱ درصد رشد کرده است. میانگین جهانی این مقوله، در همین سال، ۳/۶ درصد بوده است. بر اساس گزارش کاپژمینای (شرکت مشاوره فناوری اطلاعات) که روز ۲۹ ژوئن منتشر شد، در بازه زمانی ماه مارس تا ژوئن ارزش بازار ارز تهران در مقایسه با مدت مشابه سال قبل ۶۲۵ درصد افزایش داشته است.

۲۵۰ هزار ابرمیلیونر در ایران

این گزارش با اشاره به تحریم‌ها و عدم سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی می‌نویسد که بسیاری از سرمایه‌داران ایرانی در بازار سهام سرمایه‌گذاری کردند و بازار پرتلاطم از آنها میلیونر ساخته است. کاپژمینای شمار ابرمیلیونرهای ایرانی را ۲۵۰ هزار نفر می‌داند که بیشتر آنها در تهران زندگی می‌کنند.

بورس و رمز ارز: دو دلیل رشد طبقه جدیدی از میلیونرها

به نوشته فوربس، دولت هم با تزریق سرمایه به بورس به ثروتمندتر شدن شماری محدود و رشد طبقه جدیدی از ثروتمندان کمک کرد. بنا بر این نوشته، برق ارزان قیمت در ایران و شرایط مطلوبی که برای استخراج بیت‌کوین برای دست‌های در ایران پدید آمده، راه را برای ایجاد ثروتمندان جدید فراهم کرده است. دولت در سپتامبر ۲۰۲۰ یک درصد و در ژانویه امسال ۵۹۲ میلیون دلار از صندوق توسعه ملی به بازار تزریق کرد.

تب استخراج رمزارز در ایران چنان بالا گرفت که دولت در ماه مه ممنوعیتی ۴ ماهه برای این حوزه اعلام کرد. خاموشی‌های متعدد در سراسر کشور یکی از پیامدهای استخراج افسارگسیخته رمزارز توسط عده‌های محدود بود. افزایش شمار ثروتمندان ایرانی در حالی رخ می‌دهد که به دلیل اقتصاد ضربه

خورده از تحریم‌ها و شرایط بحرانی پدید آمده در اثر کرونا، ارزش پول ملی به شدت سقوط کرده و قیمت کالاهای اساسی افزایش یافته است.

ایران از عربستان پیشی گرفت

این رشد سریع میلیونرها در ایران، بنا بر نوشته فوربس، رده ایران را از نظر شمار میلیونرها به رتبه چهاردهم در جهان و رتبه نخست در خاورمیانه رسانده است. این رشد باعث سبقت ایران از عربستان شده که با ۲۱۰ هزار میلیونر سه پله پایین‌تر از ایران ایستاده است.

۶۰ درصد در فقر نسبی به سر می‌برند

این گزارش به پدیده آفازده‌ها یا صاحبان ژن برتر در ایران و عکس‌هایی که از زندگی لاکچری و تجملاتی آنها در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده و می‌شود هم اشاره کرده است. فوربس رشد این چنینی ثروتی در ایران را در تضاد شدید با فقر و وضعیت اقتصادی در ایران می‌داند. چرا که بر پایه برخی آمارهای غیر رسمی، ۶۰ درصد از جمعیت ایران به دلیل هزینه‌های زندگی در فقر نسبی به سر می‌برند. این گزارش به نقل از یک کارشناس امور سیاسی به انتقاد بسیاری از ایرانیان از فاصله فزاینده میان فقیر و غنی در این کشور و نابرابری اقتصادی اشاره می‌کند و مشارکت کم سابقه پایین مردم در انتخابات ریاست جمهوری ایران را نشان می‌دهد و ناامیدی مردم از دولت می‌داند. فوربس می‌نویسد، این خبر که ثروتمندان ایران ثروتمندتر می‌شوند، می‌تواند برای رئیس‌جمهور آتی ایران مشکل‌زا شود.

دولت مردان ایران وضعیت اقتصادی و فقر گسترده در این کشور را اغلب به عوامل خارجی چون تحریم‌های وضع شده علیه برنامه هسته‌ای و سیستم بانکی جمهوری اسلامی مربوط می‌دانند. اما این کارشناس، فساد مالی گسترده و خویشاوندسالاری را از جمله دلایل اصلی وضعیت و رشد فقر در ایران می‌داند.

بیشترین شمار میلیونرها در آمریکا، چین در رده چهارم

بر اساس گزارش ثروت جهانی، آمریکای شمالی برای نخستین بار در ۵ سال گذشته حالا در مجموع بیش از آسیا-اقیانوسیه میلیونر دارد؛ ۷ میلیون میلیونر در آمریکای شمالی (ایالات متحده و کانادا) در برابر ۶/۹ میلیون در آسیا-اقیانوسیه. پس از آمریکا و ژاپن، آلمان و در رده چهارم، چین، بیشترین شمار میلیونرها را در خود جای داده‌اند. (برگرفته از دویچه وله)

پستی‌چی زمان قاجار بی‌اعتنا به دوربین آدرس را می‌خواند



در تاریخ کن توصیف می‌شود.

فیلم «قهرمان»

«قهرمان» فیلمی به نویسندگی و کارگردانی آقای فرهادی است که در شیراز فیلمبرداری شده و موضوع آن اجتماعی است. فیلم «قهرمان» به مدت زمان دو ساعت و ۷ دقیقه، درباره شخصیتی به نام رحیم است که به دلیل عدم توانایی در پرداخت بدهی‌اش در زندان به سر می‌برد، اما طی دوروز مرخصی در تلاش است، شاکی خود را با پرداخت بخشی از بدهی متقاعد به پس گرفتن شکایت خود کند، اما اتفاقات به گونه دیگری رقم می‌خورد.

امیر جدیدی، محسن تنابنده، فرشته صدرعرفایی، سارینا فرهادی و سحر گلدوست از بازیگران این فیلم هستند.

این نهمین فیلم اصغر فرهادی است که کار فیلمبرداری آن دی‌ماه پارسال (۱۳۹۹) به پایان رسید.

استودیو آمازون حق پخش فیلم «قهرمان» را در آمریکا در اختیار دارد. اصغر فرهادی در سال ۲۰۱۲ میلادی برای فیلم «جدایی نادر از سیمین» برنده جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی زبان و در همان سال برنده جایزه بهترین فیلم خارجی گلدن گلوب برای این فیلم شد.

این کارگردان ایرانی در سال ۲۰۱۶ هم جایزه بهترین فیلم نامه جشنواره فیلم کن را برای نگارش فیلمنامه فیلم «فروشنده» دریافت کرد.

فیلم فروشنده همچنین جایزه بهترین فیلم «خارجی زبان» هیأت ملی نقد فیلم در آمریکا در سال ۲۰۱۶ را گرفت.



اصغر فرهادی برای فیلم 'قهرمان' برنده جایزه بزرگ جشنواره کن شد

اصغر فرهادی، کارگردان و فیلمساز ایرانی در هفتاد و چهارمین جشنواره فیلم کن که مراسم اختتامیه آن ۲۶ تیر ماه برگزار شد، به موفقیت جدیدی دست یافت. او در این جشنواره توانست «جایزه بزرگ» این جشنواره را برای ساخت فیلم «قهرمان» از آن خود کند. اصغر فرهادی و جو هو کوژمن، کارگردان فنلاندی به طور مشترک برنده جایزه بزرگ هفتاد و چهارمین جشنواره فیلم کن شدند.

تیتان، که فیلمی عجیب مملو از سکس و خشونت توصیف می‌شود، برنده جایزه اصلی این جشنواره یعنی نخل طلا شد. جولی دوکورو دومین کارگردان زن است که جایزه نخل طلای کن را دریافت می‌کند. این فیلم باعث شکاف در میان منتقدان فیلم شده و یکی از تکان‌دهنده‌ترین فیلم‌ها

فرشتگان معاصر

از نظرگاه من، هنر امری شفابخش و مانند مفهوم شراب موجب باززایی درونی می‌شود. این شاید کم‌ترین تأثیر یک اثر هنری باشد. از این رو ناخودآگاه مجموعه‌ای را سال‌های ۶-۲۰۰۵ با همین نیت شروع کردم. با «فرشتگان معاصر» خواستم انسان امروزی و خسته از تلاطم افکار را لحظه‌ای به بازی بگیرم و در کم‌ترین زمان به فضای دیگری پرواز دهم، حتی اگر به نظر کاری کودکانه باشد. فرایند این مجموعه بدین صورت بود که دو بال فرشتگان را روی پرده سفیدی کشیدم و مانند پرده‌کش‌های قدیم در ایران در فضای عمومی نصب کردم و از مردم عادی خواستم بدون هیچ پیش فکری جلوی بال‌ها بایستند. در حالی که برخی جدی و برخی با طنز با این بال‌ها نقش بازی می‌کردند، مرتب از حالت‌های آنها عکاسی می‌کردم. آنها وقتی عکس خودشان را می‌دیدند، احساس‌های خود را ابراز می‌کردند. این بازی تبدیل به هنر شد. از میان عکس‌های زیادی که از جاهای مختلف ایران عکاسی کرده بودم آنها را با فرهنگ ایرانی تلفیق کردم. در واقع زیر پوسته هر اثر فرشته انسان‌هایی با خیال‌های ساده و پیچیده پنهان شده‌اند که بخشی از آن را به عنوان اثر برای مخاطبان به نمایش گذاشته‌ام.

حجت‌امانی

In my opinion, Art has a healing mechanism and like wine, it causes internal resurgence. Perhaps this phenomenon leaves the least impact of the work of Art. With this intent I started a series of work in 2005-2006 "Contemporary Angels" If even for a moment I could have the modern man whose tired of his internal turmoil spread his wings and fly into a space of his desires.



Instagram /HOJAT_AMANI
hojatamani@gmail.com

تاریخ معاصر ایران به نظم

کتاب اینترنتی

مجید کفایی

بررسی: شاهرخ احکامی

چه شد تا که ما سخت ویلان شدیم
به غربت فتادیم و نالان شدیم
چرا ملک ایران چنین شد خراب
برفتش شکوه و شد آن فره آب...

چه کرد؟ «روبه» و «خرس» هم آن «عقاب»
در ایران زمین، بی سؤال و جواب
که بود آن «شه» و هم که «سید» که بود
و کارنامه و خوی آن دو چه بود
چه کرد آن «رضاشه» در ایران زمین
براند پیش ایران، بفرما یقین
در دفتر دوم می‌سراید:

مردمان گفتند که او دیوانه است
دایم الخمر است و در میخانه است
ای عسس باید که دستگیرش کنی
افکنی در حبس و زنجیرش کنی...
مست زندانی شد آن جامه نظیف
روزها و هفته‌ها آنجا بماند...
حامله زن بود به بند و طفل خرد
هم مجاهد، چپ‌گرا، هم مرد کرد
شه‌پرست آنجا بد و هم زرپرست
در دفتر سوم می‌سراید:

پشت خط بی‌بی‌سی بود و انگریز
آب اندر آسیای او بریز
سال‌ها می‌داشتش زیر نظر
مانده شاه و دولتش زین بی‌خبر
سال‌ها بد انگریز حیل‌گر
از شه و رفتار شه سخت او پکر
زآنکه شه ایران به یانکی داده بود
یانکی هم روبه در ایران گاده بود
قرن‌ها روبه در ایران خانه داشت
اوبه شاخ‌هر درختی لانه داشت...

که تراشید او وزیر و گه وکیل
که تراشید شاه و گه کردش ذلیل
این چنین کرد او به سردار سپه
کو سربازی بشد زرین کله...
تامصدق آمد و گفتا بس است
روبه و کمپانی‌ی او ناکس است
گفت این‌ها نیستند سراسرست و پاک
گرچه مغرورند ولی هستند ناپاک

این کتاب در اینترنت در دسترس علاقمندان کارهای خواندنی مجید کفایی، شاعر، نویسنده، هنرمند و دیپلمات سابق قرار گرفته است. از ایشان تا به حال نوشته‌های متعدد و بررسی کتاب خاطرات‌شان در «میراث ایران» به چاپ رسیده است. در نخستین سخن می‌نویسد: شایسته است از رویدادها پند بگیریم و گرنه باز فریب خواهیم خورد و باز ستم‌دیده و عقب‌افتاده برجای خواهیم ماند. بیش از سی سال از نوشتن این کتاب می‌گذرد و این روزها که هر دو کلیه‌ام از کار افتاده‌اند این اندیشه در من نیرو گرفته تا پیش از مرگم، کتاب را منتشر کنم. در این کتاب من انقلاب ایران را در بیش از چهار هزار بیت و پنجاه دفتر به نظم کشیده‌ام. مطالب بعضی از دفترها جنبه خیالی‌فانی شاعرانه دارد. مانند دعای شاه و شهبانو و یا گفتگوی این دو در پاناما و یا گفتگوی روس و انگلیس باهم... می‌دانم هر کسی عقیده‌ای دارد و چه بسا کسانی باشند که مخالف برداشت‌های من باشند. البته نه جای رنجیدن است و نه جای شگفتی، زیرا هر کس باوری دارد و انگهی یا سخنی درست است و یا نادرست. اگر درست است که رنجیدن از سخن درست، درست نیست و اگر نادرست است که آگاهان آن را درست خواهند کرد. به قول حافظ:

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او
و ربه حق گفت جلد با سخن حق نکنیم
در دومین سخن (ولایت فقیه) می‌گوید: این رژیم ولایتی توهین به حق مردم است. پایه‌اش بر خودخواهی و زورگویی و از قم است. هر که در این عصر بگوید «مردم حقی ندارند» یا خبیث است که خفته یا خرد او کم است...

همچنین است حال مردم گرفتار فقیر رهبر شود
حال و روز ملک و ملت روز به روز بدتر شود
در سومین سخن می‌گوید:... تاریخ معاصر است این، اما تاریخی منظوم/ تاریخ منظوم کم است بر تاریخ دان است این معلوم... چهار سالی طول کشید تنظیم این نادر کتاب / آن را تقدیم می‌کنم با سرافرازی جناب. در چهارمین سخن می‌گوید: این پنجاه دفتر را من تک و تنها نوشته‌ام بدون دسترسی به اسناد محرمانه و یا گفتگوهای پشت پرده. بنابراین شگفت نیست که در آن کاستی‌هایی بیابید...

در دفتر اول می‌سراید:
کنونت بیارم ز بالا به زیر
که تا بشنوی، قصه‌ای زین فقیر.
تو را من برم سوی ایران زمین
کهن خاک نام‌آور نازنین
که تا تو بدانی چه بر ما گذشت
در این کهنه اقلیم پر سرگذشت

... بد مصدق بس وجیه آن پاک مرد
وی به ایران بی‌گمان خدمت کرد...
من شنیدم که شاه او را دوست نداشت
از چنین مردانی شاه اکراه داشت...
خرو خرو شد کار و اوضاع آنچنان
که از ایران در برفت شاه جوان...
بد ثریا سبز چشم و خوب روی
صورتی داشت دلنشین آن ماهروی...
گرچه شه فرمان عزل پیر داد
لیک او آن را به زیر پا نهاد
گر که بود آن پیر پیری میهنی
بی‌گمان فرمان شه برد او همی...
گرچه ملی کرد او نفت سیاه
لیک روبه عاقبت کردش تباه
در دفتر چهارم:

سرنگوش کرد تیمسار زاهدی
بود سی‌ای‌ای به کارش شاهی
چونکه فضل‌الله نمود اوضاع به راه
بازگشتند سوی ایران شاه و ماه...
پهلوی برگشت و بر تختش نشست
پیر میهن دوست را بگرفت و بست...
بعد مرگش هیچ کس جرات نکرد
مجلسی گیرد به یاد مرده مرد
شه از او می‌داشت سخت کینه به دل
زانکه پیرافکنده بود شه را به گل...
فاطمی روزنامه داشت و بد دلیر
بد وزیر خارجه هم‌رمز پیر
باختر امروز بود روزنامه‌اش
بد ز شه می‌گفت در روزنامه‌اش...
چون گرفتندش زدنش سفت و سخت
زخم چاقو هم بخورد برگشته بخت...
الغرض شه کشتش و کرد او به بند
هر که می‌بود جبهه ملی پسند
هم شدند کشته درون دانشگاه
سه دانشجو که بدند آزادی‌خواه
چون شریعت کو رضوی داشت نام
مهدی اسمش بود و مُرد نابرده کام...
الغرض شه بر گرفت و بست به مفت
هر که ضدش بود و ز آزادی بگفت
هم بکشت شه افسران چپ‌گرا
افسری همچون سیامک که ورا
کودکی بودش که بس دل‌بند بود
گفتند این تصنیف بهر وی سرود...

(مرا بوس)

جز سیامک شه بکشت باز افسران
یک «مشر» بود و «ی» افزا بر آن
(نمینی، وزیران، شفا، افراخته، نصیر، عزیزی،

بیانی، کلالی، وکیلی، مرزوان، بهنیا، مختاری، محبی، کلهری، محقق زاده، مهدیان، سروشیان، جلالی، جمشیدی، افشار، عطارد، مدنی، قایمی) چپگرایان هدف بودند دایمی هم بشد کشته جوانی سرشناس کشوری بود او نداشت زارتن لباس مرتضی می داشت نام و هم کیوان... او بکشت از کشوری باز چند نفر توده ای یا مارکسیست یا زین شجر... همچو (گل سرخی، جزئی کرامت الله دانشیان)... الغرض شه او نبود اهل قتال لیک بد خودخواه و مغرور در کمال... در زمان کارش در سفارت ایران در سوئیس، درباره سپهبد زاهدی که پس از عزل از نخست وزیری سفیر ایران در سوئیس بود به او می گوید: ... هر کسی کو ریشه دارد در وطن نی خیانت او کند نی زین سخن... گویا در واپسین ایام خویش بود تیمسار او پشیمان و پریش... که چرا شه راندش از ایران برون چون به شه خدمت بکرد نی کم فزون درباره اشرف می سراید: بود اشرف بس جسور و اهل رزم گرچه بود اهل قمار و عیش و بزم بود وی با دوستان خویش دوست کند هم از دشمنان خویش پوست شایع این بود که بداشت او دست در قتل مسعود آن قوی مرد خبر... در دفتر ششم می سراید: زانکه یانکی یک نبود و دو نبود سی هزار افسر در ایران ملک بود عده ای ایران پرست و خیرخواه سخت رنجیدند از سستی شاه کرده شه کاپیتولاسیون برقرار گفتند آنان یکدیگر آهسته وار درباره شاه می گوید: بی پروا میگفت وزیران همه عقل شان از یک نخود هم کمتره درباره پرفسور رضا می سراید: از کتاب هایش تو خواندی گفتیا زر به نزدش هست چون پول سیاه لیک یک شاهی به جانش بسته بود هر حسابداری ز دستش خسته بود... در دفتر یازدهم می سراید: رفته بود او زیر بال آن عقاب یانکی بودش رهنما و هم کتاب

روی کارتر او می کرد کلی حساب اما کارتر هیچ نبود او خوش حساب در دفتر دوازدهم می سراید: گفته روبه خرس را گردن گلفت صبر کن تا نقشه ریزم جفت جفت دست اندر کار شد روباه پیر ساخت مسجد هر طرف او سر به زیر... دفتر سیزدهم: زن طرف شه مست قدرت گشته بود بذراصلاح اندر ایران کشته بود... لیک شه سرمست قدرت گشته بود هیچکس دیگر به تمش هم نبود... بی خیال از روبه و از حقه اش تاج بر سر او نهاد و جقه اش... دفتر چهاردهم: هم بیاورد او یکی تقویم نو قصه ی تقویم گویم نک شنو فکر گاهنامه ز من بود این بدان نی ز شاهنشه بُد و نی زین و آن شد چنین فکری ز من آخته بود فکر من در این زمینه پخته بود من دوبار نامه نوشتم خود به شاه کردم استدعا از آن خسرو کلاه که شها تقویم نو آور میان مبداش تاریخ ما ایرانیان... من در آن وقت داشتم سی و سه سال بس جوان می بودم و بی پروا بال... ای شها بشنو سخن زین خاک راه تو درآور خلق ما زین ژرف چاه تقویم ایران پایه اش عربی است ما عرب نیستیم مگر اینطور نیست... گرچه تقویم گشت این سان استوار خلق ندانست بد ز من این فکر و کار زانکه دولت او نگفت فکر از که بود بی گمان فکر وزیر و شه نبود... مردمی خودخواه بودندنی امین چون نگفتند فکر از من بود یقین این نگفتند و نگفتم نیز من تا که پوشیده بماند این سخن هم رسیدم از برادر آن زمان نامه ای بنوشته بود او اندر آن: «از حضورت خواهشی دارم در هر جا نکو این کار را من کردم چون دستگاه از این مطلب خوشش نی آید.» بود تقویم بی گمان کاری عظیم معنی اش روشن بدی بر هر حکیم زانکه ایرانی ز تازی می برید جامه ی رقییت خود مرا می دید...

دفتر پانزدهم: وانگهی احقر تر از ما کیست گو که رساند شه به عرش بی گفتگو دفتر هفدهم: ناگهان از آسمان یک نامه ای چاپ شد یک روز در روزنامه ای گرچه آن نامه به سود شاه بود تحریک بازاریان کرد نامه زود بی دلیل ننوشتند آن را تو بدان نقشه ای در پشت آن بود بی گمان تعریف از شاه هیچ نداشت اشکال ولی بد ز سید اندر آن هم بود بلی دفتر نوزدهم: نقشه بود البته این ها و حساب نقشه ی روباه پیر خوش حساب دفتر بیستم: چهار رهبر کو بودند در یک کلوپ جمع گشتند جملگی در گوادلوپ دفتر بیست و یکم: آری گیتی بی وفا پتیاره ای است رشته ی مهرش کلاف پاره ای است دفتر بیست و دوم: شه برفت و گشت دور بختیار خواست تا سامان دهد او کار و بار... چارده سالی بدی دور از وطن خود چه حالت داری اکنون شه شکن در جوابش گفت وی بی تاب و پیچ حالت در این زمان هیچ است هیچ دفتر بیست و سوم: زن میان در بند گشتند بس وزیر چون بری خلعت هویدای امیر گفتنش اکنون چه می گویی امیر ای که بودی سال های نخست وزیر... زانکه سیستم آنچنان بودی که بود جرم سیستم بود جرم من نبود... دفتر بیست و پنجم: مار بود اولی سپس شد افغیا بر شد از افغی و گردید اژدها... دفتر بیست و ششم: هم ز شیطان بزرگ او بد بگفت در حق یانکی به داد دشنام کلفت و بالاخره در پایان دفتر پنجاهم می سراید: گرچه خوب بودی که بد، هرچه که بود رفت و گذشت پیر شدیم ما و غبار پیری بر چهره نشست مانده بر جا خاطراتی، رفته اما عمر به باد مانیم و سوخته دلی و آیینی ای که سخت شکست....

۱۳۳۲

رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به روایت مطبوعات

گردآورنده مرتضی پاریزی

ناشر: رسانه گروهی پارس، بوستون آمریکا

Pars Mass Media, inc.

P.O.Box 455, westwood, MA. 02090

بررسی: شاهرخ احکامی

مرتضی پاریزی، روزنامه نگاری آرام و پرکار است که با انتشار ماهانه مجله خواندنی‌ها مطالب خواندنی و جالبی را تقدیم خوانندگان می‌کند.

کتاب مستند ۱۳۳۲، شامل نه فصل می‌باشد: نخست وزیری مصدق؛ آغاز ناآرامی‌ها؛ خروج شاه از ایران؛ طرفداران شاه؛ رویدادهای پس از ۲۸ مرداد؛ به سوی آرامش؛ سرنوشت دکتر مصدق و همراهانش؛ سرنوشت دکتر فاطمی؛ دادگاه تجدیدنظر.

پاریزی در پیشگفتاری می‌نویسد: هدف من از گرد آوردن این مجموعه که به چند ماه آخر حکومت مصدق اشاره می‌کند و پایانش ذکر دادگاه مصدق است، آن بوده است که زحمت پژوهش‌گران، برای دستیابی به چند و چون رویدادهای مردادماه را... کم کند... مطالب کتاب نقل خبرهای مربوط به این رویداد است که در مطبوعات آن روز به چاپ می‌رسید... به اجبار به چند کتاب برای صحت خبری نیز مراجعه کرده است. در ضمن مراجعه به این کتاب‌ها برای نویسنده مسلم شد که آنچه تا کنون درباره رویدادهای مرداد ماه ۱۳۳۲ نوشته شده یا آنقدر مصدق را مظلوم جلوه داده‌اند و شاه را دشمن خونی او قلمداد کرده‌اند و یا برعکس تلاش کرده‌اند، شاه را مطیع و متقاد مصدق معرفی کنند و مصدق را یک نخست وزیر یاغی به شمار آورند. اگرچه مصدق خود در دادگاه ضمن دفاعیات خود می‌گوید: من یاغی بودم و متمرده...

در فصل اول، نخست وزیری مصدق: روزنامه «دنیا» در مورد بیماری دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دکتر مصدق می‌نویسد: «به دستور دکتر مصدق، دکتر فاطمی برای معالجه در هامبورگ از ارز دولتی که بهای آن با ارز آزاد (ریالی) تفاوت فاحش دارد استفاده می‌کند. نخست وزیر هنگام عزیمت دکتر فاطمی متذکر شد اگر به مشکلات پولی برخورد کرد، فوراً اطلاع دهد تا از کیسه خود هر مقدار وجهی که لازم باشد حواله نماید... نصف مخارج را در آلمان دکتر مصدق پرداخت و سال گذشته بابت مخارج و عمل جراحی ایشان در بیمارستان نجمیه تمام مبلغ

صد و بیست هزار و پانصد و پنجاه و پنج ریال را از جیب خود پرداخت....

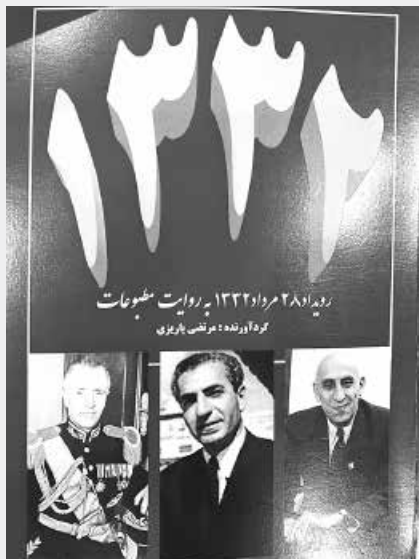
در روابط شاه و مصدق می‌نویسد: آنچه شاه در مقابل دولت مصدق انجام می‌دهد، نشانه همراهی و همدلی کامل مقام سلطنت با نخست وزیر مملکت است. قبلاً هم شاه به درخواست مصدق خواهر و برادرانش را از ایران به خارج می‌فرستد تنها شاهپور غلامرضا و یکی دو تن دیگر از برادران شاه در تهران می‌مانند. مصدق به ملکه ثریا همواره در نهایت احترام می‌کند...

کسانی که رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را کودتای شاه علیه مصدق می‌دانند، حتماً از رویدادهای پشت پرده آگاهی نداشته‌اند و نمی‌دانند که شاه حتی در مسافرت به نقطه‌ای از مملکت خود باید طبق خواست مصدق عمل کند... مادر و خواهران شاه که به دستور مصدق به خارج تبعید شده‌اند از نظر مالی در خارج از کشور با مشکلاتی روبرو هستند. روزنامه دنیا می‌نویسد، از دو سال و نیم پیش به این طرف از ایران خارج شده‌اند تا چند ماه... که مرتباً وجوه قابل ملاحظه‌ای به صورت ارز از تهران دریافت داشته‌اند (روزنامه دنیا) ولی اخیراً خالی بودن صندوق‌های اداره کل حسابداری وزارت دربار... اکنون مدت یک ماه است، حاج محمد نمازی از کمک خرج به شمس پهلوی و فاطمه پهلوی خودداری می‌نماید. علت آن پرداخت نکردن آن وجوه به ریال در تهران به برادرش مهدی نمازی بوده است. سرانجام هیأت وزیران در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ بنا به پیشنهاد وزارت درباره تصویب کرد ماهانه معادل ۷۳۰۰ دلار ارز دولتی برای هزینه خاندان سلطنت مادام که در خارج هستند در اختیار وزارت دربار بگذارد.

۱. ملکه ثریا و همراهانش ۳۰۰۰ دلار، ملکه مادر ۱۵۰۰ دلار، شاهدخت شهناز ۷۰۰ دلار، شاهدخت شمس ۷۰۰ دلار، شاهدخت اشرف ۷۰۰، شاهپور علیرضا ۷۰۰ دلار. در این تصویب نامه نام دیگر شاهزادگان مقیم خارج ذکر نشده است...

کاشانی در مبارزه با مصدق و دعوای ریاست مجلس می‌گوید: کاندید فعلی من برای جانشینی مصدق، سرلشکر زاهدی است و اگر بتوانم او را که مرد ضد انگلیسی و وطن پرستی است به زمامداری برسانم، از مداخله در امور سیاست کنار و به امور دینی خواهم پرداخت...

در حاشیه سفر به بغداد می‌نویسد: ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب بغداد بود که وارد شهر کربلا شدیم... فرماندار کربلا از شاه تقاضا نمود که قبل از مشرف شدن به حرم قدری استراحت فرمایند. ولی اعلیحضرت موافقت نفرمودند و درست دو ساعت از نیمه شب بود که پس از سه ساعت و ۵ دقیقه



مسافرت به صحن مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) وارد شدیم و پس از زیارت مرقد مطهر امام شهید ساعت ۲/۳۰ دقیقه به طرف محل استراحت حرکت کردیم... در مکی و مصدق می‌نویسد: سرتیپ مدیر (رئیس شهربانی) گفت آقای دکتر مصدق یک ساعت قبل دستور دادند که شما را آزاد کنیم و اکنون شما آزاد هستید. مکی می‌گوید در این موقع خونسردی خود را از دست دادم و عصبانی و متأثر شدم و گفتم به آقای دکتر مصدق بگویید یادتان نرفته شب نهم اسفند که شما را از مجلس به منزل بردیم دست در گردن من انداخته بودید و می‌گفتید «خدا ترا برای مملکت نگاه دارد. شما خیلی به مملکت و به ملت خدمت کرده‌ای، من هیچوقت خدمات شما را فراموش نخواهم کرد.» این نتیجه آن همه خدمت بود؟...

در شاهکارهای سیاسی شاه: خواندنی‌ها، مقاله‌ای از مجله تایم نقل کرده است که: «... محمدرضا شاه برخلاف پدر خود پادشاهی رثوف و نازک قلب و مهربان بود... مصدق پیرمرد زندانی بیماری بود که محمدرضا شاه با اصرار و التماس حکم آزادی او را از پدرش گرفت. دکتر مصدق یازده سال پس از آن به صدارت رسید و دو سال و چند ماه دوران حکومت او پرحادثه‌ترین و عجیب‌ترین ایام تاریخ ایران بود... اولین کار مصدق اخراج انگلیسی‌ها و ملی کردن نفت بود...

مصدق صمیمی‌ترین پشتیبانان خود نظیر کاشانی و مکی را از دست داد و ماهرانه رقبا و مخالفین خود را سرکوب و لجن مال کرد. قوه قانون‌گذاری را با کسب اختیارات نابود ساخت... مصدق در دوران حکومت خود از هیچ اقدامی برای تضعیف مقام سلطنت فروگذار نکرد... دربار را تحت

نظامی، کشف محل اختفای فاطمی امکان پذیر نبوده است (فرانس سوان)....

روزنامه شاهد مضروب و مجروح شدن دکتر فاطمی را پس از دستگیری در مقاله‌ای تحت عنوان «مصونیت در پناه پلیس» مورد بحث قرار داده می نویسد: «در تمام دنیا مجرم پس از اینکه دستگیر شد در پناه قانون و پناه قدرت پلیس از هرگزندی مصون است تا محکمه قضاوت، آخرین نظر خود را در آخرین مرحله بررسی و رسیدگی و اعلام کند... کریمپور شیرازی که شب سه شنبه گذشته (۲۵) اسفند ۱۳۳۲ در اثر جراحات ناشی از سوختگی فوت کرد و حسین فاطمی که چند روز قبل از آن در حین انتقال به زندان مضروب و مجروح شد هر دو متهم بودند اما هرچه بودند... می بایست جزای آنها، مکافات آنها در ترازوی قضاوت محکمه تعیین و به موقع اجرا گذاشته شود...»

فاطمی چگونه تیرباران شد؟ خواندنی‌ها در شماره ۱۶ سال پانزدهم مورخ سه شنبه ۲۵ آبان ۱۳۳۳ (۱۶ نوامبر ۱۹۵۴) درلشکر دو زرهی اجرا شد از وقتی که حکم اعدام دکتر فاطمی از دادگاه تجدید نظر صادر گردید عده ای از خویشاوندان و منسوبین از جمله برادران و خواهری توسط عده‌ای از رجال نظیر علی دشتی، سردار فاخر حکمت، جمال امامی، امام جمعه، مطیع الدوله حجازی از شاهنشاه تقاضا داشتند که حکم اعدام دکتر فاطمی یک درجه تخفیف یابد. دکتر سیف پور طی تلگرامی از خدمات دکتر فاطمی از مبارزه با کمونیست‌ها و مبارزه‌اش در شورای امنیت نوشت...

شاهنشاه با فرجام دکتر فاطمی موافقت نکرده بودند و دستور داده بودند اجرای حکم تا دستور ثانوی متوقف بماند... از وصیت نامه دکتر فاطمی اطلاعی در دست نیست ولی وی به خواهر خود چندی قبل وصایایی کرده بود...

در هنگام مرگ دکتر فاطمی قیم فرزند سه ساله خود (سیروس) را دکتر مصدق قرار داد. گویا دکتر مصدق قیمومیت دکتر فاطمی را پذیرفته است. دکتر فاطمی جوان ترین و وزیر امور خارجه در تاریخ ایران به شمار می رود....

و زودباور و خوش‌باور و به گزارش‌های رفقاییشان اعتماد داشتند....

دکتر مصدق و قانون‌اختیارات: دکتر مصدق در ادامه حرف‌هایش در دادگاه می گوید: اگر حکمی دادید و نفهمیدید نزد وجدان خودتان سرافکنده هستید. در اینجا دکتر مصدق مثل معلمی که درس می دهد شروع به نصیحت می کند.

بگذارید بگویم که پهلوی خدای خودتان؛ پهلوی وجدان خودتان شرمنده نباشید، آدم بی گناه از حرف حساب کسی نمی رنجد، صبر و حوصله داشته باشید جلوی حرف را نگیرید.... امروز همه دنیا ناظر این محاکمه هستند. می خواهند ببینند این دادگاه چه حکم می کند. یک حریف ما به هر جا رفت نتوانست ما را محکوم کند. در شورای امنیت رفت محکوم شد (مشت روی میز می گوید) در دیوان بین‌المللی رفت نتوانست کاری کند (با فریاد تکان دهنده) شایسته نیست بگویند حریف در مملکت خودمان مرا به دست چند افسر خودمان محکوم کرد (خطاب به رئیس دادگاه با نعره) شما باید بروید و از حق ایران دفاع کنید. امروز روزی است که شما می توانید به این مملکت خدمت کنید برای مصالح ایران جنگ کنید (می لرزد با مشت روی میز می زند) شانه از این خدمت خالی نکنید. بگذارید تمام دنیا بگویند آن دولتی که با خارجی مبارزه می کرد، حریف هرجا رفت یک نفر آدم پیدا نکرد که حق به او بدهد و همه گفتند ما حاضر نیستیم حق یک مملکت مظلومی (دکتر مصدق به نحو مؤثری شروع به گریه می کند. حاضرین اغلب متأثر شده چند نفری گریه می کنند. چند نفری هم نگاه‌های غضب‌آلود می نمایند) مثل ایران از بین برود ولی همین حریف بتواند در داخله ایران قصد خود را به دست آورد....

سرنوشت دکتر فاطمی: پریوش سطوتی همسر فاطمی در مورد نحوه دستگیری همسرش در اسفند سال ۱۳۳۲ می گوید و دکتر فاطمی بعد از ۲۸ مرداد، دوالی سه ماه در منزل یکی از نزدیک ترین دوستانم مخفی بود. پس از گذشت چند ماه به منزل دکتر محسنی که داروساز بود رفت و تا زمان دستگیری در آنجا سکونت داشت...

یکی از خدمه‌های خانه دکتر محسنی خبر مخفی بودن فاطمی در آن خانه را به بیرون منتقل کرد و ساواک به آن خانه ریخت و فاطمی را دستگیر کرد. تیمسار نصیری بلافاصله پس از دستگیری فاطمی، با ماشین وی را به دم کاخ برد تا به شاه دستگیری فاطمی را اطلاع دهد... اکنون فاش شده است که مهم ترین عامل در دستگیری دکتر فاطمی راهنمایی‌های خواهرزاده او بوده و بدون همکاری مستقیم وی با مأمورین شهرداری و فرمانداری

کنترل خود گرفت؛ کمونیست‌ها را در حمله به مقام سلطنت و شاه آزاد گذاشت؛ قانونی برای سلب عنوان فرماندهی کل قوا و تحدید اختیارات شاه به مجلس داد و چون مجلس آن را تصویب نکرد با رفرا ند مجلس را منحل ساخت. مصدق می خواست فرمان انحلال مجلس را هم به امضای شاه برساند... ولی دیگر این دفعه شاه زیر بار نرفت. خاطره پدر و نصایح مادر را به یاد آورد. بدون تردید و درنگ فرمان نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی را امضا کرد و ایران را ترک گفت... منچستر گاردین معتقد است: خروج شاه از ایران پس از صدور فرمان عزل دکتر مصدق یک شاهکار سیاسی بود. در صورتی که اگر شاه به آن صورت از ایران نمی رفت چه بسا که دکتر مصدق به اتهام توطئه کودتا دربار را منهدم می ساخت و شاه را از میان می برد و رژیم جمهوری خود را بر روی دوش کمونیست‌ها استوار می نمود.

در خاطرات والا حضرت اشرف می گوید: به نقل از خواندنی‌ها، شماره ۱۰۳، سال سیزدهم، خبرنگار روزنامه فرانسوی اسپسی پاری می نویسد: اشرف، این زن جوان سی ساله که در مصاحبه بیشتر نقش ممتحن را بازی می کند، از من خواست پهلویش قرار گیرم و صحبتش را گوش کنم. این صحبت صورت یک حمله را داشت.

خواهر شاه نخست گفت: در روزنامه‌های فرانسه به من «پلنگ» خطاب می کنند. این موضوع بسیار زننده و رنجش آور است. من می خواهم یک زن باشم نه یک حیوان وحشی. من تا کنون فکر می کردم که فرانسوی‌ها بیش از این مؤدب هستند... من زنی نیستم که به آسانی مغلوب شوم. شاید از این جهت که من در خلال زندگی پرطوفان خود همیشه موفق شده‌ام.... اگر معنی پلنگ بودن این است من می خواهم پلنگ باشم حتی برای فرانسوی‌ها...

در سرنوشت دکتر مصدق و همراهانش می نویسد: دکتر شایگان متهم است که در سفر خود به آلمان با فرزند محمدحسن میرزای قاجار تماس گرفته و از او دعوت نموده است که هرچه زودتر به ایران بیاید. وی با مشورت با دکتر حسین فاطمی و دیگران تصمیم داشته فرزند محمدحسن میرزای قاجار را به ایران بیاورد تا اگر جمهوری شدن موفق نباشد، اقدامات سریعی برای انتقال سلطنت به خانواده قاجاریه صورت دهند... محمدحسن میرزا چون می دانسته است که زمینه خاندان قاجار در ایران بدست از آمدن به ایران خودداری می کند...

لطفی وزیر دادگستری مصدق در دادگاه می گوید: «من در حضورشان صریحاً عرض می کنم که یک شخص فوق العاده عصبانی و بی گذشت هستند که نظیر آن را ندیده‌ام... ایشان فوق العاده سوءظنی



تراژدی رنج‌های خلاق

نگاهی به خودکشی هنرمندان

مسعود نقره‌کار

انتشارات فروغ

بررسی: شاهرخ احکامی

۱۳۸۲ در ایران شش مورد برای هر صد هزار نفر جمعیت بوده است. یعنی بیش از سه هزار خودکشی موفق در کل کشور که شامل ۶۵ درصد مردان و ۳۵ درصد زنان بوده‌اند... در سال ۹۷ در ایران ۹۹۲۷۰ نفر معادل ۱۲۱ نفر در هر صد هزار جمعیت عمومی اقدام به خودکشی کردند که ۲۰ درصد زیر ۱۸ سال بوده‌اند....

کارل مارکس خودکشی را در نبود جایگزینی بهترین، افراطی‌ترین پناهگاه در مقابل مصیبت زندگی خود می‌داند... حکومت اسلامی با توجیه و آموزش و نهادهای خود خشنونت در افزایش انواعی از خودکشی‌ها نقش داشته است.... تماشای مراسم اعدام، آسیب‌های جبران‌ناپذیر ذهنی (روانی) به مردم خواهد زد و روحیه آنها را جریحه‌دار خواهد کرد... خودکشی بین بازماندگان قربانی حس‌انده و ناامیدی باقی می‌گذارد. «بتنهون» عشق و علاقه شدیدی به برادرزاده‌اش «کارل» داشت و در این راه از هیچ کوشش و فداکاری دریغ نمی‌کرد. به همین خاطر متحمل رنج و سختی‌های زیادی شد. پس از اقدام به خودکشی کارل که نافرجام بود... بتنهون آرزو داشت برادرزاده‌اش تحصیلات عالی داشته باشد یا تاجری معروف شود، اما کارل بیشتر وقتش در قمارخانه‌ها

از دکتر مسعود نقره‌کار، نویسنده و پژوهشگر تا کنون ۳۰ کتاب در چهار زمینه تاریخ جنبش روشنفکری و کانون نویسندگان ایران؛ دگراندیشی و کشتار دگراندیشان در ایران؛ پزشکی و روان‌شناسی؛ و ادبیات داستانی چاپ شده است که تعدادی از این کتاب‌ها در «میراث ایران» بررسی شده‌اند. این کتاب شامل فصل ۱: درباره خودکشی (از تعریف خودکشی... تا خودکشی اعتراضی و انواع دیگر خودکشی)؛ فصل ۲: افسردگی (شادی و خودکشی از افسردگی... تا چه باید کرد)؛ فصل ۳: هنرمندان و بیماری‌های روانی و اعتیاد (از رابطه خلایقیت و بیماری‌های روانی و اعتیاد... بیماری‌های جسمی و خلایقیت)؛ فصل ۴: خودکشی هنرمندان (علل خودکشی هنرمندان)؛ فصل ۵: خودکشی هنرمندان اهل قلم (خودکشی نویسندگان و شاعران ایرانی)؛ فصل ۶: رد پای خودکشی در آثار هنری سینما (خودکشی با بازتاب گسترده در آثار هنری)؛ و بالاخره فصل ۷: پیوست‌ها، منابع و مآخذ و نام‌نامه.

نقره‌کار در پیشگفتار می‌نویسد: خودکشی حادثه‌ای ناباورانه، تراژیک و هنوز رازی سر به مهر است. واقعه‌ای تکان‌دهنده و میخکوب‌کننده که از نگاه بیشتر صاحب‌نظران و مردم غیرقابل‌پذیرش و نشانه فقدان سلامتی است.

در «چیست خودکشی»، می‌نویسد: اعتراض به آنچه که «اسلام کاظمیه» از زندگی تعریف داشت و فریاد کرد: «زندگی = ناراحت و بی‌اختیار خود به دنیا آمدن، یک عمر بی‌اختیار خود دیدن، از مرگ ترسیدن و بی‌اختیار و میل خود رفتن... من، مؤلف این کتاب، خودکشی‌های دردناک و تلخی‌رادر زندگی تجربه کرده‌ام. یکی از آنها خودکشی دوست و هم‌بازی دوران کودکی و نوجوانی‌ام «اکبر فری» بود که در برابر چشمان حیران و قلب‌های لرزان من و دوستان و هم‌بازی‌های مان، کنج حیا محقرشان، حلق‌آویز شده آرام گرفته بود.

در این میانه تجربه خودپشیمانی بسیاری از اقدام‌کنندگان به خودکشی را شاهد بوده‌ام. به عنوان پزشک بخش فوریتهای پزشکی در بیمارستان سوانح سوختگی تهران بارها شاهد بودم که دختران و زنانی که با روش خودسوزی اقدام به خودکشی کرده بودند، التماس‌کنان می‌گفتند «می‌خواهم زنده بمانم... در آمریکا از صد هزار آمریکایی ۱۶ نفر دست به خودکشی می‌زنند. تنها در سال ۲۰۱۶ حدود ۴۵ هزار نفر در این کشور خودکشی کردند... جایگاه و مقام ایران در زمینه خودکشی رتبه‌هایی از ۴۸ تا رتبه ۵۷ در جهان اعلام شده است... زنان بیش از سه برابر مردان اقدام به از بین بردن خود می‌کنند... اما خودکشی منجر به مرگ بین مردان سه برابر زنان است... در سال

بود و پول قرض می‌کرد. بتنهون در نامه‌ای به او می‌نویسد: برای شخص فاسدی چون تو، ضرری نخواهد داشت که به کوشی ساده و با حقیقت باشی. دل من از رفتار مزورانه‌ای که با من داشته‌ای رنج‌ها برده است و به آسانی نمی‌توان از یاد برد. بتنهون او را می‌بخشد و بالاخره کارل طوری خودکشی می‌کند که جان سالم به در برد و این بتنهون را تا آستانه مرگ از غصه پیش برد. بتنهون او را پسر می‌نامید، ولی در بستر مرگ بتنهون نبود. بتنهون در ۲۶ مارس ۱۸۲۷ در سن ۵۶ سالگی مرد...

دین اسلام به ویژه مذهب تشیع خودکشی را فعلی حرام، پلید و گناه‌کبیره اعلام کرده است.... از امام باقر روایت شده است: «شخص مؤمن به هر بلایی گرفتار می‌شود و به هر مرگی ممکن است بمیرد، ولی خودکشی نخواهد کرد...».

در خودکشی اعتراضی از هما دارابی کوشنده سیاسی و فرهنگی و از دوستان دوران دانشکده پزشکی و زندگی دوران تخصصی (پزشکی) و خانوادگی‌اش در نیوجرسی یاد کرده است که پس از انقلاب سال ۵۷ به دلیل بدحجابی و با عنوان عدم رعایت شئون اسلامی از استادی دانشگاه برکنار و مطب او تعطیل شد. هما در اعتراض به حجاب اجباری در سن ۵۴ سالگی در دوم اسفند ماه سال ۱۳۷۲ در میدان تجریش تهران با اقدام به خودسوزی خودکشی کرد....

آنتونی بوردین چهره موفق برنامه‌های تلویزیونی آشنایی درسی‌ان در هتل محل اقامتش در پاریس خود را حلق‌آویز کرد. افسردگی و اعتیاد او عامل خودکشی بود. مرگ بوردین پرسش‌های بسیاری را مطرح کرد. افسردگی باعث شد به اعتیاد روی آورد یا اعتیاد او را به ورطه افسردگی و سرانجام خودکشی‌کشاند؟

شاد بودن را از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی دانسته‌اند و نشانه‌های شادمانگی را اندیشه‌های زرتشتی، زروانی مانوی و دیگر اندیشگی‌های ایرانی می‌دانند... روحانیون اهل تشیع و شاهان تشیع به ویژه از دوران صفویه به این سو، بیشتر شاعران ماتم و عزا و عزاداری بوده‌اند... آگاهی و شناخت از دو پدیده بیماری روانی و اعتیاد به مواد مخدر، راه بهره‌برداری‌های سرکوب‌گرانه سیاسی و عقیدتی غیرانسانی و غیراخلاقی را که دیکتاتورهای رنگارنگ در رابطه با مبتلایان و قربانیان این دو بیماری به عمل آورده‌اند خواهد بست....

درباره واپسین سال‌های زندگی سیدالشرف‌الدین حسینی گیلانی، معروف به نسیم شمال شاعر و روزنامه‌نگار، گزارش‌های مبهم و متناقضی وجود دارد. به روایتی در سال ۱۳۰۹ ه.ش دچار اختلال

اروپا و آمریکا پرداخت. دکتر محمود صناعی پس از خودکشی دخترش خود نیز اقدام به خودکشی نمود. وی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۵ در لندن هنگامی که ۶۶ سال داشت خود را جلو قطار انداخت و خودکشی کرد.... اسلام کاظمیه نویسنده و خالق قصه‌های کوچه دلبخواه، جای پای اسکندر و قصه‌های شهر خوشبختی، در ماه مه ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) هنگامی که ۶۷ سال داشت در پاریس خودکشی کرد. اسلام کاظمیه کوشند سیاسی و فرهنگی از پایه‌گذاران کانون نویسندگان ایران بود و به همراهی علی اصغر حاج سید جوادى نشریه جنبش را تأسیس کرد....

شاهرخ مسکوب در کتاب روزها در راه می‌نویسد: در پاریس با گروه نجات ایران دکتر امینی همکاری می‌کرد. امینی مرد و اسلام کاظمیه شاگرد یک مغازه فتوکپی شد. چند سالی هم به شاگردی گذشت و به پیسی و نداری و آبروداری تا اینکه یک مغازه مفکوک بدبخت فقیر و بیچاره فتوکپی باز کرد. این کاره نبود و در همه کار و همه چیزش درمانده بود و سکتة قلبی و بیماری سخت، تنهایی، نداری و عزت نفس گرفتاری مالی و اجرایی و بدتر از همه اینکه برای آدمی دردمند سیاست نومیدی از هرچه در ایران می‌گذرد و بیگانگی تمام با هرچه در اینجا است و آخر سر؟ خودکشی و خلاصی! مرگ یک بارشیون یک بار....

حسن هنرمندی شاعر، پژوهشگر و مترجم و منتقد ادبی که آثارش از نخستین ادبیات تطبیقی در ایران بود در ۲۶ شهریور ۱۳۸۱ در پاریس با خوردن قرص خواب‌آور همراه با کنیاک خود را کشت و از همسایگی فقر و غربت گریخت....

نیوشا فرهی، نویسنده و منتقد در اعتراض به ورود علی خامنه‌ای، رئیس جمهور وقت به نیویورک برای سخنرانی در سازمان ملل، خود را در برابر ساختمان فدرال لس‌آنجلس به آتش کشید....

منصور خاکسار شاعر و کوشنده فرهنگی و سیاسی در ۲۷ اسفند ۱۳۸۸ در ۷۱ سالگی در شهر لس‌آنجلس خودکشی کرد. بهروز شیدا می‌نویسد: بررسی آثار منصور خاکسار نشان می‌دهد که او به شدت تحت تأثیر سه مرگ در زندگی خود بوده است: نخستین مرگ فروغ فرخزاد؛ دو مرگ دیگر دو خودکشی یکی مرگ صادق هدایت و دیگر مرگ غلامرضا تختی....

و بالاخره خودکشی علی اکبر داور؛ ناصر یگانه، حقوق‌دان و سیاستمدار؛ علیرضا پهلوی؛ لیلیا پهلوی؛ و غلامرضا تختی که از بیماری افسردگی رنج می‌برد و با تشدید مشکلات خانوادگی دست به خودکشی زد.... کتابی مستند با بیش از ۱۴ صفحه منابع و مآخذ فارسی و انگلیسی، کتابی مفید و آموزنده است.

والا یک باره می‌شاشیدم به این زندگی و خودم را راحت می‌کردم....

در خودکشی هنرمندان درباره هوشنگ سارنگ می‌خوانیم: هوشنگ سارنگ، بازیگر تئاتر، سینما و رادیو که در نقش سهراب بهترین بازی را داشت... در اوج افتخار به دام اعتیاد گرفتار آمد... او در قالب یک تارزن دوره‌گرد آواره کوی و برزن شد... خانه و زندگی‌اش از هم پاشید... در مسافرخانه حقیقت‌جو در خیابان ناصر خسرو اتاقی کرایه کرده بود. روز جمعه چون سارنگ از اتاق بیرون نیامد، خدمتکار به اتاقش مراجعه کرد... سارنگ سینه خود را مثل پهلوی سهراب شکافته و درگذشته بود....

در مورد اقدام به خودکشی فروغ فرخزاد، ابراهیم گلستان می‌گوید: دو مرتبه، نمی‌دانم چرا این کار را کرده بود. هیچ نمی‌دونم این چیزایی که می‌خونید که فلان قوم و خویشاش اینو گفته، قوم و خویشاش همه دروغ می‌گن. سر این حرف‌ها با دروغ می‌خوان خودشونو وارد قصه بکنن... فروغ فرخزاد اما پیش‌تر و به طور مستقیم یکی از دلایل اقدام به خودکشی را در نامه‌ای به گلستان نوشته بود، فروغی که در ۱۶ سالگی ازدواج کرده بود. آن عشق و ازدواج مضحک در شانزده سالگی پایه‌های زندگی آینده مرا متزلزل کرده بود.

صادق هدایت در ۲۹ فروردین ۱۳۳۰ در آپارتمان کوچکش در پاریس بعد از اینکه در زهای خانه را با پنبه پوشاند، شیرگارا باز کرد تا تن به مرگی «سرخوشانه و خلسه‌وار» دهد. بهترین لباس هایش را پوشیده بود. پول کفن و دفن و خرید قبری در گورستان پرلاشز را در پاکتی بالای سرش گذاشته بود. اما سیگار پال مال‌اش را تمام کرده بود....

دکتر محمد صناعی، شاعر، مترجم، روان‌شناس و نظریه‌پرداز مباحث تربیتی و روان‌شناسی یکی از تأثیرگذارترین بنیان‌گذاران رشته روان‌شناسی در ایران است... زمانی که آنا فروید، دختر زیگموند فروید، مؤسسه فروید را بنیاد نهاد و از صناعی دعوت کرد تا به عنوان مشاور این مؤسسه او را یاری دهد، او در سال ۱۳۴۸ ایران را ترک کرد و به همکاری با مؤسسات فرهنگی علمی نظیر دانشگاه کمبریج و مؤسسات مرتبط با مسایل و علوم روحی روانی

حواس شد. درباره سبب بروز اختلال مشاعرو و رهایی او از بیمارستان نیز نظرها متفاوت است. برخی تلاش ملک‌الشعرا بهار در رهایی اشرف‌الدین از بیمارستان و ملزم کردن خانواده سپهدار به پرداخت نفقه به او را مؤثر شمرده‌اند و برخی کوشش سیدحسن مدرس را در رهایی از بیمارستان یاد کرده‌اند. اشرف‌الدین در بحران بیماری نیز از فعالیت‌های ادبی هر چند محدود باز نمانده است.

اشرف‌الدین گیلانی در ۲۹ اسفند ۱۳۱۲ کمی پس از رهایی تیمارستان در اولین روزهای آغاز پانزدهمین سال انتشار نسیم شمال درگذشت. سعید نفیسی در این رابطه می‌گوید: او را به تیمارستان شهرنوه که در آن زمان دارالمجانین می‌گفتند بردند. در قسمت عقب تیمارستان جایی به او اختصاص دادند. من نفهمیدم چه نشانه جنونی در این مرد بزرگ بود. همان بود که همیشه بود. مقصود از این کار چه بود؟ این یکی از بزرگ‌ترین معماهای حوادث این دوران زندگی ماست....

از میان هنرمندان، به خصوص از میان شاعران و نویسندگان معاصر میهن‌مان که از ناهنجاری‌های روانی رنج برده‌اند، می‌توان از صادق هدایت، اسماعیل شاهرودی، غزاله علیزاده و شهرنوش پاریسی پور نام برد... هدایت این گونه «دیوانگی‌اش را برای دوستش تقی رضوی شرح داد: «تو پاریس از تو جدا شدم یک راست رفتم یک کافه‌ای در کاشان، چند گیلان دیگر هم زدم. حساب را پرداختم و بقیه‌اش را انعام دادم. بعد رفتم به یک نقطه پرت و دور افتاده کنار رودخانه مارن و از لبلای یک پل قدیمی شیرجه زدم آن تو. نمی‌دانستم که یک جفت جوان در قایق زیریل مشغول عاشقانه‌اند. جوانک فوری پرید و مرا بیرون کشید....

سال‌ها بعد هدایت در نامه‌ای به تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۲۹ به یکی از دوستان خودش نوشت: بالاخره تصدیق کمیسیون پزشکی را گرفتم. تشخیص داده بودند: «روانپریشی» دارم و اجازه دو ماه مرخصی داده‌اند. دو ماه بروم فرانسه و مشغول معاینه شوم... مرگ دکتر غلامحسین ساعدی و بسیاری از نویسندگان و شاعران الکلیک و معتاد ایرانی را شاید بتوان در زمره «خودکشی‌های» تدریجی یا مزمن و یا غیرمستقیم آورد. غلامحسین ساعدی یکی از نمونه‌های ابتلا به الکلیسم در میان اهل قلم بود که سرانجام الکلی پس از سوق دادن او به سوی افسردگی جان‌ش را گرفت. در نامه‌ای به همسرش می‌نویسد: عیال ناز نازی خودم. حال من اصلاً خوب نیست. دیگر یک ذره حوصله برایم باقی نمانده... دیگر نمی‌توانم خودم را جمع و جور کنم. ناامید ناامید شده‌ام. اگر خودکشی نمی‌کنم فقط به خاطر دوست

Persian Heritage
Mirass-e-Iron

(973) 471-4283

visit our website:

www.persian-heritage.com

علم و ایمان و عمل

زندگانی پر بار دکتر محمد قریب

گردآوری و تألیف:

دکتر هادی بهار، دکتر حسین قریب

WWW.Amazon.com

بررسی: شاهرخ احکامی

علم و ایمان و عمل



زندگانی پُر بار دکتر محمد قریب

گردآوری و تألیف
دکتر هادی بهار - دکتر حسین قریب

جوان و خوب تحصیل کرده را به دانشگاه جذب کرد از جمله دکتر محمد قریب و پروفیسور یحیی عدل و در سال ۱۳۱۹ دکتر قریب را به عنوان اولین استاد کرسی امراض کودکان منصوب کرد... استادان پزشکی، دکتر قریب را به لحاظ تشخیص بالینی کم نظیر می دانستند و دانشجویان حتی حضور در مطب او را مغتنم می شمردند... دکتر قریب کتاب بیماری های کودکان و کتاب مشکلات طب کودکان (این کتاب با همکاری دکتر حسن اهری) منتشر کرد... در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) نشان افتخار «لژیون دنور» را دریافت کرد؛ با همیاری جمعی از همکاران در سال ۱۳۳۴ انجمن پزشکان کودکان ایران را تأسیس نمود؛ در سال ۱۳۴۷ مرکز طبی کودکان ایران را با دکتر حس اهری تأسیس و بعد با درگذشت دکتر اهری در سال ۱۳۴۹ تا پایان عمر ریاست این مرکز را بر عهده گرفت... دکتر قریب در اکثر کنگره های منطقه ای و بین المللی طب کودکان حضوری فعال داشت... وی از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۴ در انجمن بین المللی طب اطفال مقام ارزنده ای داشت و مجله معتبر پزشکی M.D. در آمریکا در شماره ماه مه ۱۹۶۵ را به شرح حال و خدمات علمی دکتر قریب اختصاص داد. در سال ۱۳۴۵ نیز نشان درجه اول فرهنگ ایران به دکتر قریب اعطا شد... به دانشجویان و فارغ التحصیلانی که می خواستند به خارج بروند و برای خدا حافظی و تشکر به دیدنش می رفتند مکررمی گفت: یادتان نرود مسلمان هستید. درس بخوانید، زن فرنگی نگیرید و برای خدمت به مملکت خود برگردید. گاهی به شوخی یادآوری می کرد که بزرگترین تنبیه و مشکل آنها که زن خارجی می گیرند این است که تا آخر عمر باید در منزل شان به زبان خارجی صحبت کنند. بودجه ای اختصاص داده بود که به عنوان قرض الحسنه

علمی و فرهنگی ایران بوده است. این روستای کوچک در دورانی که جهل و نادانی در سرزمین ایران بیداد می کرد، مردان و زنان نام آوری در دامان خود پرورد که امروز نام آنان بر پیشانی بلند ایران می درخشد و مایه فخر و مباهات هر ایرانی است... شواهدی موجود است که گرگان در دوره پیش از اسلام شهری بوده است با دامنه ای وسیع و آشتیان و روستاهای تفرش را نیز شامل می شده... بعد از حمله اعراب این روستا «گبرمکان» (محل اسکان زردشتیان) نامیده می شده است..

نخبگان و مشاهیر گرگان: ۱. حاج میرزا محمد حسین قریب (ملقب به شمس العلماء و متخلص به ربانی)؛ ۲. استاد عبدالعظیم قریب، استاد ادبیات و دستور زبان فارسی؛ ۳. دکتر محمد قریب بنیانگذار طب نوین کودکان؛ ۴. استاد بدرالزمان قریب؛ ۵. دکتر عبدالکریم قریب، پدر زمین شناسی ایران؛ ۶. دکتر احمد قریب؛ ۷- غلامحسین مفید و دکتر حسین قریب...

محمد قریب در سال ۱۲۸۸ شمسی در خانواده ای متدین و عالم پرور چشم به جهان گشود. پدرش حاج میرزا علی اصغر قریب و مادرش حاجیه خانم فاطمه بود... آنها... سه دختر و سه پسر داشتند. حاج میرزا علی اصغر پسران خود را به انتخاب رشته پزشکی تشویق می کرد و بدین ترتیب سه پزشک حاذق به جامعه پزشکان ایران پیوستند: دکتر محمد قریب، طب کودکان؛ دکتر رضا قریب، طب کودکان؛ دکتر علی قریب، متخصص بیهوشی. محمد دوره ابتدایی را در دبستان سیروس و تحصیلات متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی در خیابان امیریه به پایان رساند... از همکلاسی ها و هم دوره ای های محمد قریب در دارالمعلمین: محسن فروغی و مهدی بازگان بودند که بعداً در فرانسه هم هم دوره شدند محمد خان در دوران دبستان و دبیرستان همیشه شاگرد اول بود...

شادروان مهندس مهدی بازگان در کتاب خود «شصت سال خدمت و مقاومت» می نویسد: «در میان همکلاسی های دارالمعلمین می توانم از چند نفر نام ببرم و مخصوصاً محمد خان قریب یار و همکار هم چون برادر سراسر زندگی پزشک حاذق و مشهور ایران، پایه گذار درس بیماری های کودکان دوست صمیمی، خوش طبع و مهربان مرد فاضل و با استعداد و قریحه و مسلمان... دکتر قریب اولین ایرانی بود که کنکور انترنی دانشگاه پزشکی پاریس را پشت سرگذازد و پس از او پروفیسور یحیی عدل پدر جراحی نوین ایران این افتخار را کسب کرد... دکتر قریب پس از گذراندن دوره های درخشان علمی در سال ۱۳۱۷ به همراه همسر (زری) و دختر (ناهد) به میهن بازگشت... در سال ۱۳۱۹ پروفیسور شارل ابرلن به عنوان اولین رئیس دانشکده پزشکی نوین دانشگاه تهران... تعدادی از پزشکان

دکتر هادی بهار و دکتر حسین قریب در پیشگفتار کتاب می نویسند: این کتاب حاصل کوشش و پژوهش دو دوست قدیمی است که در سال ۱۹۶۷ در مرکز پزشکی مایوکلینیک در آمریکا با یکدیگر آشنا شدیم و در اکتبر ۲۰۲۰ تصمیم گرفتیم زندگی پر بار دکتر محمد قریب را به رشته تحریر درآوریم... دکتر قریب در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) پس از اتمام تحصیل پزشکی در فرانسه به ایران بازگشت و طب نوین کودکان را در دانشکده پزشکی تهران پایه گذاری کرد... ما معتقدیم که تمام پزشکان کودک تحصیل کرده در ایران دانش آموخته خود را به تأسیس دانشگاه تهران، سازماندهی جدید دانشکده پزشکی توسط شارل ابرلن فرانسوی و خدمات دکتر محمد قریب، اولین استاد کرسی امراض کودکان در ایران مدیون هستند...

دکتر حسین قریب در «کلامی از فرزند» می نویسد: ما فرزندان دکتر محمد قریب همچون شاگردانش در مکتبی بزرگ شدیم که هدفش «خدمت به خلق و جلب رضای خالق» بود... زنده یاد پدرم یکی از چهره های خوش نام، محبوب و ماندگار پزشکی معاصر سرزمین ما به شمار می آید. این قضاوت منحصر به من که فرزند او هستم نیست، بلکه صحت این داوری را تمامی افرادی که او را می شناختند نیز گواهی می دهند... مردم این آب و خاک او را از خود می دانستند و پس از فوتش او را فراموش نکردند... به نام او سالیانه در سالگرد درگذشتش رسانه ها از او به نیکی یاد می کنند و سردیس او را در پارک فناوری علم پردیس بنا کرده اند و تالارهای کنفرانس متعدد و نام خیابانی و تمیر بزرگداشت و بالاخره سریال تلویزیونی به نام او روزگار قریب ارائه کرده اند...

از دکتر هادی بهار، که پزشکی خوش نام با چند دهه سابقه طبابت است و هم ادیب و مؤلف چند کتاب با ارزش در شعر و ادبیات فارسی که در تدوین این کتاب با من همکاری کرده اند، بایستی سپاسگزاری کنم. در گرگان نخبه پرور و خاندان قریب نوشته شده است: موطن اصلی خاندان قریب روستای گرگان زادگاه بسیاری از اندیشمندان و شخصیت های برجسته

از پیش به خلیقات و علم و فروتنی او پی بردم. علایم فرسودگی و بیماری در سال ۱۳۵۲ کم کم پیدا شد، ولی هنوز با روی خوش و خنده‌های مکرر بابیماران و بستگان آنها و همکاران برخورد می‌کرد. وقتی کسی می‌پرسید «آقای دکتر حالتون چطوره؟» جواب می‌داد: «الحمداله زنده‌ام» روزی از او پرسیدم چرا از بیماری و خستگی چیزی نمی‌گویید؟ جواب داد: «اگر دوستم باشد از بیماری من غصه می‌خورد و اگر دشمنم باشد خوشحال می‌شود، پس جواب مبهم اولی است...».

و بالاخره خاطره‌ای از خانم زهرا (زری) قریب همسر دکتر محمد قریب... یک بار جزو نامه‌های رسیده کاغذی بود به این مضمون: «آقای دکتر بچه من مبتلا به گلودرد بود. آوردم پیش شما معالجه نشد. همسایه‌ها گفتند برو سر پل امامزاده حسن پیش زن گلوگیر... این زن دست در حلق بچه کرد و دو هفته پرتقال بیرون آورد که «یکی از آنها سبز کرده بود. شما با این زن تماس بگیرید و از طرز معالجه‌اش استفاده کنید»

دکتر می‌گفت: «حیف که هسته پرتقال را درآورد والا درخت می‌شد و پرتقال هم می‌داد! عجب مردم عوامی هستند... نه تنها از این حرف‌ها نمی‌رنجید، بلکه دلش به حال مردم نادان می‌سوخت.

کارپارزش دکتر هادی بهار و دکتر حسین قریب قابل ستایش است.

بازسازی دانشکده پزشکی (سال ۱۳۱۸) به مجلس توسط دولت وقت طرحی فرستاد (علوم) پزشکی دارای ۴۰ کرسی می‌شد که ۲۸ کرسی متعلق به دانشکده پزشکی و بقیه برای دندانپزشکی و داروسازی بود... ایرلن در مارس ۱۹۴۴ دوباره عازم ایران شد و وقتی وارد ایران شد گفت من برای ایرانیان سه هدیه آورده‌ام:

۱. پنی‌سیلین برای درمان بیماری‌های عفونی؛
۲. د.د.ت برای جلوگیری از مالاریا؛
۳. تست‌های انواع خون (قبل از تزریق).

وی در ماه مه ۱۹۴۴ دوباره به ریاست دانشکده پزشکی منصوب شد و تا اکتبر ۱۹۴۷ در این مقام باقی ماند... دکتر قریب دریکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: به نظر این جانب درمان صحیح مردم به اصول زیربستگی دارد... (الف) دانایی و اطلاعات بسیط پزشکی؛ (ب) صرف وقت و گوش دادن به حرف مردم؛ (ج) حلاجی گفته‌های مریض و خصوصاً مادران ایشان؛ (د) زیرکی و استعداد فطری طبیب؛ (ه) درک حوایج فیزیولوژیک و پاتولوژیک بدن؛ (و) استفاده بجا از وسایل پاراکلینیک؛ (ز) به کار بردن سلاح دارویی شایسته و لازم و ارزان...

دکتر حسین قریب در نوشته «در کنار پدر» می‌نویسد: در فاصله سال ۱۳۵۱ تا فوت پدر در بهمن ۱۳۵۳ تقویماً هر روز و شب همراه پدر بودم و من بیش

و بدون توقع تشکر از آن به افراد خانواده یا نیازمندان قرض می‌داد... یکی از دوستان دکتر قریب، پروفیسور یحیی عدل بود. پروفیسور یحیی عدل پدر جراحی ایران نامیده شده بود... مردی خوش‌رو و مهربان. گفته‌اند که در بهمن ماه ۱۳۲۷ که محمدرضا شاه پهلوی هدف تیر عکاسی در مراسمی در دانشگاه تهران واقع شد به همراهان خود دستور داد «مرا ببرید منزل عدل» که البته شاه را به بیمارستان بردند و پروفیسور بلافاصله احضار و بیمار تحت عمل جراحی قرار گرفت... در طول خدمت طولانی به جراحی ایران، او درگیر سیاست هم شد... و می‌گفت: «اگر کسی بخواهد در کارش پیشرفت کند و موفق شود ناچار از دخالت در سیاست است. وقتی من کار خود را شروع کردم بیمارستان سینا ۲۰ تخت‌خواب در اختیار من گذاشت، اما وقتی قبل از انقلاب بازنشسته شدم، بیمارستان سینا ۲۵۰ تخت‌خواب داشت. اگر در سیاست دخالت نمی‌کردم محال بود این پیشرفت و توسعه حاصل شود...»

در سال ۱۳۱۸ دولت ایران مصمم شده که ریاست دانشکده پزشکی تهران را به یک استاد فرانسوی واگذار کند... دولت فرانسه دکتر شارل ایرلن را برای خدمت معرفی کرد. او طی سال‌های ۲۶-۱۳۱۸ دودوره ریاست دانشکده پزشکی را بر عهده داشت. او برای

Telling the Truth since 1982

Contact the Washington Report on Middle East Affairs

Washington Report on Middle East Affairs • Web site: www.wrmea.org

Circulation: PO Box 91056 • Long Beach, CA 90809-1056 • circulation@wrmea.org • Tel: (888) 881-5861

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)

	1 year	2 years	3 years
U.S. Subscriptions	\$29	\$ 55	\$ 75
Canadian Subscriptions	\$35	\$ 65	\$ 85
Overseas Subscriptions	\$70	\$125	\$185
Digital Subscriptions*	\$10	\$ 20	\$ 30

*All print subscriptions include digital subscription

دکتر فرید حسینی در پایان شرح حال خود از شیخ بهایی فیلسوف بزرگ مدد می‌گیرد که می‌گوید:

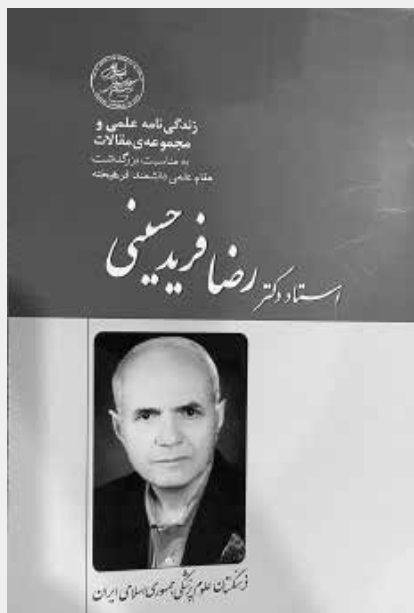
**به خدا که هیچکس را شر آنقدر نباشد
که به روی ناامیدی در بسته باز کردن**

دکتر علیرضا سالک مقدم، استاد بازنشسته ایمونولوژی تهران می‌نویسد: دکتر فرید از نظر اخلاقی نمونه و سرمشق همکاران و شاگردان خود می‌باشند و اگر قرار باشد کلمه اعتدال در گفتار و پندار و کردار را تعریف کنیم، کافی است به زندگی و باورها و رفتارهای ایشان نظری داشته باشیم....

از خود من نیز (شاهرخ احکامی) در این مجموعه آمده است: دکتر رضا فرید حسینی، شخصیتی علمی، پژوهش‌گری سرشناس، پزشکی مهربان و حاذق، انسانی بی‌بدیل به عنوان دانشمند نخبه برگزیده شده است... آشنایی من علاوه بر نسبت خویشاوندی، به حدود ۵۰ سال می‌رسد و در این مدت طولانی، یعنی گذشت نیم قرن، خاطرات چندی از برخوردهای این شخصیت در ذهنم باقی مانده که دوست دارم با دوستداران دکتر رضا فرید حسینی شریک شوم... زمانی که در انگلستان مشغول تحصیل بودم، پس از خاتمه دوره تخصصی به او پیشنهاد کردم که برای کار و زندگی به آمریکا بیاید... در پاسخ ضمن رد این پیشنهاد گفت، به ایران و مردم ایران مدیون است و می‌خواهد تجارب پزشکی اش را در ایران برای درمان و پژوهش به کار برد. دکتر فرید حسینی نه تنها برای خود این تصمیم و اراده را داشت، بلکه تلاش می‌کرد تا جوانان و تحصیل‌کرده‌های مقیم خارج را همراه خودش برای خدمت در ایران به سرزمین مورد عشق و علاقه‌اش بازگرداند...

پروفسور علیرضا رجبی، استاد ممتاز پزشکی کودکان ایمونولوژی و آلرژی از بُن آلمان می‌نویسد: دکتر فرید ۴۰ سال پیش با داشتن هوش و نبوغ خدادادی و دانش و بینش ژرف خود و در زمان‌هایی که نه تنها در ایران بلکه در جهان نقش ایمونولوژی و آلرژی سلولی و بالینی چندان شناخته نبود، با دورنگری و پشتکاری خستگی‌ناپذیر، که از ویژگی‌های اوست و با وجود موانع و مشکلات نه تنها این دو رشته مهم و کلیدی پزشکی را در دانشگاه علوم پزشکی مشهد پایه‌گذاری نمود، بلکه از پایه‌گذاران ایمونولوژی و آلرژی نوین بالینی ایران شد.

این کتاب مجموعه‌ای خواندنی و آموزنده است که ضمن نشان دادن چگونگی موفقیت‌های متعدد دکتر رضا فرید حسینی نه تنها در رشته علمی، تحقیقاتی و درمانی، خواننده را با انسانی به حق شایسته تقدیر و سرمشق زندگی آشنا می‌کند.



زندگی نامه علمی دکتر رضا فرید حسینی

گردآوری و تدوین: دکتر ناهید دانش

ناشر: فرهنگستان علوم پزشکی

جمهوری اسلامی ایران

بررسی: شاهرخ احکامی

بر عهده داشته است.

او در رشته بیماری‌های ربوی نیز تخصص دارد و در زمینه سل روش درمان جدیدی برای سل‌های مقاوم پیدا کرده است و با همکاری پروفسوری از دانشگاه استنفورد موفق به طراحی واکسنی برای آن شده است.

دکتر فرید حسینی با همکاری خانم دکتر نازلی عظیمی که از دانشجویان وی بود در NiH آمریکا موفق به تهیه داروی جدیدی برای درمان بیماران مبتلا به HTLV-I که دچار ضایعات عصبی هستند پیدا کرد. دکتر فرید حسینی می‌گوید: «این آرزوی من است که بتوانیم این بیماران را با این داروی جدید درمان کنیم و امیدوارم قبل از مرگ این آرزو به حقیقت بپیوندد.» یکی دیگر از کارهای ارزنده دکتر فرید حسینی در مورد لوسمی وابسته به HTLV-I است که Adult T-Cell Leukemia نامیده می‌شود. او با همکاری چند تن از استادان خون‌شناسی طراحی پروتکل درمانی جدیدی را برای این بیماری ارائه داده‌اند.

از دکتر رضا فرید حسینی، بنیانگذار تحقیقات و درمان بیماری‌های مرتبط با HTLV-I در ایران و پدر ایمونولوژی و آلرژی در خراسان تا به حال چند کتاب با ارزش در «میراث ایران» بررسی شده است. ولی این بار کتابی با ۲۰۰ صفحه مطلب و مقاله از استادان فن داخل و خارج از ایران درباره دکتر رضا فرید حسینی به دستم رسیده است که چند نمونه از نظرات فرهیختگان و نویسندگان آشنا با روحیه، دانش و معرفت این شخصیت را برای خوانندگان خود بازگو می‌کنیم.

مقدمه کتاب توسط دکتر علیرضا مرنودی رئیس فرهنگستان علوم پزشکی نوشته شده است. پس از آن خودنوشت دکتر رضا فرید حسینی، عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران و بنیانگذار رشته ایمونولوژی و آلرژی در مشهد و از پایه‌گذاران تحقیقات، تشخیص، درمان و پیشگیری HTLV-I آمده است. دکتر فرید حسینی از زندگی خود و چگونگی گذر از راه‌های بسیار تارسیدن به این مرحله می‌نویسد: از ابتدای تولد تا مراحل گوناگون زندگی؛ تحصیلات ابتدایی؛ کار در بازار فرش و فرش‌فروشی همراه برادرها؛ رفته رفته آشنایی با شخصیت‌های علمی و اجتماعی؛ تحصیل در مدارس شبانه و اخذ دیپلم و بعد ورود به دانشکده پزشکی مشهد و هم‌زمان نشستن در کلاس‌های دانشکده ادبیات؛ رفتن به انگلستان پس از اتمام دانشکده و ازدواج برای تخصص در رشته داخلی و بالاخره اتمام رشته ایمونولوژی و آلرژی؛ بازگشتش به ایران و شروع به کار به عنوان استادیار در مشهد در دانشکده علوم پزشکی دانشگاه مشهد؛ و همکاری با دکتر نیک‌بین، اسلامی، مسعود و فرهودی برای نهادینه کردن رشته ایمونولوژی در دانشگاه مشهد و ایران.

دکتر فرید حسینی تا به حال ۳۰ جلد کتاب تألیف کرده که بخشی از آنها کتاب‌های درسی دانشگاهی هستند. کتاب مبانی ایمونولوژی نوشته او تا به حال چندین بار چاپ شده است و آخرین چاپ آن بیش از هزار صفحه است... ما بین کتاب‌های متعددی که از وی به چاپ رسیده است، بهترین کتاب که زیر نظر او تهیه شده است، کتاب ایمونولوژی معنوی توسط دو تن از دانشجویان با ذوق دکتر رضا فرید حسینی است. نویسندگان این کتاب دکتر فرهاد فرید حسینی (پسر دکتر فرید) و دکتر هومن کاغذیان هستند. دکتر فرید حسینی همچنین بیش از ۴۸ طرح تحقیقاتی بالینی انجام داده است و بیش از ۱۲۰ مقاله بین‌المللی به چاپ رسانده است. در نهادینه کردن رشته فوق تخصصی ایمونولوژی و آلرژی در دانشگاه‌های تهران، شهید بهشتی، ایران، شیراز و مشهد دکتر فرید حسینی نقش تعیین‌کننده

چرا ما ایرانیان رفتار دموکراتیک نسبت به هم در جامعه نداریم؟

احمد کاظمی موسوی

که روشنفکران و هم‌وطنان خارج از کشور ما پس از آشنا شدن با رفتارهای بالنسبه دموکراتیک جامعه غربی، نسبت به رفتارهای نهادینه شده وطنی اغلب دو نوع برداشت و داوری کرده‌اند.

نخست آنکه روندهای سنتی (مذکور در فوق) خود را دست کم گرفتند و توجهی به زیرساخت‌های اخلاقی ظهور آنها و چرایی حضورشان در جامعه ایرانی نمودند. دوم اینکه بسیاری از رفتارها و خفیات معمولی ایرانی از جمله بی‌اعتمادی، زرنکی، و توطئه‌پنداری را حفظ و کمابیش اجرا کرده‌اند. ظاهراً آشنایی آنها با دموکراسی غربی به آنجا نرسید که ببینند یکدیگر از علل پیشرفت دموکراسی در غرب کنار گذاشتن همین واهمه‌های زرنکی، و توطئه‌پنداری در نتیجه ایجاد بی‌اعتمادی بوده؛ و چگونه بجای این واهمه‌ها، اندیشمندان اروپا روش سخت‌کوشی و فرهنگ رواداری، و اعتماد عمومی را در میان خود پرورانیده‌اند. کمتر کسی توجه کرد که کارکرد نهادهای دموکراتیک غرب مثل پارلمان، انتخابات، و سندیکا بیشتر مرهون پابندی به همین اخلاق همکاری، رواداری، قبول مسئولیت، و احترام به آزادی است، نه آرایش ظاهری آن نهادها.

لازم به یادآوری است که رواج صنعت چاپ در اروپای قرن شانزدهم به بعد عامل بزرگی در ارتباط رسانه‌ای بین روشنگران زمان برای شکل دادن به افکار عمومی و تأثیرگذاری آن بر جامعه بوده است، و ورود این صنعت به خاورمیانه تا قرن نوزدهم به تأخیر افتاده بود.

ما در جای دیگر در زمینه اخلاق و مناسکی که به سازمان بخشی نهادهای سنتی علما، اصناف و فقیهان و جوانمردان انجامیده‌اند، سخن گفته ایم.^۱ از این رو بحث خود را در اینجا به بررسی مواردی از رفتارهای ناسازگار با شکل‌گیری و کارکرد نهادهای دموکراتیک جدید محدود می‌نماییم. این رفتارهای ناسازگار عبات انداز:

بی‌اعتمادی عمومی

ما ایرانیان عادتاً اعتماد لازم برای همکاری با یکدیگر و تشکّل سازمانی را نداریم مگر آنکه موضوع مهر و ارادت، یا کمر بستگی و ایمان، و یا نفع خاص در میان باشد. اصل صحت و برائت را روی کاغذ داریم، اما عملاً بنا را روی درستکاری طرف نمی‌گذاریم. بدگمانی نسبت به دیگران بخشی از هویشیاری و مردم‌شناسی ما به شمار می‌رود. اطرافیان خود را آن‌طور که باید قبول نداریم، چون معمولاً در کار یکدیگر پنهان‌کاری و دگرگون‌نمایی می‌بینیم. بگذریم از اینکه سه باب از کتاب‌های فقهی ما «کتمان»، «توریه» و «تقیه» را در موارد بسیاری سفارش کرده‌اند. باز، بگذریم از ریشه‌های تاریخی و سرزمینی رسوخ این مفاهیم. آنچه مسلم است این است که در جامعه ما اعتماد جمعی آن‌گونه که در جوامع غربی پدید آمده، دیده نمی‌شود. آنچه بیشتر به چشم می‌خورد بی‌اعتمادی است.

بی‌اعتمادی در جامعه ایرانی چیست؟ بگذارید وصف آن را از زبان یک ناظر خارجی بشنویم. ویلیام ییمین، جامعه‌شناس معاصر آمریکایی است که در اوائل دهه ۱۳۵۰ شمسی چند سالی در ایران (بیشتر در استان فارس) زیسته و زبان فارسی آموخته است. وی درباره شیوه تفاهم و ارتباط ایرانیان با یکدیگر می‌نویسد: بی‌اعتمادی به عنوان یک شیوه رفتاری این معنی را می‌دهد که دیگران چنان غیرقابل پیش‌بینی هستند که انسان هرگز نمی‌فهمد که چه شرارتی آنان می‌خواهند در حق خودشان بکنند، یا اینکه آنان چگونه و کی می‌خواهند پشتیبانی خود را از

این روزها غوغای دموکراسی خواهی بین ایرانیان خارج از کشور سخت بالا گرفته است. روزی نیست که سخن از ایمان به دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را نشنویم، و خبر تازه‌ای از تشکیل جبهه جدیدی از مبارزان راه سکولار دموکراسی نرسد. کتاب‌ها و مقالات زیادی هم نوشته شده و می‌شود که دموکراسی چیست و چرا تشکیل جمهوری و پارلمان و به راه انداختن انتخابات به تنهایی برای تحقق دموکراسی (در واقع تضمین مشارکت مردم در امر حکومت) کافی نیستند. همه این مسائل را ایرانیان خارج از کشور بیش از نیم قرن است که مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، و تقصیر آن را اغلب به درستی به گردن حکومت‌های زمان انداخته‌اند. با این همه می‌بینیم همین ایرانیان که این حرف‌ها را می‌زنند بین خودشان رفتار دموکراتیک ندارند. نه تنها خبری از ائتلاف و کنار آمدن با همدیگر در میان نیست، بلکه در نادیده گرفتن و حذف یکدیگر، یا روی دست هم بلند شدن کوتاهی ندارند. در مقایسه با دموکراسی‌هایی که در جهان غرب تجربه شده بدو می‌بینیم که ما فاقد اخلاق دموکراسی هستیم، یعنی رفتار دموکراتیک نسبت به هم نداریم. در نگاه دوم، موانعی را در راه رویش و رشد اخلاق دموکراسی در جامعه خود می‌بینیم که آن‌طور که باید مورد توجه و تحلیل قرار نگرفته‌اند. در این مقاله ما پس از نگاهی به اهمیت اخلاق و زیرساخت رفتاری آن به بررسی سه مانع اساسی یعنی: بی‌اعتمادی عمومی، واهمه زرنکی، و توهم توطئه می‌پردازیم، و در پایان به نقش دو چهره تأثیرگذار در فرهنگ سیاسی ایران اشاره خواهیم کرد.

مراد ما از اخلاق در اینجا، خلق و خوی کنار آمدن با هم و پذیرفتن جایگاه یکدیگر است که راه را برای گفتگوی سازنده که منجر به تشکیل یک نهاد یا روند شود، هموار سازد. هر جامعه به گونه‌ای راه خود را برای شکل دادن به چند نهاد یا روند و جا انداختن آنها در اجتماع خویش پیدا می‌کند. این نهاد یا روند ممکن است دموکراتیک به معنای امروزی نباشد، اما حتماً زیرساختی اخلاقی دارند که ضامن تداوم آن می‌شود. ما در تاریخ ایران چندین نهاد از این دست داشته‌ایم که به قدرت سیاسی نیز رسیده‌اند. مانند سازمان عیاران و جوانمردان که با زیرساخت آداب فتوت خود را نهادینه کردند و چند بار به حکومت هم نیز دست یافته‌اند (از قبیل دولت‌های صفاریان و سر به داران). یا نهاد علمای دین که با پشتوانه آگاهی از احکام شرع و به ضرب مناسک پیرامون آن به خصوص عزاداری و زیارت به اقتدار رسیده‌اند. و یا خود نهاد سلطنت که به اتکال رسوم و اخلاق قبیله‌ای آیین شاهی و فرمانبری را در ایران بنا نهاده بودند.

بگذریم از روند تصوف که بر پایه آداب پیرمردی و کمر بستگی همچنان دم از تشکّل می‌زند و رقیب سرسختی برای اقتدار متشرعه به شمار می‌رود. ناکام‌ترین روند ظاهراً جریان روشنفکری ایران است که با آگاهی از علوم جدید در خدمت یا در انتقاد از صاحبان قدرت درآمد، اما خود جایگاه اثرگذار پایداری در جامعه نیافت. چرا روشنفکران که از راه آموزش و ارتباط رسانه‌ای نبض افکار عمومی را در مقطعی به دست گرفتند، و در روی کار آوردن هر دو سلطنت پهلوی و حکومت اسلامی نقش اساسی داشته‌اند، هنوز راهکار مشخصی در کنار آمدن با همدیگر، و تأثیر بر افکار عمومی پیدا نکرده‌اند؟ و بیشتر به صورت یک مجموعه پراکنده باقی مانده‌اند؟ این سؤال موضوع بحث این مقاله است که ما آن را در فقر اخلاق و رفتار دموکراتیک که متناسب با محتوای حرف‌شان باشد، می‌بینیم. چنانچه ما اخلاق را رفتارهای پذیرفته شده در جامعه بدانیم، باید بگوییم

را که وظیفه اوست انجام ندهد... از بالا گرفته تا پایین در تمام مدارج و طبقات این ملت جز حقه بازی و کلاهبرداری بی حد و حصر و بدبختانه علاج ناپذیر چیز دیگری دیده نمی شود. و عجیب آنکه این اوضاع دلپسند آنان است و هر کس به سهم خود از آن بهره مند و برخوردار است. این شیوه کار و طرز زندگی رویهم رفته از زحمت آنان می کاهد و برای آسایش و بیکاری و بی عاری میدان فراخی فراهم می سازد.^۲

توهم توطئه

توهم توطئه از عواملی ست که مایه فرار از مسؤولیت و کم بها دادن به کارکرد خود، در نتیجه رفتاری ناسازگار با دموکراسی می شود. بسیاری از هم وطنان ما در برداشت های سیاسی اجتماعی خود شیفته دسیسه پنداشتن امور توسط عوامل پشت صحنه هستند. آنان اغلب مایل به برآورد میزان نقش این عوامل در برابر اشتباهات و کم کاری خود ما نیستند، و دوست دارند که کلاً انجام کارها را در دست پنهان خارجی ببینند و تشخیص آن را فراسوی شناخت مردم عادی بینگارند. این پنداشت شاید تا حدی برازنده دو نسل گذشته ایران بوده باشد که دو کودتای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ خورشیدی با کمک خارجی و دو قرارداد تحمیلی نفت متعاقب آن را شاهد بودند. اما درخور نسل های بعدی که شاهد انقلاب ۱۳۵۷، و یکه تازی های پس از آن بودند، نیست که دسیسه پنداری های پدران خود را تکرار کنند. شکی نیست که در هر دو کودتای مزبور عامل خارجی نقش داشت، ولی نقش بی حالی دولت احمد شاه و سهم اشتباهات دولت ملی دکتر مصدق را به حساب نیاوردن دوری جستن از واقعیت است. مهم این است که با یک کاسه کردن کار و نسبت دادن آن به دست پنهان خارجی، برای خود وظیفه ای جز به کار انداختن شمش شناخت نقش مرموز خارجی باقی نمی گذاریم که بازده آن تنها خود زرنک تربینی است، و مجالی برای رفتار سازنده و بها دادن به کارکرد امثال خویش باقی نمی گذارد.

توطئه پنداری به صورتی که در بالا گفتیم در بسیاری از جوامع دیده می شود، اما نه به میزانی که در میان ایرانیان و در برخی از جامعه های عربی - حتی بیشتر از ایران - دیده می شود. علت آن را می توان البته مربوط به ریشه های جبر و تقدیر اندیشی در میان ملت های مسلمان دانست که سر رشته امور را معمولاً به فراسوی مرز شناخت خود می برند. همین باور نداشتن به نقش خود در سازندگی آینده خویش موجب رکود و بی حرکتی افراد می شود که اغلب دل به شرکت در اقدام دسته جمعی نمی دهند. برای داشتن رفتاری مشارکت پرور نیاز به رشد درجه ای از خود باوری و اعتماد به نفس افراد است که تعیین مسیر سرنوشت خود را پیوسته در جای دیگر نبینند.

در ایران کوشش هایی در سطح ادبیات برای برگرداندن نگاه از دیگری به خود صورت گرفته است. استاد محقق احمد اشرف یکی از بهترین مقالات خود را در دائرة المعارف ایرانیکا در زمینه تاریخ و ابعاد کارکرد نظریه توطئه (conspiracy theory) در ایران نوشت. نویسنده معاصر ایرج پزشک زاده توهم نقش انگلیس در زندگی عادی مردم را در رمان دابی جان ناپلئون به مسخره کشید، اما در همان نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ که سیربال تلویزیونی این رمان پخش می شد، نگاه ما مداران کشور برای یافتن منشأ انقلاب داخل ایران به خارج از کشور بود. گفتنی ست که از میان رجال سیاسی ایران، طبق بررسی استاد همایون کاتوزیان، تنها تقی زاده و خلیل ملکی صریحاً در نفی دسیسه پنداری عمومی سخن گفتند.

از نخست وزیران، دکتر مصدق با آوردن مردم به صحنه سیاست، به مبارزه با سیاست نفتی انگلیس - بدون دشمن انگاشتن همان انگلیس - دست زد، اما نتوانست رفتاری مشارکت پرور و متکی به خود در جامعه زمان بنا نهد و سقوط ناگهانی او به نقش توطئه خارجی بیشتر دامن زد.

در یادآوری خدمات دکتر مصدق در ۱۵ ماه گذشته (۲۰۲۱) هواداران جبهه ملی واشنگتن با همکاری برخی از اعضای جبهه ملی از ایران جلسه ای مجازی به مناسبت زادروز او برپا داشتند که این نگارنده نیز در آن حضور داشت. از آنجا که

آدم بپرند. اگر ما بی اعتمادی را از دیدگاه ارتباطی نگاه کنیم، می بینیم که آنچه را ما بی اعتمادی نام نهاده ایم یک رشته هانهجاری در تفاهم و ارتباط است. مثلاً شخصی که بی اعتماد می انگاریم در واقع کسی است که نمی تواند کردار دیگران را طبق میل خود فهم و تفسیر کند. از این دید، بی اعتمادی یک زرنکی دوجانبه به حساب می آید. (نویسنده زرنکی با حروف لاتین در متن انگلیسی آورده است.) آن عبارت از این است که یک شخص انگیزه و اعمال واقعی اش به زبردستی از شخص دیگر پنهان کند. البته آن شخص دیگر می تواند حس کند که یک چیزی در جریان است، ولی نمی تواند مطمئن شود که آن چیست.^۲

واهمه زرنکی

این بی اعتمادی که به عنوان «زرنکی دوجانبه» در گفتار آقای ویلیام بیمن آمده اشاره به این حقیقت دارد که ما ایرانی ها گاه از زیادی زرنکی نمی توانیم اعتماد خود را به اطرافیان حتا دوستان خود ابراز کنیم، و آنان نیز نمی توانند این گونه حرف ها را به راحتی بپذیرند؛ چون در آن صورت ممکن است خدای ناکرده دیگر «زرنک» به حساب نیایند. به این ترتیب زرنک نمایی بی اعتمادی را به طور مصنوعی دامن می زند و ما غافل می مانیم که با نپذیرفتن «سراست اندیشی» و به کار نبردن اصل صحت، بدگمانی و بی اعتمادی عمومی به بار می آوریم؛ البته به بهای «خود زرنک نمایی». و صد البته که بی اعتمادی و بدگمانی فرهنگی ما عوامل و ریشه های تاریخی دیگر هم دارد که طرحش در این مجال نمی گنجد.

با این همه، واهمه زرنک نمایی عامل بازدارنده مهمی برای سخت کوشی و ثمربخشی نیروی کار ما ایرانیان است. این موضوع شاید بیش از عوامل دیگر ما را به در رفتن از زیر بار مسؤولیت و در نتیجه کم کاری و سنبل کاری و گاه نارو زدن وامی دارد. این را باید قبول کنیم که بسیاری از هم وطنان ما بجای اینکه بگذارند اندیشه و تلاش آنها به طور طبیعی کار را تا آخر به انجام برسانند، به سبب احساس زرنکی به فکر میان بر زدن و گوش همدیگر را بریدن می افتند، و نیروی کار عادی خود را صرف لاف و گزاف می کنند.

البته هوش و ذکاوت و تندذهنی جوانان ما بجای خود بسیار خوب و مغتنم است. اما زمانی که این هوشمندی به مرحله زرنک بازی می رسد مسائل از لون دیگری به بار می آیند. ما در اینجا فقط با این رویه از ذکاوت ایرانی کار داریم. هیچ حرف و ادعا حتی صمیمیت و اخلاص اشخاص به آسانی پذیرفته نمی شود، مگر پس از مرگ آنها که به جبران مافات در تعریف از آنان به گزافه روی می آوریم. حقیقت در میان ما به آسانی گم می شود، چون زبان ما رابطه مستقیم با آن ندارد، بلکه ارتباط موازی و گاه معکوس با حقیقت دارد. نگاه کنبد به زبان پرمبالغه و تعارف ما که با واقعیات خارج ربط مستقیم ندارند. باید از مفهوم مخالف، گوشه و کنایات و استطرادات جنبی مطالب را به دست آوریم؛ نه از بیان مستقیم معانی. البته باید بیفزاییم که این زبان در عصر قاجار پیچیده تر بوده، و در عصر ما سراست اندیشی و روراست حرف زدن رواج بیشتری یافته است.

ویژگی های اخلاقی و زبان شناختی ما را متخصصان ایرانی و فرنگی از دیدگاه های مختلف تحلیل کرده اند. ژرف آرتور گوینو، دیپلمات دانشمند فرانسوی که در زمان ناصرالدین شاه در سالیان بین ۱۸۵۵ و ۱۸۶۲ در ایران بسر برده و زبان فارسی آموخته بود در کتاب سه سال در ایران خود درباره خلقیات ما ایرانیان چنین می نویسد:

ایرانی ها تمام آنچه را که عرب ها از فهم آن عاجزاند می فهمند و هوش آنان هر معنایی را در می یابد. چیزی که هست فهم و شعور ایرانی ها استوار نیست و قوه تعقل شان اندک است. ولی آن چیزی که بیشتر از همه چیز ایرانیان فاقد آن هستند «وجدان» است. زندگانی مردم این مملکت عبارت است از سرتا پا یک رشته توطئه و یک سلسله پشت هم اندازی. فکرو ذکر هر ایرانی فقط متوجه این است که کاری

نادانی در ندانستن نیست در مقاومت مقابل دانستن است.

بهار باستانی

نادانی در ندانستن نیست در مقاومت مقابل دانستن است. هر وقت و هر جا احساس کردیم به دانستن بیشتر نیاز نداریم یا در مقابل یک مطلب آموزنده و متفاوت مقاومت کردیم به نادانی لیخند زده‌ایم. در سال ۱۴۰۰ تمرین کنیم که یادمان نرود ما مردمی معمولی در دنیا هستیم. در هیچ کجا مسابقه‌ای برای انتخاب مهربان‌ترین و باهوش‌ترین و شجاع‌ترین مردم دنیا برگزار نشده که ما مدال طلای آن را به گردن خودمان انداخته‌ایم و برخی از ایرانیان حتی دنبال کشف شجره‌نامه لیونل مسی و بیل گیتس و اینشتین هستند که ثابت کنند ایرانی هستند. مگر می‌شود این همه خوب و موفق و درجه یک بود اما ایرانی نبود؟!

برای پیشرفت باید توهم‌ها و اغراق‌ها را کنار بگذاریم. ما مردمی هستیم مثل دیگر مردم دنیا، کمی بهتر، کمی بدتر. دربره‌هایی فوق‌العاده‌ایم، در لحظه‌هایی ناامیدکننده. برای بهتر شدن باید این نکته را عمیقاً باور کنیم.

آقا ما تاریخ چند هزار ساله داریم این یعنی بهتریم!

یونان باستان به مراتب از ایران باستان روی تاریخ اثر عمیق‌تری گذاشت. سقراط، افلاطون، ارسطو، تالس، فیثاغورس، اقلیدس، بقراط و... در فلسفه و سیاست و طب و هنر و ریاضی و... شاهکار آفرینش بودند. اما یونان چند سال پیش به درجه‌ای از فلاکت رسید که برای بقا حتی برخی پیشنهاد دادند قسمتی از خاکش را به کشور همسایه بفروشد!

مصر هم تمدنی شگفت‌انگیز دارد، اما این روزها گرفتار چند دستگی سیاسی، فساد اقتصادی و تنش‌های قومی شده است و اوضاعی رقت‌انگیز را بعد از یک انقلاب تجربه می‌کند.

گذشته‌گرایی با گذشته‌پرستی تفاوت دارد. «داشتم داشتم، حساب نیست، دارم دارم حساب»! افتخار به گذشته و تاریخ باشکوه برای خوشبختی کفایت نمی‌کند. باید بپذیریم که روزگار خوبی را نمی‌گذرانیم، نگاهی به کله و شکایت‌های پیرامون مان بیندازیم، این همه زباله در خیابان و دریا و بیابان را شب‌ها که ما خواب هستیم آمریکا می‌آورد و می‌ریزد؟

این همه قتل عام جاده‌ای نتیجه مداخله اسرائیل است؟ این تلاطم بازار و بی‌نظمی اقتصادی و دلال مسلکی کار عربستان است؟ آن آقایی که دیروز در اتوبان پیش چشم من بطری شیشه‌ای دلستر را از ماشین بیرون پرت کرد و هزار تکه شد و نزدیک بود سرنشینان چند ماشین را به گشتن بدهد داماد صدام بود؟ نخست زیر انگلیس هر سال نوروز می‌آید و برای یک جوجه کباب و یک چای آتشی هکتارها جنگل چند هزار ساله را آتش می‌زند؟ این بی‌مدیریتی سیل شمال کار داعش است؟

باور کنیم که باید تعارف و تحسین‌های اغراق‌آمیز را کنار بگذاریم و بپذیریم جماعتی در این کشور زندگی می‌کنند که نه تنها نادان هستند بلکه در مقابل دانستن جانانه مقاومت می‌کنند. تلاش کنیم در این دسته قرار نگیریم.

این نوشتار در پی خودزنی و سرقت اعتماد به نفس ملی نیست، بلکه یک یادآوری به خودمان است که باید دست از اغراق‌های معمول برداریم و با واقعیت‌های پیرامون مان مثل یک بیماری روبرو شویم. انکار و حاشا کردن بیماری نتیجه‌ای به مراتب دردناک تر از درمان دارد...

برای نجات این سرزمین لازم است به مردم بهتری تبدیل شویم. باید از آموزش و پرورش، شروعی دوباره داشته باشیم.

نگاهی به طرز اداره و سیر سخنان حاضران این جلسه، چگونگی رفتار به اصطلاح دموکراتیک بین خودمان را در بالاترین سطح ممکن نشان می‌دهد، من با ذکر شمه‌ای از آن به جستار خود در این زمینه پایان می‌دهم. در این جلسه دو سخنور کوشنده و دانشور آقایان دکتر حمید اکبری و کورش زعیم سخن گفتند و به حق مبارزه سیاسی و اقدامات اصلاحی دولت مصدق را ستودند. سپس رشته سخن به سخنورانی سپرده شد که محمد مصدق را به عرش اعلا رساندند، طوری که یکی از حاضران جلسه که نوبت سخن به او رسید، تذکر داد: «شما با حرف‌های خود مصدق را امام معصوم کرده‌اید که گویی هیچ اشتباهی در کارش نبوده!» گرداننده جلسه که او نیز یکی از دانش‌آموختگان پا به سن گذاشته است، حرف تذکره‌دهنده را قطع کرد و دیگر مجال حرف زدن به او نداد. در عوض روی سخن را به حرف‌های تکراری دیگران - اغلب دوستان خودش - در زمینه مدح و ثنای دکتر مصدق برگرداند. خوشبختانه آقای کورش زعیم متوجه قطع نابجای حرف سخنران شد و دوباره توضیحاتی درباره تذکر او داد. شکی نیست که گرداننده محترم برنامه دلتلی در ذهن خود برای علت قطع حرف تذکره‌دهنده داشته است: از قبیل کمی وقت، کثرت سخنرانان، مهم‌تر: جلوگیری از اخلال آن‌هم در زاد روز مصدق؛ باز مهم‌تر: نباید گذاشت کنترل مسیر سخن از دست برود. به هر حال می‌بینیم که مدار این دلایل بر پایه رواداری و مشارکت همگانی نمی‌چرخد، بلکه بی‌اعتمادی و تفرقه را بیشتر تشویق می‌کند.

برای هم‌گام کردن هم‌وطنان در زمینه‌های اجتماعی خلق و رویه‌ای لازم است که بتوانند اعتماد لازم را در جمع پدید آورد. این توانایی اگر در شخصیت‌های حاضر در جامعه نباشد راهکارش توسل به شخصیت‌های گذشته است که الگو و سرنمون دلبذیری را برای همگان یادآوری کند. همان کاری را که جبهه ملی طی سال‌ها روی شخصیت دکتر مصدق انجام داده، و با تجسم میهن پرستی و ایستادگی مصدق خود را به جایگاه کهنسال‌ترین حزب موجود ایران رسانیده است. با این همه از نوشته‌های رسانه‌ای چند دهه اخیر چنین بر می‌آید که جامعه ما به بالنده کردن چهره‌های سکولار دیگر هم گرایش یافته که بتوانند الگوی ملیت و فرهنگ ایران باشند.

به نظر می‌رسد که پس از کاوش‌های محققانه شادروان ایرج افشار درباره محمدعلی فروغی، عرف رسانه‌ای ما او را به عنوان سرنمون فضیلت و سیاست پذیرفته باشد. در واقع فروغی یکی از پیشگامان اندیشه خودباوری در عین رواداری، و توجه به افکار عمومی ست. او کار خود را از مترجمی و معلمی علوم طبیعی آغاز کرد و به جایگاه پرثمرترین چهره سیاسی و فرهنگی کشور در زمان خودش رسید. او با داشتن آشنایی با فرهنگ و فلسفه غرب به ترجمه طبیعیات از کتاب شفاء ابن سینا از زبان عربی دست زد، با تأسیس دانشگاه تهران و فرهنگستان توانایی خود را در هضم دو جهان فرهنگی اسلام و غرب نشان داد. از نظر سیاسی او توانست در برابر موج خروشان آشفتگی، فرار عمومی، و بدنام کردن اشخاص در شهریور ۱۳۲۰ بایستد و بگوید: «آرامش خود را حفظ کنید. می‌آیند و می‌روند، به ما کاری ندارند. این روزها نیز بگذرد و کشور به سیاق سابق طی مسیر می‌کند.»^۴

مهم رفتار دموکرات منشانه او با مجلس شورای ملی آن زمان است. او در نخست وزیری شش ماهه‌اش احترام و استقلالی به رأی این مجلس داد که هرگز در دوره‌های پیش از او دیده نشده بود و پس از او هم تکرار نشد. البته همه این اوصاف را می‌توان با دو اتهام «فراماسون» و «جدیدالاسلام» - که در همان زمان از رادیوهای چپ و راست شنیده می‌شد - لجن مال کرد، اما من مطمئنم که روشنفکران امروز ما به آن حد از تجربه رسیده‌اند که چنین جفاکاری‌ها را نسبت به کارنامه اشخاص تکرار نکنند.

۱. احمد کاظمی موسوی، نگاهی به نهادهای سنتی و آیین‌های بومی ایران، ۱۳۶۹، نشر آگاه.

2. William O. Beeman, *Language, Status and Power in Iran* (Indiana University Press, Bloomington, 1986), p.32.

۳. بنگرید به سید محمد علی جمالزاده، حلقیات ما ایرانیان (تهران: کانون معرفت ۱۳۶۳) ص ۸۳.

۴. باقر عاقلی، ذکا، الملک فروغی، ۱۳۷۰، انتشارات علمی، ۱۴۷.

سال وفات حافظ

بهرام گرامی



مندرج در شعر بالا برابر با همان ۷۹۲ است.

سید محمد محیط طباطبایی به این دلیل سال وفات حافظ را ۷۹۱ می‌داند^۲ که در قدیم‌ترین نسخه حافظ، به تاریخ ۸۲۴، که حاوی مقدمه محمد گلندام جامع دیوان است، قبل از سه بیت شعر مذکور در بالا، با حرف و عدد چنین آمده: «در تاریخ شهر سنه احدى و تسعين و سبعمائه (۷۹۱) وديعه حیات به موکلان قضا و قدر سپرد.» در پاسخ به محیط طباطبایی باید گفت که عبارت تاریخ وفات (با حرف و عدد) باید بعداً اضافه شده باشد و تاریخ کتاب مجمل فصیحی و زمان گفتن ماده تاریخ «خاک مصلی» برای مزار حافظ قبل از سال ۸۲۴ ق بوده است.

در لغت نامه دهخدا، در زیر نویس صفحه مربوط به مدخل مصلی، چنین آمده: «گوینده این ماده تاریخ [خاک مصلی] که در آخرین شماره چاپ‌های دیوان حافظ آمده معلوم نیست و تاریخ آن نیز درست نیست، زیرا وفات حافظ علی‌التحقیق ۷۹۲ است نه ۷۹۱ که این شعر [خاک مصلی] حکایت از آن می‌کند.» بنابراین علامه دهخدا نیز از «خاک مصلی» همان ۷۹۱ را برداشت می‌کند.

قدیم‌ترین سندی که برای دو بیت حاوی «خاک مصلی» دیده شده سفرنامه E. Kempfer آلمانی است که در سال ۱۷۱۲ میلادی آن را به زبان لاتینی نوشته و زیر عنوان «تاریخ خواجه حافظ»، در میان متن لاتینی، آن دو بیت را هم با حروف فارسی و هم با حروف لاتینی آورده است و مصلی را به صورت Musselli نوشته که

سال وفات حافظ ۷۹۲ ق است و جای بحث و تردید ندارد. آنها که آن را ۷۹۱ ق می‌دانند، مستندشان ماده تاریخ «خاک مصلی» است، ولی این ماده تاریخ نیز برابر با ۷۹۲ ق است. علامه محمد قزوینی در مقدمه تصحیح دیوان حافظ چهار دلیل قاطع زیر را در درستی سال ۷۹۲ ق ارائه داده است:

۱. در مقدمه جامع دیوان حافظ، منسوب به محمد گلندام، تاریخ وفات حافظ به صورت «تاریخ سنه اثنین و تسعين و سبعمائه» یعنی ۷۹۲ نوشته شده و متعاقب آن در همان جا سه بیت زیر آمده است:

به سال باء و صاد و ذال ابجد
ز روز هجرت میمون احمد
به سوی جنت اعلی روان شد
فرید عهد شمس‌الدین محمد
به خاک پاک او چون برگزشتم
نگه کردم صفا و نور مرقد
مصراع اول در بیت اول به حساب ابجد (ب + ص + ذ = ۲ + ۹۰ + ۷۰۰) همان ۷۹۲ می‌شود.

۲. فصیح خوافی (۷۷۷ ق تا ۸۴۵ ق)، که در زمان فوت حافظ پانزده ساله بوده، در کتاب مشهور خود به نام «مجله فصیحی»، در ذیل حوادث سال ۷۹۲ ق، در مورد تاریخ وفات حافظ چنین نوشته: «اثنین و تسعين و سبعمائه ۷۹۲: وفات مولانا... حافظ ال شیرازی... و در تاریخ او گفته اند به سال ب و ص و ذ ابجد...»
۳. جامی که ۲۵ سال بعد از وفات حافظ متولد شده، در کتاب نجات الانس وفات خواجه را صریحاً و بدون نقل قول از دیگری سنه اثنین و تسعين و سبعمائه ۷۹۲ نگاشته است.

۴. خواند میر در حبیب السیر و قاضی نورالله شُشتری در مجالس المؤمنین و حاجی خلیفه در کشف الظنون و سودی در شرح دیوان حافظ وفات او را در سنه ۷۹۲ ق ضبط کرده اند.

علامه قزوینی در همان مقدمه مصحح می‌افزاید که بعضی متأخرین سال وفات حافظ را ۷۹۱ ذکر کرده اند و منشاء این غلط بی تردید قطعه مشهور زیر است که نه گوینده اش معلوم است و نه این که در چه زمانی گفته شده است:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ
که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی یافت منزل
بجو تاریخش از «خاک مصلی»
یعنی علامه قزوینی نیز «خاک مصلی» را برابر با ۷۹۱ گرفته است.

این نگارنده به شرحی که در پایان این یادداشت می‌آید نشان خواهد داد که به خلاف نظر علامه قزوینی در بالا و نظرات دیگران که در زیر می‌آید، ماده تاریخ

طبعاً نادرست است. در سطر بالایی متن فارسی تاریخ وفات حافظ به زبان لاتینی برابر با ۷۹۱ ق و ۱۳۴۰ م ذکر شده است.^۳ ایرج افشار احتمال می‌دهد که مؤلف سفرنامه این دو بیت را از روی سنگ قبری که در زمان دیدار از مزار حافظ (قبل از تغییرات عهد کریم خان زند) بر آن بوده نقل کرده است. بنابراین زنده یاد ایرج افشار نیز ماده تاریخ «خاک مصلی» را برابر با ۷۹۱ دانسته است.

«خاک مصلی» تاریخ وفات حافظ است و کسانی که آن را خوانده اند، مقادیر ابجدی هفت حرف این دو کلمه را با هم جمع کرده اند و به عدد ۷۹۱ رسیده اند و بعد آن را برای دیگران نقل کرده اند. حتی برخی در متن مقدمه جامع محمد گلندام دست برده اند، هم تاریخ وفات حافظ را «سنه احدى و تسعين و سبعمائه» یعنی ۷۹۱ نوشته اند و هم مصراع اول را از «به سال باء و صاد و ذال ابجد» به «به سال ذال و صاد و حرف اول» تغییر داده اند تا همان ۷۹۱ بشود. جالب آن که جعفرین محمد جعفری یزدی مؤلف تاریخ کبیر (در حدود سال ۸۵۰ ق) نیز تاریخ وفات حافظ را در دو بیت زیر بر اساس همان «خاک مصلی» سال ۷۹۱ ذکر کرده است:^۴

به هفتصد و نود و یک به حکم کم یزلی
جهان فضل و خرد در جوار رحمت شد
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ
ازین سراچه فانی به دار جنت شد

شعر روی سنگ مزار حافظ، حاوی ماده تاریخ «خاک مصلی»، در کمتر از نیم قرن پس از فوت حافظ گفته شده و شصت سال بعد از فوت او بر روی قبرش گذارده شده است. از این روی، گوینده شعر از تاریخ صحیح وفات حافظ در سال ۷۹۲ ق اطلاع داشته است و نکته ای را آگاهانه در نظر گرفته که بسیاری به آن توجه نکرده اند. این ماده تاریخ حتی در کتاب موادالتاریخ تألیف حسین نخجوانی هم نیامده است!

و اما اصل قضیه: کلمه چهار حرفی مصلی به معنی نمازگاه است و امروزه بیشتر به شکل مصلی نوشته و خوانده می‌شود، ولی در گذشته آن را مصلی می‌نوشتند و مصلای می‌خواندند. در این صورت، به دلیل الف کوتاه یا به اصطلاح الف مقصوره در شکم حرف «ی» این کلمه پنج حرفی تلقی می‌شده و لذا با افزودن عدد یک برای این الف کوتاه به حاصل جمع قبلی، همان ۷۹۲ می‌آید. شاهد خوب بر این مدعا خود حافظ است که برای تاریخ درگذشت شاه شجاع، که سال ۷۸۶ بوده، گفته است: تاریخ این معامله «رحمن لایموت» که برای تطبیق رحمن لایموت با عدد ۷۸۶ باید الف مقصوره رحمن را به حساب آورد و آن را طبق تلفظش «رحمان» پنج حرفی دانست.^۵ ضمناً

خراسان بزرگ

در مهرماه سال ۱۳۸۰ خورشیدی و به هنگام
چیرگی ددمنشانه طالبان برگوشه‌ای از خراسان
بزرگ (افغانستان ستمدیده) سروده شد.

جعفر سپهری

به پیشگاه ستم دیدگان خراسان بزرگ

طبیعت سراسر همه سبز بود

نیوشنده خسروانی سرود

کنون دفتری برگشایم ز غم

سرپرده چشم پر اشک و نم

دو چشم غمین جامه نیلگون

ز سرو فروهشته در خاک و خون

شده بوریا دست‌های پرند

نگین بدخشان سیاه و نژد

دد و دیو چیره بر مردمان

چو ضحاک خواهان مغز جوان

ز سوگ سیاوش و ایرج بتر

همه داغدار و شکسته کمر

دریغ و صدافسوس گشته سراب

جوانمردی پور افراسیاب

نیامد به یاری گو پیلتن

ز سیمرغ گشته تهی انجمن

غم مرگ سهراب از یاد رفت

سمنگان به یکباره بر باد رفت

تخاراین زمان خون سراید سرود

ز اندوه یک‌صد هزاران قُرد

دگر خورد باید ز انده دریغ

که هور درخشان نهان زیر میغ

مگر پاک یزدان کند یآوری

بسوزد ز پی راه اهریمنی

ز نو برفرازد سپهری نوین

پرایین و دور از غم و خشم و کین

فانوسی فرا راهِ افغان‌ها

میزانِ ظلمت را اگر چه طیفی نیست

آفاقِ جهانِ شما

بس سیاه‌تر از تاریکی ست،

و آفتابِ طالع‌نان

در قیریِ ابری تیره‌فام

فروتر نشسته است.

من این را در اعماقِ قلبم احساس می‌کنم

زیرا که قومِ من

از آزمونِ چه بسیار قرونِ بد انجام

بر گذشته‌ست:

درمانده،

در دوزخی از عذاب زیستن،

و خانه به دوش،

از بیمِ بندِ اسارت

از دری

به دیگر در

گریختن...

آه-

هیچ مشعلِ آرزو در این ظلمات

امکانِ درخشیدن‌اش نیست،

که گردباده‌های دسیسه

هماره در کارند.

هلا راهیانِ معابرِ دیجورا!

از تجاربِ تلخِ نیاکان

مرا مرده ریگی مانده به یادبود:

یکی فرسوده فانوس

با فتیله‌ی نیم‌سوزِ صوری؛

کورسوئی اگرش هنوز به جاست،

رهبانِ کوره‌راهی باد

که فرابیشِ شماست.

جهانگیر صداقت‌فر

تیبوران- ۱۷ آگست ۲۰۲۱

باید گفت که قافیهٔ مصلی در بیت نخست روی سنگ
مزار تجلی برون محلّی نیست، زیرا اوّلاً به نقل از لغت
نامهٔ دهخدا در ذیل مدخل تجلی: «گاهی فارسیان تجلی
را تجلا می‌خوانند... چنانکه تمنی را تمنّا و تماشی را
تماشا می‌خوانند»، ثانیاً در لغت نامهٔ دهخدا این دو بیت
سنگ مزار حافظ به عنوان شاهد برای تلفظ مصلّا، نه
مصلی، آورده شده است.

۱. دیوان خواجه شمس الدّین محمّد حافظ شیرازی، به اهتمام
محمّد قزوینی و قاسم غنی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰،
مقدمه مصحّح به قلم محمّد قزوینی، صفحهٔ قح تا قیا.

۲. تحقیقی در تاریخ وفات حافظ، سید محمّد محیط
طباطبایی، آینده، سال هفتم، ۱۳۶۰، شماره ۱ و ۲، صفحهٔ
۲۵ تا ۳۱.

۳. مزار حافظ در سفرنامه کمپفر، ایرج افشار، در حافظ
شناسی (به کوشش سعید نیاز کرمانی)، چاپ سوم، انتشارات
پاژنگ، تهران، ۱۳۶۷، پانزده جلد، جلد سوم، صفحهٔ ۲۲۹ تا
۲۳۲ و هشت صفحه ضمیمه لاتینی.

۴. زیارت‌گه رندان جهان، ایرج افشار، در حافظ شناسی
(به کوشش سعید نیاز کرمانی)، انتشارات پاژنگ، تهران،
۱۳۶۶، پانزده جلد، جلد هفتم، صفحهٔ ۸۱ تا ۱۰۹.

۵. حافظ خراباتی، رکن الدّین همایون فرخ، چاپ دوم،
انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۹، هشت جلد، جلد اول،
صفحهٔ ۱۵۶ و ۱۵۷ مقدمه.

روز قلم

بر صاحبانِ قلم و اندیشه‌گر(امی)

سخت است قلم باشی و دل‌تنگ نباشی

با تیغِ مدارا کنی و سنگ نباشی

سخت است دلت را بتراشند و بخندی

هی با تو بجنگند و تو در جنگ نباشی

از درد دل شاعر عاشق بنویسی

با مردم صد رنگ هماهنگ نباشی

مانند قلم تکیه به یک پا کنی اما

هنگام رسیدن به خودت لنگ نباشی

سخت است بدانی و لب از لب نگشایی

سخت است خودت باشی و بی‌رنگ نباشی

وقتی که قلم داد به من حضرت استاد

می‌گفت خدا خواسته دل‌تنگ نباشی

نغمه مستشار نظامی



نمایشگاه «ایران حماسی»

فرستی طلایی برای آشنایی با هنر شگفت انگیز ایران

سارا دهقان، (صدای آمریکا، ۸ خرداد ۱۴۰۰)

علیه ایران، خروج آثار تاریخی و هنری از ایران را غیرممکن کرد. پس از آن نیز شیوع ویروس کرونا، جهان را فراگرفت.

تیم استنلی با اشاره به چالش‌های زیادی که بر سر راه گردآوری این مجموعه درخشان بود، گفت: «ما درمورد احتمال دریافت اشیاء به صورت قرضی برای برپایی نمایشگاه ایران حماسی مذاکراتی را با موزه ملی ایران انجام داده بودیم. به دنبال رویدادهای سال ۲۰۲۰، نتوانستیم از لحاظ لجستیکی، امکان وام گرفتن اشیاء از ایران فراهم نشد. ما همچنان روابط خوبی با موزه ملی ایران داریم و از آنها سپاسگزار هستیم که به ما اجازه دادند تصاویر اشیاء منتخب را از مجموعه آنها در کاتالوگ ایران حماسی بازتولید کنیم.»

به گفته آقای استنلی، نمایشگاه «ایران حماسی»، اولین نمایشگاه در بریتانیا در ۹۰ سال گذشته است که ۵ هزار سال هنر، طراحی، و فرهنگ ایرانی را به نمایش گذاشته است و فرصتی طلایی است برای دیدن اشیاء وام گرفته شده از ۳۰ مجموعه ملی و بینالمللی در کنار آثاری کمتر دیده شده از مجموعه موزه «ویکتوریا و آلبرت» قرار گرفته‌اند. تیم استنلی هدف از برگزاری این نمایشگاه را ارائه چشم اندازی از کشور ایران توصیف کرد؛ کشوری که به گفته او «اغلب از دریچه دیگری دیده می‌شود و بسیاری، در مورد هنر شگفت‌انگیز آن کمتر می‌دانند.»

نمایشگاه «ایران حماسی» تا دوازدهم سپتامبر ۲۰۲۱ ادامه خواهد داشت.



کردن یهودیان از اسارت در بابل باشد، زمانی که به آنها اجازه بازگشت به یهودا [پادشاهی باستانی واقع در اسرائیل امروزی] داده شد اما در هر صورت، این متن تأثیرگذار با روایت‌های عبری این رویدادها تطابق دارد و بر تاریخی بودن داستان کتاب مقدس صحنه می‌گذارد.

آقای استنلی می‌گوید که در دوران سلسله پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷) متن روی استوانه کوروش «به عنوان اولین اعلامیه حقوق بشر در تاریخ» معرفی شد.

نمایشگاه «ایران حماسی» در شرایطی سازماندهی شد که تحریم‌های اعمال شده از سوی دونالد ترامپ، رئیس جمهوری پیشین آمریکا،

در دورانی که مردم بریتانیا نام ایران را با خبرهایی چون آزارهای حکومت آن کشور علیه نازنین زاغری-رتکلیف، شهروند ایرانی تبار بریتانیا می‌شنوند، نمایشگاهی در موزه مشهور «ویکتوریا و آلبرت» تلاش کرده است، ایران را به عنوان یکی از مراکز مهم هنری و فرهنگی دنیا به مردم معرفی کند. نمایشگاه «ایران حماسی» که از آثار باستانی تا آثار معاصر را در برمی‌گیرد از ده بخش مختلف تشکیل شده است.

«امپراتوری پارسی» با تمرکز بر دوره هخامنشی، «تغییر مذهب» و تأثیر اسلام در فرهنگ ایران، و «تعالی ادبی» با تمرکز بر شعر فارسی از جمله قسمت‌های جذاب این نمایشگاه به ویژه برای مخاطب غیرایرانی است.

تیم استنلی، یکی از طراحان این نمایشگاه در گفتگو با بخش فارسی صدای آمریکا، جالب‌ترین شئی این نمایشگاه را استوانه کوروش دانست. آقای استنلی گفت: «[استوانه کوروش] یکی از چندین سفالینه با نوشته‌هایی به خط میخی است که از کاوش مکان‌هایی در عراق به دست آمده است. اما داستانی که روایت می‌کند چنان جذاب است که از زمان کشف آن در بقایای بابل باستان در سال ۱۸۷۹ تاکنون همچنان مشهور بوده است.»

آقای استنلی در تشریح متن روی این استوانه می‌گوید: «کوروش خود را برگزیده مردوک، خدای بابل، معرفی می‌کند و می‌گوید که چگونه پرستش خدایان کهن را بازگرداند و مردم را از بندگی آزاد کرد. این، شاید اشاره‌ای به اقدام کوروش در آزاد

«دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک»: لایحه ای در رد یک اتهام سرقت ادبی

رمان «دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک» نوشته عبدالحسین صنعتی‌زاده به عنوان یکی از نخستین رمان‌های تاریخی فارسی، اهمیت درجه اول دارد. آیا این رمان یک سرقت ادبی است؟ مهدی گنجوی در مقاله حاضر پاسخ می‌دهد.

بخش نخست. رادیو زمانه

از «مزدک» اشاره می‌کند، آنجا که به نقل دیدگاه میرزا آقاخان پرداخته، می‌نویسد به اعتقاد او مزدک تنها کسی بود که در اواخر سلطنت ساسانیان از نتایج محیط مسموم و پراز خرافاتی که «موبد و دستور» های زرتشتی ایجاد کرده بودند بیم داشت و «برای نجات نوع بشر از چنگ این ظاهر سازان و خداوندان تحمیلی قیام کرد». غیر از این اشاره مستقیم در خود رمان، صنعتی‌زاده در بخش‌های متعددی از خود زندگی نامه‌اش («روزگاری که گذشت» انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۶) اذعان دارد که در شناختن از تجداد ادبی، از طرز و سبک نگارش و تفکر میرزا آقاخان کرمانی تأثیر پذیرفته است (بنگرید فصل هشتم کتاب «روزگاری که گذشت»). شواهد تاریخی همچنین آشنایی نسبتاً وسیع صنعتی‌زاده از رساله‌های میرزا آقاخان را نشان می‌دهد، تا آنجا که صنعتی‌زاده حتی دوره‌ای از نوجوانی خود را به هم‌کاری در کتابت برخی رسائل خطی میرزا آقاخان به قصد ارسال برای ادوارد براون گذارنده، موضوعی که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

باری، نگارنده تأثیر جنبه‌هایی از اندیشه میرزا آقاخان را بر صنعتی‌زاده انکار نمی‌کند، بلکه بر آن است که او نظراتی که رمان «دام‌گستران» را یک «سرقت ادبی» معرفی کرده‌اند رد کند، و در ثانی نشان دهد صنعتی‌زاده گرچه از اندیشه‌های میرزا آقاخان درباره دلایل انقراض سلسله ساسانی و نقش مزدکیان در آن تأثیری گرفته است اما در نهایت رویکرد سیاسی، زبان، سبک و شیوه داستان‌نویسی صنعتی‌زاده با تفکر ادبی، زبان و برنامه‌های سیاسی میرزا آقاخان تفاوت ماهوی چشم‌گیر دارد.

سابقه اتهام سرقت ادبی در خصوص کتاب «دام‌گستران»

اتهام سرقت ادبی کتاب «دام‌گستران» نخستین بار در حوالی سال هزار و سیصد و پنج هجری شمسی (یعنی شش سال بعد از انتشار جلد اول کتاب «دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک») توسط روزنامه‌نگاری با نام جلال‌الدین الحسینی مدیر روزنامه «آیین جنوب» (منتشره در کرمان) در این جریده مطرح شد. جلال‌الدین الحسینی مدعی شد که پدر عبدالحسین صنعتی‌زاده، حاج علی اکبر (۱۳۱۸-۱۳۳۸)، پس از آنکه مدتی را

اتهام سرقت ادبی، یکی از مهم‌ترین مباحث تاریخ ادبیات معاصر فارسی ست. در نوشته حاضر این ماجرا بررسی می‌شود و با بهره‌گیری از شواهد تاریخی، سبکی و محتوایی دلایل چندی برای تبرئه عبدالحسین صنعتی‌زاده ارائه خواهد شد.

در ابتدا بایستی گفت که آنچه در زیر خواهد آمد کوشش در نقد استدلال‌های تاریخی و تحلیلی در زمینه «سرقت ادبی» صنعتی‌زاده از میرزا آقاخان کرمانی ست. و در نتیجه این یادداشت بین «الهام» گرفتن، «اقتباس» یا «تأثیرپذیری» از یک نویسنده و «سرقت ادبی» از او تفاوت ماهوی و اساسی قابل است. تأثیرپذیری یک نویسنده از نویسنده دیگر امری ست بسیار متداول و البته نه از منظر ادبی، نه حقوقی و اخلاقی غیرمجاز شمرده نمی‌شود. فرض «سرقت ادبی» اما بر این استوار است که نویسنده‌ای بخشی از اثر نویسنده دیگر یا کلیت آن را به نام خود منتشر کرده است. اگر صرفاً استدلال برخی محققین به تأثیرپذیری صنعتی‌زاده از میرزا آقاخان کرمانی محدود بود ضرورتی برای نگارش این مقاله وجود نداشت چرا که صنعتی‌زاده خود او را در فصل بیست و هفتم از جلد دوم کتاب «دام‌گستران» از میرزا آقاخان کرمانی به عنوان «دانشمند کرمانی» یاد کرده و به تحلیل تاریخی او

از جمله مدارک موجود در آرشیو عبدالحسین صنعتی‌زاده (۱۳۵۲-۱۳۷۴) دست‌نویس یکی از رمان‌های تاریخی اوست به نام «سلحشور» (۱۳۱۲). در صفحه اول این دست‌نویس سال آغاز نگارش این رمان ۱۳۱۰ هجری شمسی ذکر شده و در صفحه دوم به خط صنعتی‌زاده چنین آمده است: «به طور اتفاق اگر این کتاب به دست شما ای آقای معظم افتاد مسبوق باشید که نویسنده و صاحب این کتاب صنعتی‌زاده کرمانی مقیم در خیابان ناصریه طهران است و به او رد کنید زیرا این نسخه اصل و پاک‌نویس نشده کتاب است و برای دیگری فایده‌ای ندارد و از این بابت به هر قسم حق‌الزحمه که شما راضی شوید شما را راضی خواهم نمود. صنعتی‌زاده». این اشاره گرچه در وهله اول غیرمنتظره جلوه می‌کند اما وقتی آن را با این آگاهی بخوانیم که صنعتی‌زاده به سرقت ادبی متهم شده بود، آنگاه این اقدام را به حساب دفاع او از حیثیت ادبی با وسواس بر حفظ اصل اسناد نویسنده‌اش می‌گذاریم. زندگی ادبی عبدالحسین صنعتی‌زاده در زیر سایه یک اتهام ادبی گذشت، هرچند برخلاف انتظار این اتهام پویایی ادبی او را از بین نبرد. اتهام این است که رمان‌های تاریخی صنعتی‌زاده، خاصه کل کتاب «دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک» یا بخش‌هایی از آن (جلد اول منتشر شده به سال ۱۲۹۹ در بمبئی، جلد دوم منتشر شده به سال ۱۳۰۴ در مطبعه مجلس در تهران)، نه به قلم خود او که به خامه میرزا آقاخان کرمانی است. در اوایل دهه اول قرن حاضر این اتهام به عبدالحسین صنعتی‌زاده وارد شد، و او در رد آن و به جهت اثبات توانایی نویسنده‌گی خود به نگارش رمان‌های متعدد و نیز روزنامه‌نگاری اقدام کرد. این اتهام به دفعات در کتاب‌های تاریخ ادبیات و حتی در مداخل برخی فرهنگ‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها تکرار شده است اما درباره تاریخ شکل‌گیری این اتهام، و بررسی دلایل طرفین دعوی پژوهش مستقلی در دست نداریم.

دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک

رمان «دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک» به عنوان یکی از نخستین رمان‌های تاریخی فارسی، اهمیت درجه اول دارد، و به این جهت، بررسی این



در اسلامبول و در معاشرت با میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و سید جمال الدین اسدآبادی سپری کرده بود، پیش از بازگشت به ایران کتاب‌هایی از میرزا آقاخان را به امانت به کرمان آورده و بعدها پسرش آن‌ها را به نام خود چاپ و منتشر کرده است. با وجود آنکه این اتهام نخستین بار در سال‌های آغازین قرن چهاردهم مکتوب شد اما مهم‌ترین سال در فراگیر شدن آن را باید سال هزار و سیصد و چهل و شش شمسی دانست؛ سالی که فریدون آدمیت کتاب «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» را منتشر کرد و در آن به این ادعا شهرت عام بخشید.

الف. فریدون آدمیت:

فراگیر سازی یک اتهام ادبی

در پایان فصل «آثار میرزا آقاخان کرمانی»، آدمیت پس از اشاره و معرفی اجمالی آثار میرزا آقاخان چنین می‌نویسد:

گذشته از آثار مزبور از برخی سرشناسان کرمان که از احوال میرزا آقاخان اطلاع داشته‌اند (از جمله محمود دبستانی کرمانی) به تواتر شنیده شده که میرزا آقاخان چند داستان تاریخی به صورت رمان فرنگی درباره مزدک، مانی، نادرشاه و شاه سلطان حسین نوشته بوده است. درست نمی‌دانم این کتاب‌ها (اگر او نوشته) چه شده است. می‌دانیم نسبت به زندگانی آن کسان از نظر تاثیر مثبت یا منفی که در تاریخ ایران کرده‌اند توجه خاص داشته‌است. اما نکته باریک اینکه میرزا آقاخان بر افتادن دولت ساسانی را به «انتقام» تاریخی تعبیر می‌کند و کشت و کشتار مزدکیان را از علل عمده تباهی سلسله ساسانی می‌شمارد. میان این وجه نظر تاریخی و موضوع جلد اول رمان دام گستران یا انتقام خواهان مزدک (که به نام میرزا عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی در بمبئی به سال ۱۲۹۹ شمسی انتشار یافته است) همسانی غریبی هست - و عنوان «جنایت عظیم: مرگ مدنیّت» که در رمان مزبور سرفصل داستان سقوط ساسانیان است از تعبیرات خاص میرزا آقاخان می‌باشد. ممکن است فرض کرد که صنعتی زاده از میرزا آقاخان الهام گرفته است. نکته عمده دیگر اینجاست که نویسنده دام گستران در مقدمه جلد اول آن می‌نویسد: در «سال چهاردهم زندگانی خود به تصنیف و تالیف این کتاب پرداخته بودم تا اینکه در این سال اقدام به طبع آن ننموده، و برای ارائه افکار جوانی و داشتن یادگاری از دوره صباوت از اصلاح و انشا و مطالب آن صرف نظر نموده...» عینا تقدیم می‌دارد. اما در واقع سبک نگارش و مهم‌تر از آن اندیشه‌ای که در آن رمان پرورانه شده است، کار بیچه چهارده ساله نمی‌تواند باشد مگر از نواغ روزگار باشد. میرزا آقاخان هم در چهارده سالگی توانایی

پرداختن چنین اثری را نداشته است.

آدمیت در ادامه در پانویسی در پی پایان این پاراگراف چنین می‌نویسد: تفصیل مطلب ظاهراً این بوده است: میرزا علی اکبر کرمانی در اسلامبول خدمت میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی را می‌کرده و معتمد بوده است. پس از دستگیری و اعدام آنان قسمتی از کتاب‌ها و نوشته‌هایشان در اختیار میرزا علی اکبر باقی می‌ماند. سپس از اسلامبول به کرمان بازگشت؛ او آدم عامی اما نیک نفسی بود و در کرمان یتیم‌خانه‌ای برپا کرد. پس از مرگش آن نوشته‌ها به پسرش میرزا عبدالحسین صنعتی زاده می‌رسد. ماخذ اطلاعات ما تا اینجا قول محمود دبستانی کرمانی است به یکی از دانشمندان درجه اول ایران که در نقل هر روایتی دقت را به حد کمال و حتی وسواس می‌رساند. بنا بر تحقیقی که کردیم معلوم شد که قسمتی از آن نوشته‌ها و بعضی نامه‌های میرزا آقاخان هنوز در تصرف عبدالحسین صنعتی زاده می‌باشد از جمله نسخه اصلی کتاب رضوان به خط مولف. آن را برای انتشار چندین سال پیش به موسسه انتشارات علمی ارائه داده بود. اطلاع دیگری که کسب کردیم راجع به رمان تاریخی «مانی نقاش» است. از ناشر آن تحقیق شد معلوم گردید که خط و کاغذ نسخه‌ای را که صنعتی زاده برای چاپ عرضه داشته بوده خیلی کهنه‌تر از زمان او بوده و سالیانی پیش نوشته شده بوده است. به علاوه در صفحه آخر کتاب جای اسمی تراشیدگی داشته و نام «صنعتی زاده» با خط تازه‌ای متفاوت با خط متن آن نسخه ثبت شده بود. از طرف ناشر تذکراتی هم به صنعتی زاده داده شده بود. آنچه گفتیم صرفاً نقل اقوال بود با ذکر ماخذ و از روی نهایت دقت که شیوه کار ماست. (آدمیت، چاپ دوم ۱۳۵۷، ص ۶۹)



در همان سال هزار و سیصد و چهل و شش، صنعتی زاده آخرین اثر خود، خودزندگی نامه «روزگاری که گذشت» (۱۳۴۶ نشر ابن سینا) را منتشر ساخت. ظاهراً نه آدمیت از انتشار کتاب صنعتی زاده مطلع بوده و نه صنعتی زاده از کتاب آدمیت چرا که هیچ‌یک درباره کتاب دیگر در این آثار مطلبی ننوشته‌اند. یک سال بعد اما، صنعتی زاده در یادداشتی با عنوان «نامه نویسنده دام گستران» (منتشر شده در «راهنمای کتاب») به طور مشخص به ادعاهای آدمیت پاسخ داد.

در کتاب «روزگاری که گذشت» عبدالحسین صنعتی زاده به نقل از پدرش می‌نویسد که پس از مدتی که پدرش، حاج علی اکبر، در اسلامبول در حلقه میرزا آقاخان و سید جمال الدین اسدآبادی می‌گذراند قصد بازگشت به وطن می‌کند. پیش از آمدن او به ایران، میرزا آقاخان او را صدازده از وی می‌خواهد ماموریتی برایش انجام دهد. در آن دوران با قدرت گرفتن سیاسی «مجمع آدمیت» و همراه شدن این مجمع با حلقه «اتحاد اسلام»، دولت ایران در پست خانه‌ها از توزیع مراسلات و جراید و مجلاتی که از طرف حلقه اسلامبول برای «بیداری هم‌وطنان» می‌فرستادند جلوگیری می‌کرده است. لذا میرزا آقاخان از حاج علی اکبر می‌خواهد که مراسلات و مکاتیبی (احتمالاً شامل ماهنامه «قانون» و نوشتجات دیگر) را که در یک بسته به او داده می‌شود به طهران و به نزد شیخ هادی نجم‌آبادی برساند. جریان از این قرار است که حاج علی اکبر به سبب عارضه بیماری کر شده بود و این وضعیت باعث می‌شد مامورین گمرکی شک چندان به او نکنند. بنا به این روایت میرزا آقاخان تنها یک بسته به حاج علی اکبر می‌سپرد که او نیز در بدو ورود به تهران به شیخ هادی نجم‌آبادی تحویل می‌دهد.

عبدالحسین صنعتی زاده

غیر از اشاره فوق به نقش پدرش در حمل بسته‌ای از اسلامبول به طهران، در فصل سی و یکم این خودزندگی نامه، صنعتی زاده به شرح اجمالی بازگشتش به کرمان پس از قریب پنج سال زندگی در تهران و کوشش ناموفقش برای ورود به مجلس شورای ملی می‌پردازد. او که به تازگی با قمرتاج دولت‌آبادی ازدواج کرده است وقتی که به کرمان می‌رسد به نقل یک گفتگو با پدرش حاج علی اکبر می‌پردازد که در آن پدر به او چنین می‌گوید: «به چه حق و انصاف باید سید مرآت جنوب به واسطه آنکه سی تومان از من می‌خواسته و نداده‌ام در روزنامه‌اش به من تهمت و افترا بزنند، بنویسد چندین صد هزار تومان از دارالایتم استفاده کرده یا بنویسد کتاب‌های میرزا آقاخان را از اسلامبول به کرمان آورده و تحویل پسرش داده که چاپ و انتشار دهد». صنعتی زاده در ادامه می‌نویسد: «پرسیدم، شما در مقابل این اراجیف چه کردید؟» حاج

علی اکبر پاسخ می‌دهد: «من به او نامه‌ای نوشتم که هر کس می‌تواند بیاید دفتر خرج و دخل دارالایام را رسیدگی کند، یا زمین‌های واگذاری دولت را ببیند که آیا در تصرف من است یا دارالایام و همچنین درباره نوشتجات خیالی میرزا آقاخان هم اشتباه کردید! من دو سال قبل از گرفتاری میرزا آقاخان و رفقاییش از اسلامبول به ایران عزیمت کرده‌ام و می‌توانید تذکره‌ای را که قونسولگری ایران در اسلامبول در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۸۹۴ مطابق ذیقعد ۱۳۱۱ صادر کرده ببینید» (صنعتی‌زاده، ۱۳۴۶، ص ۳۰۹). صنعتی‌زاده در صفحات بعد عینا عکس تذکره‌نامه را به همراه ترجمه آن در کتابش منتشر می‌کند که ادعای فوق را تصدیق می‌کنند (صنعتی‌زاده، ۱۳۴۶، ص ۳۱۱، ۳۱۰).

این نوشته‌ی صنعتی‌زاده مشخصاً نشان می‌دهد که سابقه اتهام سرقت ادبی به یادداشتی از جلال‌الدین الحسینی در روزنامه «آیین جنوب» (آغاز انتشار ۱۳۰۵ شمسی) بازمی‌گردد. جلال‌الدین الحسینی در طول حیات خود چهار روزنامه را مدیریت کرد. ابتدا روزنامه «مرآت جنوب» را در ۱۲۸۹ هجری شمسی با چاپ سنگی در کرمان منتشر کرد که تا اوایل جمادی‌الاول سال ۱۳۳۰ منتشر و پس از آن توقیف شد. دلیل توقیف این روزنامه را روزنامه «دهقان» به مدیریت احمد بهمنیار در شماره ۱۷ مورخ ۲۱ صفر ۱۳۳۰ هجری قمری چنین می‌نویسد:

چون آقای سید نصراله موید الاشراف مدیر مرآت جنوب به واسطه درج بعضی لواط و مقالات مغرضانه و رسم تصویرها و کاریکاتورهای غیرمنصفانه در روزنامه خود همواره موجب توهین نسبت به محترمین و ادارات دولتی و مدارس می‌شدند. چون حال ایشان معلوم نبود اغلب اهمیتی به نگارشات ایشان داده نمی‌شد تا اینکه در یکی از نمرات روزنامه نسبت به آقای شوکت الوزاره رییس پست‌خانه توهین وارده آورده و نسبت‌های خلاف واقع به ایشان داد. جناب ایشان متحمل این بی‌احترامی نشده و به محض ورود ایالت جلیله حضور ایشان متظلم شدند. حضرت اقدس والا رجوع به عدلیه نمودند. موید الاشراف در عدلیه متعهد شد تا ده روز دیگر از عهده اثبات آنچه نوشته برآید و چون در این مدت از عهده برنیامد لذا از طرف عدلیه محکوم به دادن سیصد تومان مجانی و حبس یک ساله و توقف روزنامه شد. فعلاً محبوس است. روزنامه دهقان در پایان از روسای عدلیه تقاضای تجدید نظر و تخفیف در مجازات وی را نموده است (اسماعیل رزم‌آسا، ۱۳۶۷، ص ۲۷).

بعد از توقیف روزنامه فوق، جلال‌الحسینی روزنامه ثاقب را در ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۳۰ قمری تا جمادی‌الاول ۱۳۳۱ منتشر نمود (رزم‌آسا، ۱۳۶۷، ص ۱۱۱).

در سال ۱۳۴۷، صنعتی‌زاده درصدد پاسخ به ادعاهای فریدون آدمیت برمی‌آید. وی در یادداشتی با عنوان «نامه نویسنده دام‌گستران» در مجله «راهنمای کتاب» پس از نقل عین استدلال آدمیت، ابتدا به تذکره‌ای که قونسولگری ایران صادر کرده و پیش از این در کتاب «روزگاری که گذشت» هم آورده بود اشاره می‌کند و عکس آن را در اینجا نیز عیناً منتشر می‌سازد. در ثانی به نشان دادن اشتباهات تاریخی و سستی‌های استدلالی آدمیت می‌پردازد. به درستی اشاره می‌کند که پدر ایشان، حاج علی اکبر، به سال ۱۳۱۸ درگذشته است و در نتیجه نشان می‌دهد برخلاف ادعای آدمیت مبنی بر این که حاج علی اکبر پیش از انتشار «دام‌گستران» یا انتقام‌خواهان مزدک فوت کرده بود در واقع ایشان تا قریب بیست سال بعد نیز در قید حیات بوده‌اند و البته این مساله با تواریخ مضبوط بر سنگ قبر حاج علی اکبر که در محل پرورشگاهی که در کرمان تاسیس کرده مدفون است تأیید می‌شود. در مورد تصاحب نسخ خطی از میرزا آقاخان کرمانی، عبدالحسین تصاحب نسخه‌ای از «رضوان» را منکر می‌شود هرچند به یاد می‌آورد که چنین نسخه‌ای را یک بار در دوره‌ای که در خیابان ناصریه تهران تجارتخانه داشته یک «جوان کلاه‌دوکه در خیابان باب‌همایون» سکونت داشت و «از بستگان درباریان قاجاریه» بود به او ارائه کرده است. ولی او آن را نخریده و بعداً مطلع شده است آقای محمد علی خیام که در همان راسته کتابفروشی داشته است آن را خریده و پس از جندی به آقای حسین ثقفی فرزند آقای اعلم‌الدوله فروخته است. البته صنعتی‌زاده تأیید می‌کند که یک نسخه خطی از میرزا آقاخان کرمانی را در تصاحب دارد که آن هم نسخه «ان‌شاءالله ماشاءالله» است که وی آن را بیست سال قبل از همسر میرزا حبیبی دولت‌آبادی خریده است.

استدلال بعدی صنعتی‌زاده این است که با وجود آنکه آدمیت در ابتدای کتابش منبع اصلی احوال خانوادگی و سابقه تحصیلی میرزا آقاخان را شرح حال میرزا به قلم شیخ محمدافضل الملک (برادر شیخ احمد روحی) در مقدمه کتاب «هشت بهشت» و نیز مقاله محمود دبستانی کرمانی در شهریور ۱۳۲۸ در مجله یغما ذکر کرده است چگونه است که هیچ یک از این دو در مکتوب خود اشاره‌ای به وجود «چهار» رمان مکتوب از میرزا آقاخان نکرده‌اند. صنعتی‌زاده در دفاع از خود همچنین به درستی اشاره می‌کند که نه ادوارد براون و نه کلمان هوار که اولی با شیخ احمد روحی مکاتبه داشته (و امروز بخشی از این مکاتبات در دسترس است) و دومی نزد میرزا آقاخان معلومات شرقی آموخته است به وجود یا حتی اقدام یا نیت میرزا آقاخان به نگارش یک رمان به سبک غربی اشاره نداشته‌اند.

استدلال سوم صنعتی‌زاده برای اثبات خیالی

بودن وجود چنین رمان‌هایی این است که در هیچ یک از نامه‌های میرزا آقاخان کرمانی به ملک‌خان نیز که در آرشیو ملک‌خان در پاریس نگه‌داری می‌شدند، و بنا به این یادداشت صنعتی‌زاده نیز آن‌ها را در همان جابجایی کرده بوده، میرزا آقاخان کرمانی اشاره‌ای به نگارش این کتاب‌ها نکرده است. در تأیید این استدلال صنعتی‌زاده بایستی گفت که کامل‌ترین مجموعه اسناد مرتبط با میرزا آقاخان کرمانی در دسترس آقای آدمیت بوده است. و او رسائل میرزا آقاخان، نامه‌هایی شخصی میرزا آقاخان به ملک‌خان (که در آرشیو ملک‌خان در بیلیوتک دوپاریس نگه‌داری می‌شود) و نیز نامه‌هایی از میرزا آقاخان به کرمان به قصد خویشاوندانش (که از طریق علی روحی در اختیار آدمیت گذارده شده) دسترسی داشته‌اند. در نتیجه بررسی همین نامه‌های شخصی به ملک‌خان است که برای مثال آدمیت به درستی اشاره می‌کند که دو تا از آخرین نوشته‌های میرزا آقاخان کرمانی با عنوان «در تکالیف ملت» و دیگری «تاریخ قاجاریه و سبب ترقی و تنزل دولت و ملت ایران» (هر دو نوشته شده به سال ۱۸۹۳) یافت نشده‌اند. این در حالی است که میرزا آقاخان در نامه‌ای به ملک‌خان نوشته است که از این دو، رساله‌ی «در تکالیف ملت» به اتمام نیز رسیده و تا دو روز دیگر آن را برای ملک‌خان خواهد فرستاد. غیر از این، امروز با گذر بیش از پنجاه سال از انتشار کتاب آدمیت و در اختیار داشتن برخی اسناد دیگر، من جمله برخی مکاتبات میرزا آقاخان با قبرس و یا اصل مکاتبات شیخ احمد روحی با ادوارد براون، آیا عجیب نیست که در هیچ جا میرزا آقاخان کرمانی یا همراهش شیخ احمد حتی به تصنیف یک داستان تاریخی به صورت رمان فرهنگی اشاره نکرده‌اند؟

در نهایت صنعتی‌زاده در رد استناد آدمیت به سرفصل مربوط به فصل سی‌ام جلد دوم کتاب «دام‌گستران» که با عنوان «جنایت عظیم: مرگ مدنیت» (ص ۹۰) در کتاب منتشر شده و آدمیت وجود این سرفصل را که از ترکیبات خاص میرزا آقاخان است جزو استدلال‌های قوی خود می‌داند اشاره می‌کند که سرفصل فوق را او نگذاشته بوده، بلکه «در موقع تصحیح در چاپخانه آقای مینوی سرفصل‌هایی که بنده نوشته بودم نپسندیدند و این سرفصل‌ها را ایشان به سلیقه خودشان نوشتند» (ص ۹۰، جلد یازدهم، راهنمای کتاب، ۱۳۴۷).

متأسفانه فریدون آدمیت دیگر در صدد دفاع از ادعای خود یا رد استدلال‌های متعدد صنعتی‌زاده برنیامد و بدون هرگونه پاسخی به استدلال‌های محکم فوق عین مطلب چاپ اول کتاب «اندیشه‌ها میرزا آقاخان کرمانی» را در چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۷ نیز آورد.

چرا هیچوقت شرحی از زندگی نامه زکریای رازی بازگو نمی‌شود!



زکریای رازی، پزشک، فیلسوف و شیمیدان برجسته ایرانی که آثار ماندگاری از او در زمینه‌ی پزشکی و شیمی و فلسفه به یادگار مانده است. او را در دنیا به عنوان کاشف الکحل و جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) می‌شناسند. رازی در خانواده‌ای سنی مذهب متولد شد، گرچه در ابتدا مسلمانی باورمند بود؛ اما به تدریج با گذر زمان مطالعات و دانشی که به دست آورد، به حقیقتی رسید که مهر ابطال بر عقاید و سنت‌های جامعه اش زد. او به دلیل برگشت از اصول اسلامی، از سوی روحانیون زمان خود ملحد و کافر خطاب شد. و مورد اذیت و آزار قرار گرفت. به گونه‌ای که بر اثر آنکه کتاب‌ها و مکتوباتش را بر سرش می‌کوبیدند بینایی خود را از دست داد. متأسفانه امروز مکان دقیقی از محل دفن وی وجود ندارد.

رازی به خدا اعتقاد داشت اما منکرو حی و نبوت بود. او دو کتاب «نقض الادیان» و «مخارق الانبیاء» که به ترتیب به معنی نفی دین‌ها و فریبکاری‌های پیامبران است را به رشته تحریر در آورد که از آنها به عنوان کفریات رازی یاد می‌کنند. دو کتاب نام برده امروز دیگر وجود ندارند و توسط مذهبی‌ها و متعصبین نابود شده‌اند. اما ابوریحان بیرونی در کتاب «فهرست جامع» خود از این دو کتاب به عنوان تالیفات رازی نام می‌برد. ابوریحان درباره اندیشه رازی پیرامون پیامبران می‌گوید: رازی معتقد بود، همه انسان‌ها قدرت و توانایی رسیدن به معرفت و دانایی را دارند و با یکدیگر مساوی‌اند. اگر خدا قومی را به نبوت اختصاص دهد به این معناست که آنها را بر دیگر انسان‌ها برتری داده و این برتری باعث جنگ و دشمنی و در نهایت هلاکت انسان‌ها می‌شود که این با حکمت و رحمت الهی سازگاری ندارد. از نظر رازی ادیان سبب جنگ و اختلافات بشر هستند. او پیامبران را در بدترین احتمال فریبکار می‌خواند و در بهترین احتمال کسانی بوده‌اند که تعادل روانی نداشته‌اند. از نظر رازی ادعای معجزه از نظر منطقی غلط است زیرا بر هم زدن قوانین آفرینش به خاطر اثبات حقانیت یک نفر غیر قابل قبول است.

پاول کراوس، شرق‌شناس مشهور اروپایی درباره رازی می‌گوید: مکتب فکری رازی بی‌تردید در برگیرنده حادث‌ترین جدل فلسفی است که در قرون وسطی علیه مذهب صورت گرفته است!!

به گفته بیرونی رازی نه تنها اسلام که تمامی مذاهب را تقبیح کرد. او تمامی کسانی که از ابتدا ادعای پیغمبری کردند را شیادانی می‌دانست که در بهترین حالت بیماری روانی داشتند. وی همچنین قرآن را مجموعه‌ای از افسانه‌های سراسر تناقض می‌خواند که هیچ اطلاعات مفید و بدردبخوری ندارد. «از تعلیمات او این بود که همه آدمیان سهمی از خرد دارند که بتوانند نظریات صحیح درباره مطالب عملی و نظری به دست آورند، آدمیان برای هدایت شدن به رهبران دینی نیاز ندارند؛ درحقیقت دین زیان‌آور است و مسبب کینه و جنگ. نسبت به همه مقامات همه سرزمین‌ها شک داشت».

رازی درباره قرآن می‌گوید: تو ادعا می‌کنی که معجزه‌ای که [نبوت محمد را اثبات می‌کند] حاضر و در دسترس است، یعنی قرآن. تو می‌گویی که هر کس انکارش می‌کند یکی مشابه‌اش را بیاورد. در واقع ما می‌توانیم هزاران مشابه‌اش را بیاوریم از آثار لفاظان، فصیح‌گویان و شاعران که بسیار بهتر از قرآن جمله‌بندی شدند و مفاهیم را موجزتر می‌رسانند. آنها معانی را بهتر می‌رسانند و وزن شعری بهتری دارند. به خدا که آنچه تو می‌گویی ما را شگفت زده می‌کند. تو درباره کتابی سخن می‌گویی که [مشتی] افسانه باستانی را بازگویی می‌کند و در عین حال سراسر تناقض است و هیچ اطلاعات یا توضیح مفید و بدردبخوری ندارد و آنگاه تو می‌گویی چیزی شبیه آن بیاور؟

رازی مردی خوش‌خو و در تحصیل کوشا بود. وی به بیماران توجه خاصی داشت و تا زمان تشخیص بیماری دست از آنها بر نمی‌داشت و نسبت به فقرا و بینوایان بسیار رئوف بود. رازی، برخلاف بسیاری از پزشکان، که بیشتر مایل به درمان پادشاهان و امرا و بزرگان بودند، با مردم عادی بیشتر سروکار داشته است. ابن‌الدیم در کتاب الفهرست خود می‌گوید: «تفقد و مهربانی به همه کس، به‌ویژه فقرا و بیماران داشته، از حال‌شان جويا، و به عبادت‌شان می‌رفت و مقرری‌های کلانی برای آن‌ها گذاشته بود.» رازی، در کتابی به نام صفات بیمارستان، این عقیده را ابراز می‌دارد که هر کس لایق طبابت نیست و طبیب باید دارای صفات و مشخصه‌های ویژه‌ای باشد. رازی درباره جاهل عالم‌نما افشاگری‌های متعددی صورت داده است و با افراد کم‌سواد که خود را طبیب می‌نامیدند و اطرافیان بیمار که در طبابت دخالت می‌کردند به شدت مخالفت می‌کرد و به همین دلیل مخالفانی داشت. (برگرفته از فضای مجازی)

ب. باستانی پاریزی: احتیاط مشکوک

یک سال بعد از انتشار دو کتاب «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» و «روزگاری که گذشت»، باستانی پاریزی مقاله‌ای با عنوان «سخنی چند پیرامون اندیشه‌های میرزا آقاخان و روزگاری که گذشت» را در شماره ۵۶ در مرداد ماه ۱۳۴۷ مجله وحید منتشر کرد. او در این مقاله اشاره‌ای نیز به ادعای دکتر آدمیت (به نقل از دبستانی کرمانی) بر سرقت ادبی صنعتی‌زاده از میرزا آقاخان کرده است و در زیرنویس چنین می‌نویسد: «من نمی‌توانم به این صراحت در این باب اظهار عقیده کنم، اما گمان کنم اگر هم کتاب‌های دام‌گستران و رستم در قرن ۲۲ و غیر آن را بر آثار آقاخان بیفزاییم چیزی بر مقام او نیفزوده‌ایم» (باستانی پاریزی، ۱۳۴۷، ص. ۷۸۰).

باستانی همین مقاله را بیست سال بعد در شماره ۶۵ مجله بخارا (ویژه‌نامه فریدون آدمیت) که در اردیبهشت ۱۳۶۷ منتشر شد، با مقداری ویرایش و افزوده تحت عنوان «آدمیت و میرزا آقاخان کرمانی» با چاپ کرد. در این ویرایش و بازچاپ، باستانی پاریزی در زیرنویسی در ابتدای مقاله چنین می‌نویسد: «این مقاله را در معرفی کتاب آدمیت، در مجله وحید به چاپ رسانده‌ام.

آدمیت در آن کتاب اظهار داشته بود که کتاب‌های صنعتی‌زاده از میرزا آقاخان بردسیری است - حرفی که من با احتیاط تمام، از کنار آن رد می‌شوم». هرچند در ادامه این مقاله همان زیرنویس سال ۱۳۴۷ خود در مجله وحید را این بار با کمی تغییر می‌آورد، و به آن این جمله را می‌افزاید: «صنعتی‌زاده هم نویسنده‌ی خوبی ست. علاوه بر آن درین کتاب صحبت از موتورسیکلت جانکاس است که در زمان میرزا آقاخان بعید می‌نماید کاربردی داشته بوده است.

رمان رستم یکی از بهترین رمان‌های ایرانی است و آدم را به یاد نوشته‌های ویلز می‌اندازد». همان‌طور که از این نقل‌ها بر می‌آید باستانی پاریزی از کنار ادعای سرقت ادبی «دام‌گستران» با احتیاطی که به نظر معنای تأیید ضمنی می‌دهد عبور می‌کند ولی ادعای سرقت ادبی کتاب «رستم در قرن بیست و دوم» (منتشره در کتابخانه شرق ۱۳۱۳) را رد می‌کند. این در حالی ست که اساساً این عنوان از آثار صنعتی‌زاده که یک اثر علمی تخیلی بوده و جزو رمان‌های تاریخی صنعتی‌زاده نیست مشمول در ادعای اولیه آدمیت نبوده است. به عبارت ساده‌تر باستانی پاریزی در این زیرنویس‌ها ادعای سرقت ادبی را به کتابی دیگر نیز تسری می‌دهد و بعد از احتیاط در نظر دادن درباره اولی، کتاب دوم را از ادعای سرقت میرا می‌کند!

ادامه دارد



چرا هنوز ناصر حجازی را این قدر دوست داریم؟

حجت شفیعی (ورزش ۳، دوم خرداد ۱۴۰۰)

او یک رقابت دائمی با احمدرضا عابدزاده در اذهان فوتبال دوستان ایرانی دارد و نمی‌توان به راحتی بهترین دروازان تاریخ ایران را از بین این دو معرفی کرد اما شکی نیست که برخی از قابلیت‌های او در دروازایی بی‌نظیر بوده همانطور که برخی از قابلیت‌های عابدزاده را حجازی نداشت. به هر صورت حجازی آن قدر در چارچوب دروازه قدر بود که بتواند دل و هوش و عقل هر دوستدار فوتبالی را ببلرزاند. ضمن اینکه برتری او نسبت به دروازان‌های قبل از خود، استفاده از هوش و بازی خوانی بود. این همان قابلیت‌هایی بود که رایکوف را مجاب کرد تا علیرغم همه انتقادهای پای او بایستد و او را مرد اول تیمش کند.

در جذابیت فیزیکی و خوش تیپی حجازی که شکی نیست و او تا ابد کاندیدای اول خوشتیپ‌ترین ورزشکار ایرانی است. اما عامل دوم پس

نداده بودند و عاشقانه دوستش دارند. استقلال رشت آن بازی را به سایپا واگذار کرد، اما حجازی همچنان از سوی همان هواداران تشویق شد. بعد از بازی نیز همان هواداران به درختکن رفتند و منتظر ماندند تا مرد محبوب خود را بدرقه کنند.

ناصر حجازی تقریباً همه‌المان‌های لازم برای محبوب شدن و محبوب ماندن را داشت. از نظر فنی او یک دروازان خاص بود که هیچگاه از نظر استایل دروازایی نظیرش پیدا نشد. مردی خونسرد در دروازه که می‌توان با نگاهی به اندک فیلم‌های موجود از گلرلی او، پی به انعطاف‌پذیری بدنش و نحوه استفاده او از این قابلیت برد. او به طرز عجیبی دستانی چسبناک داشت. یورش‌های شجاعانه‌اش به سمت مهاجمان حریف و تنگ کردن زاویه آنها، از قابلیت‌های مخصوص او بود که بعداً نظیرش در هیچ دروازایی دیده نشد.

ناصر حجازی که بدون شک یکی از بهترین دروازان‌های تاریخ فوتبال ایران و آسیاست. مردی که به دلیل جایگاه بی‌بدیش در فوتبال ایران همواره مورد ستایش مردم بوده و مرگ زود هنگامش باعث شد تا داغ رفتن او همچنان تازه بماند. ناصر حجازی را تنها یک بار از نزدیک دیدم و اقرار می‌کنم که همان یک بار شیفته جذبه و کاریزمای او شدم. پاییز سال ۱۳۸۰ بود و حجازی سرمربی استقلال رشت. آن زمان احمدرضا عابدزاده که بدون شک محبوب‌ترین چهره ورزشی آن زمان ایران بود به دلیل اختلاف با علی پروین مجبور به ترک پرسپولیس شده و در اقدامی غافلگیرکننده به تیم سایپا پیوسته بود.

اولین بازی سایپا پس از این اتفاق در ورزشگاه شیروودی و مقابل استقلال رشتی بود که حجازی را بالای سر خود می‌دید. حدس می‌زدم که به دلیل محبوبیت بالای عابدزاده، انبوه طرفداران او به ورزشگاه شیروودی آمده و او را تشویق کنند. اما وقتی از در ورزشگاه شیروودی وارد شدم با چند ده هواداری روبرو شدم که برای دیدن ناصر حجازی و تشویق او به امجدیه سابق آمده بودند. عابدزاده با ماشین شخصی خود به ورزشگاه آمد و رفت تا راهی رختکن سایپا شود و مجبور شد از میان هواداران ناصر حجازی که اغلب استقلال‌ی بودند عبور کند. هوادارانی که احترام عابدزاده را نگه داشتند و برخی از او خواستند برای کمک به حجازی به رشت بیاید.

آنجا بود که متوجه میزان علاقه مردم به حجازی شدم. عابدزاده با آن همه محبوبیت با رفتن از پرسپولیس تک و تنها به امجدیه آمد، اما حجازی پس از سال‌ها همچنان هواداران خود را به آن استادیوم پیر کشانده بود. رفتارش با هوادارانی که به استقبالش آمده بودند بسیار متین و در عین حال به دور از نوحه‌پروری بود. مشخص بود که آنها پی به تشویق او آمده‌اند، قبلاً سرسرفه و ننشسته و به خاطر پول و مزایای رنج آمدن به امجدیه را به خود

از قابلیت‌های فنی، نه ظاهر او که مناعت طبعش و صراحت لهجه‌اش بود. حجازی چه آن زمان که بازیکن جوانی بود و هنوز در بین باتجربه‌های تاج، کم تجربه حساب می‌شد اهل سازش و مماشات نبود و چه آن زمان که مجبور به درآوردن دستکش هایش شد، تن به مناسبات خاص فوتبال آن زمان نداد و ترجیح داد تا برای امرار معاش به بنگلادشی برود که به شدت سطح زندگی و امکانات معیشتی در آنجا پایین بود. این سرسختی او باعث شد تا بنگلادش و تیم معروفش محمدان، سکوی پرتابی برایش شود و پس از بردن پرسپولیس در سال ۶۶ و سپس رساندن تیمش به جام باشگاه‌های آسیا در سال ۶۹، قابلیت‌های مربیگری‌اش عیان شود و پس از بازگشت به ایران با مربیگری در تیم‌هایی چون بانک تجارت، سپاهان و ماشین‌سازی خود را به استقلال نزدیک کند. هر چند قبل از رسیدن به مربیگری استقلال در سال ۷۵، نام او برای سرمربیگری تیم ملی هم مطرح شد اما طبق ادعای داریوش مصطفوی که در آن زمان رییس فدراسیون بود، انتخاب او توسط سازمان تربیت بدنی وتو شد تا حسرت دائمی او در فوتبال سرمربیگری تیم ملی باشد.

استقلال در زمان او یک فوتبال هجومی و تماشایی را بازی می‌کرد و هنوز هواداران استقلال بازی‌های خوب این تیم در سال ۷۶ را به خاطر دارند. تیمی متحول شده که حریفانش را یکی یکی گلباران می‌کرد. اما می‌توان گفت بازگشت مجدد او به استقلال در سال ۱۳۸۶، حاصل تصمیم اشتباهی بود که البته با ناملایمتهای و کارشکنی‌هایی نیز همراه بود. از حجازی در این سال‌های پس از مرگ او زیاد گفته شده اما هنوز هم هر چقدر از محبوبیت و منش او در فوتبال ایران گفته شود کم است. هر چند او با صراحت لهجه‌ای که داشت در برخی موارد اشتباهاتی نیز داشت و اعتراضاتی که شاید به حق نبود اما نکته مهم در مورد حجازی صداقتش بود. صداقتی که گوهر نایاب در فوتبال ایران است.



غفار داورپناه؛ پدر سنگ‌بری نوین ایران درگذشت

بی‌بی‌سی، ۲۶ تیر ۱۴۰۰



آقای داورپناه همراه با قنبر رحیمی، پیشنهاد سنگ مطلوب و گزینش آن، برش و نصب را انجام داد؛ که پیچیدگی کار، توان و دقت زیادی می‌طلبید. آقای امانت درباره شیوه کار داورپناه گفته که «سطوح تاب‌خورده یا پیچ‌خورده با دقت طوری تراشیده شده‌اند که در جمع سطح پیچیده‌ای که از پایین به بالا می‌پیچید و تاب می‌خورد، را تشکیل می‌دهند؛ استاد غفار داورپناه کسی بود در ایران که در آن سال‌ها انجام این مهم را به عهده گرفت و آن را با نهایت درایت و کاردانی به موقع و با بهترین قیمت به انجام رساند.»

پروژه‌های دیگر

به غیر از برج آزادی، از نمونه دیگر کارهایی که آقای داورپناه کار سنگبری آنها را بر عهده داشته، می‌توان به ساختمان وزارت کشور، استادبوم تختی (فرح پهلوی)، نمای سینما دیاموند، و آرامگاه محمود نریمان، وزیر دارایی محمد مصدق نام برد.

خود او زمانی گفت: سینما دیاموند مصادره شد و «سنگ‌ها را هم خراب کردند»، و مقبره محمود نریمان هم خراب شده و «هیچ نشانی از آن کار زیبا به جا نمانده.»

پس از استقرار جمهوری اسلامی، کارخانه و برخی از اموال داورپناه مصادره و او مجبور به ترک ایران شد. او بعد از ده سال از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و دوباره کارخانه سنگ‌بری دایر کرد تا آنکه خود را بازنشسته کرد و تا آخر عمر هم در تهران ماند. آقای داورپناه غالباً درباره حیات سیاسی خود سکوت کرد اما همیشه با عشق از کار سنگ صحبت می‌کرد.

او درباره زندگی خود گفت که از زندگی خوبی برخوردار بوده، و از ازدواجش با پروین (همسرش) به عنوان «مهم‌ترین اتفاق زندگیش» نام می‌برد. همسر آقای داورپناه چهار ماه پیش در تهران درگذشت و فوت آقای داورپناه، به گفته فرزندان او، همراهی دوباره این زوج بعد از ۶۶ سال ازدواج بود.

شیوع قحطی و گرانی، فعالیت‌های حزبی، سیاسی و مطبوعاتی در ایران گسترش یافت.

آشنایی با مرتضی کیوان

آقای داورپناه در سفری با مرتضی کیوان، روزنامه‌نگار، آشنا می‌شود و به واسطه او دایره دوستان فرهنگی و سیاسی‌اش گسترده شد. آقای داورپناه درباره کیوان و گستره دوستان فرهنگی - سیاسی خود گفته: «در یک سفر با مرتضی کیوان آشنا شدم، خیلی چیزها از آن مرد یاد گرفتم. اصولاً رفتار و کرداری آموزنده داشت. این، آشنایی ادامه پیدا کرد و بعدها حتی در دورانی که ما هرکدام سرگرم نامزدی و ازدواج بودیم بیشتر همدیگر را می‌دیدیم... در همان مقطع با احمد شاملو هم آشنا شدم و بعد با خیلی از شعرا و نویسندگان از جمله آقای محمد عاصمی (شاعر) و آقای نصرت‌اله نوحیان (شاعر) و امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) ...»

آشنایی با هوشنگ سیحون

آقای داورپناه گفته بود که پس از سال ۳۲ با هوشنگ سیحون، معمار و تندیس‌ساز سرشناس آشنا شد که در کار صنعتی او، «تحولات زیادی» اتفاق افتاد. به گفته غفار داورپناه، آقای سیحون، مهندسی «دقیق و سختگیر» بود که «هرکاری که می‌خواست باید انجام می‌شد.» این دو پروژه‌های زیادی را بطور مشترک انجام دادند؛ از جمله مقبره نادرشاه. هم‌زمان با این همکاری، آقای داورپناه چندین کارخانه احداث کرد و به این ترتیب صنعت سنگ را گسترش داد.

پروژه برج آزادی

برج شهید که شاید روزانه هزار شهروند ایرانی از آن بازدید می‌کنند یا از کناران عبور می‌کنند و پس از انقلاب به برج آزادی تغییر نام یافت، مهم‌ترین یادگار غفار داورپناه است. به گفته او، اواخر ۱۳۴۶ از او دعوت شد به دفتر حسین امانت، معمار سرشناس و طراح برج آزادی، برای «پروژه‌ای بزرگ» برود.

غفار داورپناه و ونوسفادرانی، بنیانگذار سنگ‌بری نوین در ایران در سن ۹۲ سالگی در تهران درگذشت. مهم‌ترین اثر به جا مانده از آقای داورپناه، برج آزادی (شهید) در تهران است؛ کار انتخاب سنگ، برش و اجرا را او انجام داد و صنعت و هنر را درهم آمیخت. این برج دهه‌هاست که برای چندین نسل ایرانیان به یادگار مانده است.

آقای داورپناه در سال ۱۳۰۸ در سده اصفهان چشم به جهان گشود و به دلیل حرفه پدرش از کودکی به سنگ‌تراشی روی آورد. او در ۱۱ سالگی به همراه پدر به اصفهان رفت و برای کمک به خانواده، به سنگ‌تراشی مشغول شد. پدرش دهقان‌زاده‌ای بود که به ارتش پیوسته بود و به مدت ۱۰ سال در جمع قزاق‌ها بود اما استعفا داد و سنگ‌تراشی را برای امرار معاش برگزید.

آقای داورپناه در مصاحبه‌ای که در آن زندگی صنعتی خود را شرح داده، در این باره گفته که در سال ۱۳۱۹ و هم‌زمان با جنگ جهانی دوم که در نقاطی از ایران مردم دچار قحطی شده بودند و معیشت بسیاری در تنگنا بود، مدرسه را در کلاس چهارم ابتدایی رها کرد و برای کار به پدرش پیوست. او بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای کار همراه پدر به شهرهای مختلف ایران سفر کرد و سپس در چهارده سالگی به تهران رفت.

آقای داورپناه در سال ۱۳۲۷ نخستین کارگاه سنگبری را دایر کرد و این سرآغاز هفتاد سال تجربه او در صنعت سنگ ایران بود؛ او تا سال ۵۷ و هم‌زمان با انقلاب اسلامی، چندین کارخانه سنگ‌بری ساخت و با وارد کردن آخرین فن‌آوری‌های روز، این صنعت را گسترش داد. در زمان اقامت در تهران، هنگامی که برای کار در پارک شهر مشغول به کار بود، با قنبر رحیمی که از او به عنوان پیشکسوت در معادن سنگ ایران یاد می‌شد، آشنا شد. آنها بعداً در پروژه میدان آزادی (شهید سابق) با هم همکاری کردند.

اما صنعت سنگ، تنها دل‌مشغولی او نبود. در شهریور ۱۳۲۰ که نیروهای متفقین وارد ایران شدند و رضاشاه از پادشاهی ایران استعفا داد، با وجود

نام عموزادهام قندهار است

و آرزویم نزدیکی بیشتر تهران، کابل و دوشنبه!

علی حسینی (بی‌بی‌سی، ۱۶ تیر ۱۴۰۰)



تا سال ۱۹۹۰ در سمرقند روزنامه‌ای به زبان فارسی تاجیکی وجود نداشت. پس از حدود یک هفته گرسنه‌نشینی (اعتصاب غذای) حیات نعمت سمرقندی، «شاعر مبارز تاجیک»، شهرداری اجازه چاپ اولین روزنامه را داد؛ با نام «آواز سمرقند» با خط سیریلیک که هر هفته تاکنون چاپ می‌شود.

شهزاده سمرقندی به این نظر است که رسم الخط سیریلیک یک «پیراهن موقتی» برای محافظت از زبان فارسی در آسیای میانه بود. این را بزرگانی چون صدرالدین عینی، شاعر و ادیب تاجیک به روشنی می‌دیدند؛ آنها آب را ننگه داشتند اما کوزه را تغییر دادند. مردم آب کوزه را باید می‌خوردند نه خود کوزه را، و این برای تاجیک‌ها روشن است. حال این آب در کوزه باید به دریای خط فارسی وصل شود که این کار در حال صورت گرفتن است و شبکه‌های اجتماعی به مردم تاجیک کمک کرده که خود را به این دریای کرانه‌ناپذیر برسانند.

این روزها در شبکه اجتماعی توئیتر، شهزاده سمرقندی گهگاهی «واژگان غلط انداز فارسی تاجیکی» را می‌نویسد که برای فارسی‌زبان‌های دیگر از جمله افغانستان و ایران می‌تواند جالب توجه باشد. این واژه‌ها در رسم الخط زبان فارسی شبیه هم و در تلفظ هم چندان زیاد متفاوت نیستند، اما در حال حاضر با معنا و مفهوم متفاوتی از هم به کار برده می‌شوند. مثلاً اگر در جلسه‌ای نشست‌اید و یک «تاجیک ورارودی» گفت «من یک تکلیف دارم»، منظورش این است که: پیشنهادی دارم. تکلیف کردن معمولاً یعنی دعوت کردن. تکلیف‌نامه یعنی دعوت‌نامه. تکلیف شما چه هست؟ یعنی شما چه پیشنهاد دارید؟

یا به گفته شهزاده سمرقندی: «ما ورارودی‌ها واژه «قطع کردن» را به معنی جمع کردن به کار می‌بریم. شاخه را قطع کن یعنی شاخه درخت را خم کن، نه شاخه را بری یا بشکن. پاهایت را قطع کن یعنی پاهایت را دولا کن. در ایران به معنای بریدن یا جدا کردن است، اما برای ما چنین نیست.»

شهزاده سمرقندی در طول ۱۶ سال زندگی در دوران شوروی یک بار موفق شد که موج رادیوی مشهد را بگیرد. گوینده زن، قصه شب را می‌خواند. اوکل داستان را می‌فهمید به غیر از کلمه رودخانه. رود و خانه برایش روشن بود، رودخانه اما نه. تاجیک‌ها به رودخانه جوی، جویبار یا دریاچه می‌گویند. در افغانستان برخی به رودخانه، دریا می‌گویند.

در آن قصه گفته می‌شد «رودخانه می‌رفت و می‌رفت» و اتفاق‌های جالبی برایش پیش می‌آمد، افراد مختلف را می‌دید و جاهای ناآشنا را تماشا می‌کرد. شهزاده اول فکر کرد شاید اسم دخترکی باشد اما با بقیه داستان جور نمی‌آمد که دختر باشد. از چندین نفر هم پرسید اما نمی‌دانستند. می‌گفتند اشتباه شنیدید. ما تاجیک‌ها در حال آموختن خط نیاکان خود هستیم اما هنوز براواژگان «حساس» دیگر فارسی‌زبانان آشنایی نداریم و سوتفاهم‌های از این دست باعث می‌شود گفت‌وگو‌ها به اشتباه فهمی انجامد. بار معانی کلمه‌ها به شدت فرق دارند. در صحبت با هم باید این جنبه فاصله یک قرن و اندرا نباید فراموش کنیم. یک مورد جالب توجه‌تر کلمه ادار است. به گفته شهزاده سمرقندی اگر به یک دانشگاه تاجیکستان رفتید و گفتند که «ادراپولی» فلان مقدار پرداخت

در سال ۱۹۹۲ وقتی اولین سفیر ایران در تاشکند، برای اولین بار از سمرقند دیدار کرد، برای گفت‌وگو با دانشجویان دانشکده زبان و ادبیات تاجیک هم رفت. دانشجوی‌های فعال را در کتابخانه دانشگاه دولتی سمرقند جمع کردند. سفیر همراه با مترجم بود. وقتی چند جمله گفت، مترجم که از تاشکند آمده و احتمالاً از اعضای سازمان امنیت بود، چیز دیگری ترجمه کرد و ما همه خندیدیم.

سفیر پرسید شما متوجه صحبت‌های من می‌شوید؟ ما همه گفتیم: بله! مترجم باز چیز دیگری ترجمه کرد و درخواست کردیم دیگر ترجمه نکنند. سفیر با ما صحبت کرد و همان بیت معروف حافظ را خواند: به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.

من در صف اول نشسته بودم، به من اشاره کرد و پرسید حافظ را می‌شناسی؟ گفتم نه تنها می‌شناسم بلکه به این پیتی که خواندید جوابیه‌ای هم نوشته‌ام. گفت به به چه عالی، بخوان. گفتم: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را، بگیر شهزاده از دستش سمرقند و بخارا را!

شهزاده سمرقندی، نویسنده و روزنامه‌نگار شناخته‌شده‌ای تاجیک ازبکستانی الاصل در اواخر دهه هشتاد میلادی وقتی کلمه «اونیورسیتت» به دانشگاه و انستیتو به دانشکده عوض شد، احساس کرد که «چشمانش روشن شده است». دو واژه گنگ و بیگانه، معنی گویا و زنده‌ای پیدا کرده بود. به این نظر بود که دروازه‌ای به رویش باز شده است که دیگر می‌تواند آینده خود را به دست بگیرد، آینده‌ای که از آن چه که شوروی برای شهزاده و هم‌نسلان او در نظر داشت، متفاوت بود.

زبان فارسی برای شهزاده و خانواده او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، این موضوع را می‌توان از نام یکی از عموزاده‌ها/ کاکازاده‌های شهزاده، به‌خوبی دریافت. نام او «قندهار» است. شهزاده می‌گوید: کاکا/ عمویم عاشق این نام شده بود. وقتی دامادمان از قندهار برگشت و از قندهار و مردم هم‌زبان آن قصه‌های شیرین می‌کرد، عمویم تصمیم گرفت اسم پسر تازه‌به‌دنیا آمده خود را بگذارد «قندهار».

حالا سال‌ها از آن زمان می‌گذرد که در سال اول دانشگاه، وقتی شهزاده اشعار فروغ، سهراب، نینما یوشیج، شاملو و دیگر شاعران نامی ایران را با خط سیریلیک می‌خواند، همیشه در گوشه دلش این شک وجود داشت که مبدا نسخه سانسور شده این اشعار را بخواند و ناشر شوروی اشعار را دستکاری کرده باشد. در آن سال‌ها، به باور شهزاده سمرقندی دوران بدی بر سر زبان فارسی تاجیکی گذشت. در دوران شوروی تغییر خط به لاتین و پس از آن به خط سیریلیک مردم فارسی‌زبان را دوبار از دانش و گنجینه گذشتگان‌شان دور کرد. با این حال حافظه جمعی مردم فارسی‌زبان از بین نرفت و به انسان طراز نوین بدون گذشته و بدون تاریخ تبدیل نشد. در این زمینه نقش بزرگانی چون صدرالدین عینی و ابوالقاسم لاهوتی بسیار چشمگیر است. این دو مرد باهوشانه سیاستی را پیش بردند که بدون انکار گذشته با نام‌های جدید، رشته ناف مردم را با فرهنگ و تاریخ خود پیوست نگه داشتند.

زبان مادری باشد. آموختن نباید باعث باختن شود، بلکه اندوختن دانش نو، زبان نو و لهجه نو باشد.

از دید او، مشکل تاجیک‌ها این است که ادبیات جهان را با ترجمه روسی آن می‌خوانند و ادبیات غنی روس آن‌ها را تحت فشار ذهنی قرار می‌دهد؛ در حالی که به زبان روسی می‌خوانند باید با فارسی بنویسند و این است که در نثرگاهی احساس ناتوانی می‌کنند. همین‌گونه در شعر به خاطر ناآشنایی با خط فارسی، شعر تاجیک سخته دار شده است. باید با ادبیات دیگر حوزه‌های فارسی در ارتباط روزمره باشند تا ادبیات ماندگار تولید کنند.

در تاجیکستان حتی اگر خط، فارسی نشود هم ادیبان باید به ادبیات نوشتاری نویسندگان ایران و افغانستان دسترسی داشته باشند. باید از تحولات یک قرن گذشته رمان ایران و افغانستان بهره بگیرند تا توانایی نگارش‌شان در فارسی غنی‌تر شود.

احساس شهزاده سمرقندی این است که نسل آینده، جریان نوی را به ادبیات تاجیک وارد خواهند کرد که از ادبیات دوران شوروی و پسا شوروی متفاوت خواهد بود. این نسلی که به ادبیات علاقه دارند خواه ناخواه ادبیات ایران و افغانستان را می‌خوانند و این خوانش‌ها روی نگارش و شیوه انتخاب واژگان در قلم آنها تاثیر خواهد گذاشت. این جریان شروع شده است اما هنوز استخوان قوی پیدا نکرده است. از دید او موضوع مهم تلاش فارسی‌زبان‌ها با هدف نزدیکی هر چه بیشتر و آینده بهتر زبان فارسی است؛ «هر ایرانی یا افغانستانی که از سفر خود به آسیای میانه با من صحبت کرده، گفته که گویی بخش گمشده‌ای از وطن خود را دیده است. ما هر کدام پاره‌های یک خاک و یک فرهنگ از هم جدا افتاده هستیم و باید با جستن ارتباط و ساختن پل، دوری را کاهش دهیم؛ اگر منتظر دولت‌ها بمانیم، این جدایی طول خواهد کشید».

می‌کنیم، فکر نکنید که می‌خواهند از شما پیشاب (شاش) بخرند، منظورشان دریافتی یا حقوق/ معاش ماهانه است. ادرار در اشعار کلاسیک هم به معنی دریافت آورده شده است.

وقتی صحبت از اصطلاحات عامیانه در حوزه زبان فارسی می‌شود، تفاوت‌های معنایی و ابهام خیلی بیشتر می‌شود. یک بار اندی (خواننده ایرانی) به تاشکند رفته بود. در آن زمان شهزاده سمرقندی در دانشگاه زبان‌های خارجی به ازبیک‌ها فارسی آموزش می‌داد. بعد از کنسرت اندی، سؤال‌های دانشجویان بیشتر شد: لوس و ملوس یعنی چه؟ شهزاده سمرقندی در هیچ فرهنگ‌نامه‌ای معنای آن را نیافت و به گفته خودش اعتبارش به عنوان فارسی‌دان زیر سؤال رفت. داستان به اوایل دهه ۹۰ میلادی برمی‌گردد.

شهزاده رفت و یکی از تاجران مشهدی که یک هفته‌ای می‌شد به سمرقند آمده بود و ادبیات فارسی خوانده بود را با خود به پیش دانشجویان آورد تا توضیح دهد که گویش کوچمه و خیابان با زبان رایج فرق دارد.

به نظر شهزاده آن چه که بین سه کشور فارسی زبان تفاوت دارد آن واژگانی است که در یک قرن گذشته به زبان گفتاری این سه شاخه زبان فارسی وارد شده است. زبان قبل از دوران قاجار در ایران برای تاجیک‌ها به مراتب آشنا و نزدیک است که هیچ فرقی با زبان احمد دانش، فیلسوف، شاعر و نویسنده قرن ۱۹ میلادی و هم‌قرن‌های او در آسیای میانه ندارد. اما اصطلاحات کوچمه و خیابان مردم است که گاهی باعث سوء تفاهم می‌شود. در یک قرن گذشته زبان فارسی به دلیل گسستگی مرزهای هم‌زمانی در این سه کشور تحولاتی پیدا کرده است که حال باید دوباره به دیگر هم‌زمانان هر کشور معرفی شود تا دوباره مثل دوران‌های قدیم به آن زبان فارسی مشترک دست یافته شود.

حال باید برای درک برخی از واژگان همدیگر چه در شعر و چه در داستان و متن‌های پژوهشی به لغت‌نامه‌ها مراجعه شود، در حالی که در دوران رودکی، پدر شعر فارسی، چنین نبوده است. او در سمرقند شعر می‌گفت و در شیراز قابل فهم بود. یا رابعه بلخی، مادر شعر فارسی، در بلخ شعر می‌گفت و برای همه فارسی‌زبان‌ها حتی در حال حاضر قابل درک است. شهزاده سمرقندی به این نظر است که ما فارسی‌زبان‌های سه حوزه زبان فارسی در خواندن و درک غزلیات مولانا، حافظ، سعدی و شاهنامه مشکل چندانی نداریم، اما برای خواندن اشعار یا به خصوص رمان‌های معاصر همدیگر به مشکلاتی روبه‌رو می‌شویم که آن هم با مرور زمان برطرف شدنی است.

شهزاده سمرقندی، مدتی عضو گروه لهجه‌شناسی (که تاجیک‌ها به آن شیوه‌شناسی می‌گویند) در دانشگاه دولتی سمرقند بود. اعضای این گروه به رهبری پروفیسور رزاق غفاروف به محله‌های دور دست آسیای میانه می‌رفتند و

با گویش‌های متفاوت مردم فارسی زبان و ادبیات شفاهی آن‌ها آشنا می‌شدند و یادداشت برمی‌داشتند. به گفته او، تمام تلاش آن‌ها این بود که همه این لهجه‌ها ثبت و حفظ و ادبیات شفاهی آن‌ها در قالب کتاب گنجانده شود تا دوباره به خود آن‌ها برگردانده شود و آن‌ها به دلیل رفت و آمد به شهرها و یا با آمدن رادیو و تلویزیون، لهجه محلی خود را گم نکنند. به نظر شهزاده سمرقندی، آموختن زبان ادبی معیار، نباید به قیمت فراموش کردن لهجه محلی باشد، همان‌گونه که آموختن زبان جدید نباید به قیمت از یاد بردن

داستان دو پرواز!



داستان سرود ملی ایران که «چندان هم ملی نیست»

سرود ملی نماد سیاسی و فرهنگی یک کشور در مجامع رسمی و بین‌المللی است. سرودی است که معمولاً به هنگام پخش آن در مراسم رسمی به احترامش که احترام به یک ملت است، می‌ایستند و مردم آن کشور بعضاً شعر این سرود را روی لب زمزمه می‌کنند. سرودی است ساخته شده از این مایه موسیقی آن کشور که «جامعه باید بتواند چهره خود را در آینه آن مشاهده کند.»

سرود ملی کنونی جمهوری اسلامی ایران اماگویا تهی از این ویژگی‌هاست. بخش بزرگی از جامعه خود را در آن بازنمی‌یابد و احساس قربانیت فرهنگی و تاریخی با آن ندارد. کافی است در یک مسابقه فوتبال در کنار تماشاچیان ایرانی بر روی سکوها نشست باشید تا تمامی سرودهای ملی ایران در صد سال اخیر را بشنوید. علی‌رغم رهبری موسیقیدان، رهبر ارکستر و آهنگساز شناخته شده ایرانی اکنون در نامه‌ای سرگشاده به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سرود ملی کنونی جمهوری اسلامی ایران را «کیبی» سرود ملی کره جنوبی دانسته است. وی در این نامه به عباس صالحی با اشاره به پیشینه تدوین موسیقی ملی در ایران توسط غیرایرانی‌ها در ۱۴۸ سال پیش، نوشته است: «درکمال تأسف، موسیقی سرود ملی فعلی کشور ما همچنان به صورتی است که گویا توسط غیر ایرانیان نوشته شده است و بویی از ایران از آن به مشام نمی‌رسد. این تنها نظر من نیست.»

این موسیقیدان در نامه‌اش آورده است که بسیاری قطعات این موسیقی «کپی» است و «شباهت بسیار چشمگیری به سرود ملی کشور کره جنوبی دارد». رهبری با اشاره به ماهیت تمدنی و تاریخی موسیقی ملی و بهره‌گیری کشورهای دیگر از موسیقی ملی و بومی خود در تدوین این اثر، می‌نویسد: «چگونه است که کشوری چون ایران با چنین تاریخ و فرهنگ جهانگیر که مینا و منبع الهام فرهنگی بخش بزرگی از جهان است، این گونه دچار قحط الرجال موسیقیدان می‌شود که در تدوین کارت ویزیت‌اش باید از هنرمندان کشوری دیگر، نه آنکه با فرهنگی مشابه، بلکه با فرهنگی از خاور دور کپی برداری کند.»

این موسیقی‌دان پیشنهاد کرده با انتشار فراخوانی از آهنگ‌سازان دعوت شود تا «روی شعر فعلی آهنگی بسیار ایرانی نوشته شود و آهنگسازان می‌زدر موسیقی غربی آن را برای ارکستر بزرگ و گروه کر تنظیم کنند.»

پیشنهاد او انتخاب نهایی سرود ملی با نظر

هیأت داوران بی‌طرف شامل هنرمندان و قشرهای مختلف مردم ایران است.

این نخستین بار نیست که شائبه کپی بودن (کاوری) سرود ملی جمهوری اسلامی ایران مطرح می‌شود. در اوایل جام جهانی فوتبال در برزیل این موضوع از سوی برخی خبرنگاران در فضای مجازی عنوان شد. در سال ۲۰۱۹ هم این مسئله دوباره با احتمال قرار گرفتن تیم فوتبال ایران برابر کره جنوبی بر سر زبان افتاد: دو کشور با دو سرود ملی شبیه به هم.

خبرنگاران حوزه موسیقی و هنر در آن روزها به سراغ حسن ریاحی، آهنگساز سرود ملی کنونی جمهوری اسلامی رفته بودند. ریاحی پاسخ داده بود، این را که «سرود ملی ما شبیه سرود ملی کره جنوبی است درک نمی‌کنم».

او در آن زمان در پاسخ به خبرنگار در مورد اینکه آیا سرود رسمی کشور کره جنوبی را شنیده یا نه گفته بود: «دوروز پیش شنیده‌ام و اعتقاد دارم این سرودها شبیه همه سرودهای ملی در همه جای دنیا هستند. فقط چهارنت از این دو سرود شبیه هم شده و خود من هم این شباهت را حس کردم. ولی از لحاظ ساختمان اثر، سرود ایران به هیچ وجه شبیه سرود کشور کره جنوبی نیست.» پیشینه‌ی ساخت سرود ملی در ایران به دوران ناصرالدین شاه بازمی‌گردد. گفته می‌شود که او ایده ساخت نخستین سرود ملی را پس از بازگشت از سفری از فرنگ با خود به ایران آورد و با کمک موسیقی‌دان



نت سرودای ایران، اثر مشترک حسین کل گلاب و روح‌اله خالقی

فرانسوی به نام لومر نخستین سرود ملی که قطعه موسیقی بی‌کلام با نام «سلام شاه» بود، ساخته شد. این سرود در سال‌های گذشته با شعر «ایران جوان» بر روی این موسیقی و با صدای سالار عقیلی توسط ارکستر ملی ایران به رهبری فرهاد فخرالدینی اجرا شده است. چند سرود در این صد و اندی سال ساخته شدند و جای یکدیگر را گرفتند، از جمله «سرود شاهنشاهی» با مطلع «شاهنشاه ما زنده باد» در دوران رضاشاه که در دوران محمد رضاشاه هم کاربرد آن ادامه یافت. این سرود در سال‌های پیش از انقلاب علاوه بر سخنرانی‌های رسمی در سالن سینماها هم پخش می‌شد و حضار می‌بایست سرپا بایستند و به آن گوش بدهند. با وقوع انقلاب ۱۳۵۷ و روی کار آمدن نظام جدید سرود شاهنشاهی هم منسوخ شد.

مدتی سرود «ای ایران» به عنوان سرود ملی معرفی شد که عمر آن هم پس از انقلاب دیری نپایید و سرود «پاینده باد ایران» جای آن را گرفت: سرودی که از جمله طولانی بودنش که در مراسم رسمی وقتی همه باید به احترامش می‌ایستادند، صبر از کف احترام‌گذارندگان می‌برد و نقطه ضعف بزرگ این «کارت ویزیت» بود. این سرود نیز در دهه ۷۰ تغییر کرد. معروف است که علی خامنه‌ای «رهبر انقلاب»، از میان سه موسیقی/سرودی که پس از دادن فراخوان تغییر سرود ملی کشور، انتخاب شدند، رأی به سرود کنونی داده است. سرود کنونی در روز سوم خرداد سال ۱۳۷۱ در سالن آزادی سازی خرمشهر برای اولین بار از صدا و سیما پخش شد: سرود ملی غیر ملی در سالروز حماسه‌ای ملی!

بنا بر برخی ارزیابی‌ها ایران در ۱۰۰ سال گذشته دست‌کم پنج سرود ملی عوض کرده است. این تغییرات مکرر بی‌ارتباط با شکاف میان دولت و ملت و آلوده شدن هر کدام از این سرودها به ستایش غلیظ نظام سیاسی موجود در آن دوره تلقی نمی‌شود. در دوران جمهوری اسلامی نیز هم سرود ملی و هم پرچم کشور از این معضل برکنار نمانده‌اند. بسیاری از ایرانیان در سیمای سرود جمهوری اسلامی که در وجه عمده به توصیف و تعریف این نظام اختصاص یافته، خود را بازنمی‌یابند و چندان رغبتی ندارند که بسان مردم سایر کشورها آن را در این یا آن مراسم بر زبان جاری کنند. شاید تلنگر کنونی علی‌رغم رهبری، موسیقی‌دان و رهبر ارکستر باعث شود، سرود ملی از این زاویه هم مورد بازبینی قرار بگیرد.

دویچه وله، ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۰

ثروت باور نکردنی یک ایرانی که بزرگ‌ترین واقف فرهنگی ایران شد!

و فرش و قلمدان و نقاشی و ... که هنوز در دست تکمیل است این بود که بعضی از مراجعین کتابخانه من محققین خارجی هستند، آنها سؤال می‌کردند که سکه‌های قدیم ایران یا خطوط تاریخی و قلمدان‌ها را که همگی نشانه تمدن کهن ما است کجا می‌توانند تماشا کنند و من برای سهولت کار آنها و نیز استفاده ملت ایران دست به ایجاد این موزه زده‌ام. یکی از نوه‌هایش تعریف می‌کند: «حاج حسین آقا به راحتی اموال‌شان را به مردم می‌بخشیدند، چون معتقد بودند که اگر ببخشند، همان افرادی که از اموال ایشان بهره‌برده‌اند نیز این کار را یاد می‌گیرند و این رفتار نیکو نسل به نسل تکرار می‌شود و فرهنگ وقف و بخشش در میان مردم رونق می‌گیرد». حاج حسین یک حرفی هم داشته که همیشه می‌گفته و یکی دیگر از نوه‌هایش تعریف می‌کند: «حاج حسین آقا همیشه می‌گفتند فرزندانم نیاز به چیزی ندارند و آنها را به خدا می‌سپارم» و حرف خود نوه‌اش هم اینکه: «درست است که از ایشان چیز زیادی برای فرزندانمان باقی نماند اما مهم‌تر از تمام اموال و املاک، احترام و جایگاهی بود که برای فرزندان به ارث رسید و همین هم از هر چیز دیگری ارزشمندتر است». مجسمه مومی حاج حسین در موزه ملی ملک

همین یک قلم «کتابخانه و موزه ملی ملک» خودش بزرگ‌ترین موقوفه فرهنگی ایران است. حاج حسین پس از وقف کتابخانه و موزه ملی ملک دوباره بخشی دیگر از املاکش را هم وقف آستان قدس رضوی کرد تا درآمد حاصل از آنها برای این مجموعه باارزش هزینه شود. فرزندان حاج حسین هم به پُربار شدن این موزه کمک کردند و آثار بیشتری هم از محل درآمد موقوفات طی سالیان متمادی برای این مجموعه خریداری شد و حالا کتابخانه و موزه ملی ملک حدود ۱۹ هزار کتاب خطی دارد و ۷۰ هزار کتاب چاپی و ۲۴۰۰ کتاب چاپ سنگی هم دارد و یکی از ۶ کتابخانه بزرگ کشور در حوزه نسخه‌های خطی است. علاوه بر آن کتابخانه و موزه ملی ملک که در خیابان امام خمینی (ره) تهران قرار دارد ۱۰ هزار سکه و مدال از قرن ۶ پیش از میلاد مسیح تا بعدها تاریخ ایران دارد و نقاشی‌های باارزش هم دارد از هنرمندان بزرگ در حد کمال‌الملک و فرش‌های نفیس و مجموعه تمبرهای منحصر به فرد و آثار خوشنویسی و نگارگری هم دارد: همه چیز تمام است و موقوفه‌ای فاخر است. حاج حسین چرا این کارها را می‌کرد؟ چون عاشق فرهنگ ایران بود و یک غیرتی هم داشت روی فرهنگ و تاریخ ایران. خودش گفته: «انگیزه من از تأسیس موزه سکه

حاج حسین سال ۱۲۵۰ شمسی به دنیا آمده بود و آنقدر ثروت به ارث برده بود که آن سرش ناپیدا! اصالت تبریزی داشت و خاندانی داشت مجتهدزاده و بازرگان‌زاده و پدر بزرگش ملک‌التجار بود در عهد ناصری و پدرش هم ملک‌التجار بود در عهد قاجار و خودش عاشق فرهنگ بود. ۱۰۱ سال عمر کرد: از عهد ناصری تا زمانه پهلوی دوم و در زندگی‌اش تا توانست مال و املاکش را وقف کرد و شد بزرگ‌ترین واقف ایران در عصر خودش و یکی از بزرگ‌ترین واقفان ایران در تاریخ. چه وقف کرد؟ فقط یک نمونه‌اش ۲ میلیون مترمربع زمین است در اراضی وکیل‌آباد مشهد برای ساخت خانه برای معلمان. باز هم اگر نمونه بخواهیم، باغ ملی و باغ وکیل‌آباد مشهد را او وقف کرد و ده‌ها هزار مترمربع زمین و مقدار زیادی املاک و مغازه و آبادی و اراضی کشاورزی هم وقف کرد برای ساخت بوستان و بیمارستان و مراکز خدماتی و کتابخانه و خانه‌های سازمانی برای کارمندان. اما شهرتش به خاطر این‌ها نیست: چون بیشتر موقوفاتش در حوزه فرهنگ است! در زندگی‌اش هر چه توانست کتاب‌های خطی و میراث فرهنگی و باستانی خرید و به همراه وسایل زندگی‌اش و اموال ارثیه‌اش همه را وقف کرد و حاصل کارش شد «کتابخانه و موزه ملی ملک».

Addiction, CoDependency, Recovery

Detox, Residential, Out Patient and Intervention Services

درمان و بهبودی از هر اعتیاد و وابستگی‌های متقابل



رهایی

OMID e IRAN TV

Every Thursday, at 4:15 - 5pm



مشاور ترک اعتیاد از الکل، مواد مخدر، قمار، پر خوری، ترک سیگار و وابستگی‌های متقابل

Relapse Prevention, as well as Combined Family Groups, Yoga, Meditation, Coaching & Acupanture Services

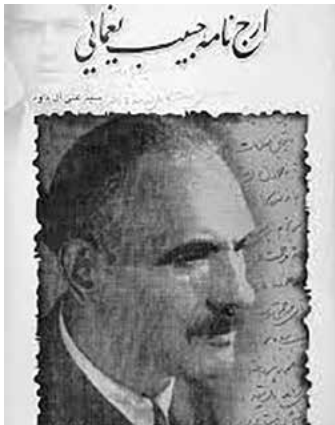
با امکانات خانه‌های بازپروری تا بهبودی کامل با همکاری روانشناسان و روانپزشکان متخصص به بیمارهای اعتیاد و وابستگی

Transforming Life Center, Inc.

LA: 818.590.0134

OC: 949.910.3585

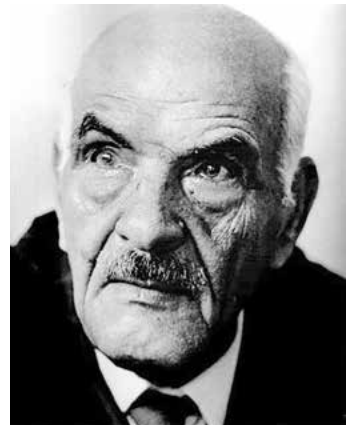
www.TransformingLifeCenter.com



یادی از استاد حبیب یغمائی

محقق ادبی، روزنامه‌نگار، و شاعر ایرانی

برگرفته از اینترنت



انتشارات مجله آموزش و پرورش به چاپ رساند. یغمائی کار در زمینه تصحیح متون را طی دهه‌های بعد نیز پی گرفت و موفق به تصحیح ترجمه تفسیر طبری در ۷ جلد بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۴ شد. آخرین اثر او تصحیح غزلیات سعدی در سال ۱۳۶۱ انتشار یافت. حبیب یغمائی در سال ۱۳۲۷ رئیس فرهنگ کرمان شد و سه ماه در آن سمت بود. در همان سال مجله یغما را تأسیس کرد. او چند سال هم در مدارس عالی از جمله دانشسرای عالی تدریس کرد و درس‌هایی چون بدیع، قافیه و صناعات ادبی را سال‌ها تدریس کرده بود و رساله‌ای به منظور تدریس قافیه تألیف کرد که چند بار تجدید چاپ شد. در سال ۱۳۳۱ در زمان وزارت فرهنگ دکتر مهدی آذر، یغمائی رئیس اداره انطباعات شد. به پیشنهاد او نام اداره به اداره نگارش تغییر یافت. در هنگام تصدی این مقام با تعدادی از شخصیت‌های برجسته فرهنگی و ادبی آشنا شد. نیما یوشیج زمانی کارمند اداره او بود.

حبیب یغمائی در اکثر کنگره‌های تحقیقاتی که در مباحث ایران‌شناسی و پژوهش‌های تاریخی و ادبی برگزار می‌گردید شرکت داشت. در اوایل ورود به تهران ضمن تحصیل در دارالمعلمین عالی، عضو انجمن ادبی ایران شده که کسانی چون وحید دستگردی، افسر و عبرت نایینی آن را به وجود آورده بودند. در سال ۱۳۲۵ زمانی که کنگره نویسندگان ایران به ریاست ملک‌الشعرا بهار برگزار شد، یغمائی عضو اصلی آن بود و چند بار اشعار خود را برای حاضران خواند. در کنگره تحقیقات ایرانی نیز یغمائی در زمره اعضای ثابت و اصلی این کنگره بود و هر سال سخنرانی داشت. در آخرین مجمع کنگره تحقیقات ایرانی در شهریور ۱۳۵۶ در دانشگاه کرمان، مقارن با سی‌امین سال انتشار مداوم مجله یغما، در یکی از جلسات کنگره از مجله و مدیر آن حبیب یغمائی به اتفاق چند تن دیگر تجلیل گردید. در سال ۱۳۵۶ دانشگاه تهران طی

در دارالمعلمین مرکزی به ادامه تحصیل در رشته ادبی مشغول شد. در آنجا از محضر استادان نامی آن روزگار چون ابوالحسن فروغی (رئیس دارالمعلمین) و عباس اقبال بهره برد، و عباس اقبال بود که او را به کار نویسندگی و تحقیقات ادبی رهنمون شد. در همین دوره با مجتبی مینوی که او نیز در دارالمعلمین تحصیل می‌کرد آشنایی یافت. مینوی سال‌ها بعد به اروپا رفت و زمانی که حبیب یغمائی مجله یغما را به راه انداخت از همان ابتدا به همکاری با مجله یغما پرداخت و در سال‌های نخست در هر شماره مقاله‌ای علمی از مجتبی مینوی درج شده است.

پس از پایان تحصیل در دارالمعلمین و مدرسه عالی حقوق، یغمائی ابتدا مدت کوتاهی به عنوان رئیس اداره آمار به خور رفت، و سپس به استخدام وزارت معارف درآمد و به عنوان رئیس معارف سمنان به آن شهر انتقال یافت. خور بیابانک در آن زمان تابع سمنان بود و حبیب یغمائی اولین مدرسه را در زادگاه خود تأسیس کرد. در سال ۱۳۰۹ به تهران انتقال یافت و دبیری چند مدرسه از جمله دارالفنون و عضویت اداره انطباعات به عهده او گذارده شد. وزیر معارف وقت یحیی خان اعتمادالدوله قراقرز برای تألیف کتاب‌های درسی، یغمائی را به کارگماشت و بدین سبب برخی اشعار ساده‌اش از جمله شعر «زاغ و روباه» او در کتب درسی فارسی ابتدایی راه یافت و باعث شهرت او بین دانش‌آموزان شد. علاوه بر آن شعر نخل او نیز در ادبیات فارسی، به دلیل موضوع و استفاده به جا و متناسب از واژگان محلی جایگاه ویژه‌ای دارد. در سال ۱۳۱۲ همکاری مستمر او با محمدعلی فروغی آغاز شد که تا پایان عمر فروغی در ۱۳۲۱ ادامه یافت. در این دوران کلیات سعدی به تصحیح فروغی با همکاری یغمائی انتشار یافت. همزمان یغمائی گرشاسب‌نامه اسدی طوسی را ویرایش و چاپ کرد و کتابی محققانه به نام سعدی‌نامه گردآوری کرد و جزو

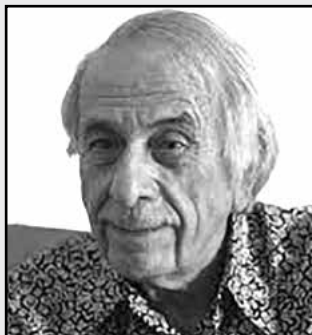
حبیب یغمائی در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در شهرک خور، مرکز ناحیه جندق و بیابانک زاده شد. پدرش حاج میرزا اسدالله منتخب‌السادات خوری بود. از طرف مادر تبار او به یغمائی جندقی می‌پیوست. منتخب‌السادات در سال ۱۳۱۰ در خور درگذشت. دوران کودکی حبیب در خور به سرآمد. در مکتب خانه‌ها نزد ملایان محلی نخست قرآن را آموخت و سپس به کسب دانش‌های مقدماتی روی آورد. از کودکی طبع موزون او بر همگان آشکار شد و برخی خواسته‌های خود را به زبان شعر بیان می‌کرد. دوستان و معاشران منتخب‌السادات به رغم زندگی در روستایی خرد و کم جمعیت همه اهل فضل و ادیب و شاعر بودند.

حبیب هنوز ده یازده سال بیش نداشت که در سال ۱۲۸۸ دسته‌جات کاشی به سرکردگی نایب حسین کاشی و پسرش ماشاالله خان کاشی برای نخستین بار به بیابانک وارد شدند. اینان از جلوی نیروهای مشروطه خواه بختیاری فرار کرده و خود را به این ناحیه رسانده بودند. منتخب‌السادات و فرزندانش را دستگیر کردند و اموال‌شان به غارت رفت. ماشاالله خان که نسبت به پدرش متعادل‌تر بود چون دانست منتخب‌السادات شاعر است و در امور دیوانی و منشی‌گری تسلط دارد او را به دبیری خود برگزید و مأمور کرد منظومه‌ای مفصل در گزارش کارها و لشکرکشی‌هایش بسراید. این منظومه با نام فتح‌نامه نایی که در چند هزار بیت در مدتی کوتاه و به اجبار سروده شده، هر چند از حیث ادبی و هنری واجد ارزش نیست، اما اصیل‌ترین روایت از ماجراجویی‌های این گروه آشوبگر است.

حبیب در سال ۱۲۹۵ عازم دامغان شد تا در مدارس آنجا به تحصیل بپردازد و در آنجا نخست در مدرسه ناظمیه به تحصیل مشغول شد. در سال ۱۳۰۰ حبیب یغمائی از دامغان رهسپار تهران شد. نخست در مدرسه آلیانس به تحصیل پرداخت. سپس

مرگ جلال ستاری، گشاینده رمزهای قصه و اسطوره

جلال ستاری، فرهنگ‌شناس، پژوهش‌گر و مترجم نامدار ایرانی در منزلش در تهران درگذشت. او پنج روز دیگر به ۹۰ سالگی می‌رسید. از ستاری مجموعه آثاری بسیار غنی باقی مانده که می‌تواند راه‌گشای پژوهش‌های آینده در زمینه میراث روایی فارسی‌زبانان باشد لاله تقیان، همسر جلال ستاری، به خبرگزاری ایسنا گفت: «من هنوز نمی‌توانم علت فوت را بگویم چون گواهی فوت هنوز صادر نشده. اما جلال هزار تا مشکل داشت، از جمله کهولت سن؛ یکبار هم سخته کرده بود...» به گفته خانم تقیان، جلال ستاری روز نهم



مرداد از دنیا رفت و خبرگزاری ایسنا علت مرگ را سخته مغزی اعلام کرد.

جلال ستاری از معدود چهره‌های ایران معاصر است که به خاطر فعالیت‌های علمی و دانشگاهی در حوزه «اسطوره‌شناسی» شخصیتی شناخته شده در سطح بین‌المللی به‌شمار می‌رود. ستاری در ۱۴ مرداد سال ۱۳۱۰ در محله خواهرامام رشت به دنیا آمد. وی پس از به دست آوردن دیپلم ادبی خود از دارالفنون، راهی سوئیس شد و تحصیلات عالی را در این کشور در مقطع دکترا به پایان رساند. او در سوئیس، از درس‌های ژان پیاژه، روان‌شناس و زیست‌شناس بزرگ سوئیس بهره گرفته بود. جلال ستاری طی شش دهه فعالیت فرهنگی حدود ۹۰ کتاب در زمینه‌های قصه، افسانه، اساطیر، ادبیات نمایشی و نقد ادبی و فرهنگی نوشته یا ترجمه کرده است. او به کار فرهنگی عمیقاً باور داشت و معتقد بود که «سیاست محل نزاع، ولی فرهنگ جای گفت‌وگوست».

ستاری به منابع بنیادین فرهنگ سرزمینش توجه خاص داشت و به همین دلیل در قصه‌های هزار و یکشب یا قصه‌های قرآن تأمل کرده است. پژوهشی در احوال شیخ صنعان و دختر ترسا، قصه اصحاب کهف، قصه سلیمان و بلقیس، نمایش در شرق، پژوهشی در اسطوره گیلگمش و افسانه اسکندر، درد عشق زلیخا و یا سیمای زن در فرهنگ ایران از جمله آثار بسیار شناخته شده او هستند. در اکثر این آثار، ستاری دستاوردهای روان‌شناسی، رمزشناسی و اسطوره‌شناسی مدرن را با شناخت عمیقش از ادب فارسی پیوند زده است. تأثیر اندیشه کارل گوستاو یونگ به ویژه در این نوشته‌ها احساس می‌شود. احتمال دارد که ستاری به واسطه ژان پیاژه با مکتب یونگ آشنا شده باشد.

کارنامه حرفه‌ای جلال ستاری به طور کلی بر نگاهی توأمان به شرق و غرب و مقایسه اساطیر و افسانه‌های دو طرف بنا شده است.

او مجموعه مقاله‌ای نیز تحت عنوان «در روزبازار زمانه» منتشر کرده که «یادداشت‌های سیر



و سفر» و همچنین نکاتی بدیع در باره معناهای سفر و سفر زمینی و معنوی (بیرونی و درونی) را در بر دارد. او برخی از آثار گاستون باشلار، فیلسوف فرانسوی، ژرژ دومزیل، زبان‌شناس و متخصص تاریخ ادیان فرانسوی و ولادیمیر پراپ، نظریه پرداز روس را به زبان فارسی برگردانده است. شانزده سال قبل، جلال ستاری بعد از دریافت نشان فرانسوی «لژیون دونور» از دست فرانسوا نیکولو-سفیر وقت در تهران-گفته بود: «من همیشه فکر می‌کردم در کارهایی که می‌کنم تنها هستم و آنچه می‌کنم راه به جایی نمی‌برد. ولی امروز می‌بینم زبان فرهنگ، ما را با هم آشنا و نزدیک ساخته است. خوشحالم که دیگر احساس تنهایی نمی‌کنم...»

مراسمی به چند تن از دانشمندان کشور چون حبیب یغمایی و دکتر رعدی آذرخشی دکترای افتخاری در رشته ادبیات اعطا کرد.

بی‌تردید بزرگ‌ترین خدمت حبیب یغمایی به زبان فارسی و حوزه پژوهش‌های ایرانی، چاپ و نشر مرتب مجله یغمایی سی و یک سال است. یغمایی اولین بار در ۱۳۰۱ امتیاز انتشار مجله را از وزارت معارف دریافت کرد، اما سپس تا چندین سال از انتشار مجله مستقل منصرف شد. در این مدت او تجربه انتشار مجلات مختلف را به دست آورد. یک دوره سردبیر مجله نامه فرهنگستان شد و مجله آموزش و پرورش را سه سال مدیریت کرد. با این تجربیات بود که در اواخر سال ۱۳۲۶ تقاضای امتیاز مجله یغما را کرد. مجله یغما در مدت ۳۱ سال جمعاً در ۳۶۶ شماره انتشار یافت. اولین شماره در فروردین ۱۳۲۷ و آخرین شماره در اسفند ۱۳۵۷ منتشر گردید. نویسندگان و ادیبان برجسته‌ای چون مجتبی مینوی، جلال‌الدین همایی، محیط طباطبائی، دکتر محمد معین، حسین سعادت نوری و باستانی‌پاریزی نتایج تحقیقات خود را در مجله یغما منتشر می‌کردند به طوری که دوره مجله یغما از مهم‌ترین منابع ادبی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۷ و مجموعه‌ای از آثار بزرگ‌ترین محققان معاصر ایران است. مجله یغما پس از سی و یک سال انتشار منظم و پس از نشر آخرین شماره در اسفند ۱۳۵۷ با اعلام رسمی یغمایی و تودیع او تعطیل شد. حبیب یغمایی در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۳ در تهران درگذشت. پیکر او به خور و بیابانک منتقل شد و در آرامگاه احداثی وی به خاک سپرده شد.

کتابشناسی آثار

تألیف و تصحیح

- جغرافیای جندق و بیابانک، ۱۳۰۴
- علم قافیه، ۱۳۴۰
- دخمه ارغون (داستان گلستان سعدی) (تصحیح)
- گرشاسب‌نامه، اسدی طوسی (تصحیح)، ۱۳۱۷
- منتخب شاهنامه (تصحیح)
- ترجمه تفسیر طبری (تصحیح)، ۱۳۳۹-۱۳۴۴
- قصص الانبیا، ابواسحاق نیشابوری (تصحیح)، ۱۳۴۰
- نمونه نظم و نثر فارسی، ۱۳۴۳
- فردوسی در شاهنامه، ۱۳۵۴
- غزلیات سعدی (تصحیح)، ۱۳۶۱
- به اهتمام حبیب یغمایی**
- یادنامه تقی‌زاده، به اهتمام حبیب یغمایی، انجمن آثار ملی ۱۳۴۹
- نامه مینوی، ۱۳۵۰
- مقالات فروغی درباره شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۱
- عامری نامه، ۱۳۵۳
- مقالات فروغی، جلد اول ۱۳۵۳
- مقالات فروغی، جلد دوم ۱۳۵۵
- نمونه شعر در کتاب فارسی دوم دبستان سال ۱۳۶۰ به نام رویاه و زاع آمده است.



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

We provide the following services:

- * Mental Health Services
- * Educational Classes on Parenting
- * Alzheimer + Dementia Education
- * Crisis Counseling Assistance + Training
- * Social Services Linkage

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان،

و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه

گروه‌های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می‌باشد.

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

از غلام حسین ساعدی به بهانه خشم رئیس ساواک

حسام امیری



ساعدی در زندان ساواک

پرویز ثابتی، رئیس امنیت داخلی ساواک، در کتاب خاطرات خود، درباره روشنفکران و نویسندگان دوران پهلوی می‌نویسد. خاطراتی که اکثراً غیرواقعی و بیشتر بازتابنده‌ی ذهن آشفته دستگاه سرکوب است. ثابتی از گلستان می‌نویسد و در انتها نبوغ او را می‌ستاید. احمد رضا احمدی را نویسنده‌ای بی‌خطر و بی‌آزار می‌خواند. تقریباً هرکس را که نقد می‌کند همچون بازجویی با انصاف در چند عبارت ضمنی او را ستایش هم می‌کند. به جز یک نفر: غلام حسین ساعدی. به او که می‌رسد دیوانه می‌شود: «غلام حسین ساعدی (گوهر

مراد) که فردی آنارشیزست و بی‌پند و بار و بی‌پرنسب بود. نوشته‌های او پر از تنفیذ از اوضاع و در جهت بدبین کردن مردم و جوانان نسبت به رژیم بود.» ثابتی، ناخواسته، بهترین توصیفات را برای ساعدی به کار می‌برد. غلام حسین ساعدی، استخوانی دردناک توی گلوئی ادبیات ایران. نویسنده‌ی از کوره دررفته‌ای که یک پروانه در جوانی او را از خودکشی نجات می‌دهد تا شاهد روزگاران رنج باشد و سپس در آن اتاق یک متری توی پاریس بمیرد. یک چمدان مشکی توی دست پر از نامه‌های بی‌برگشت به طاهره. یک مطب کوچک توی خیابان دلگشا با ویزیت‌های رایگان. حمید نفیسی درباره او می‌نویسد که ساعدی، آواره‌ترین فیگور هنرمند تاریخ معاصر ایران است، حتی آواره‌تر از شهید ثالث. نویسنده‌ای که همیشه در تبعید زندگی کرد. وقتی به فارسی می‌نوشت از فشار زبان آذری به گلویش گله می‌کرد و وقتی به فرانسه تبعید شد، از درد زبان فارسی توی استخوان هایش می‌نالید. از سرطان بزرگ. در مصاحبه‌ای در پاریس از او می‌پرسند چرا به زبان فرانسه نمی‌نویسد. ساعدی یک باره از کوره در می‌رود و با عصبانیت فریاد می‌کشد که از چه حرف می‌زنی؟ من دیگر حتی حرف زدن را فراموش کرده‌ام. نه زبان. نه زمین. نه خانه و نه حتی یک دیوار برای مردن. «دیگر چند ماه است که از کسی دیناری قرض نگرفته‌ام. شلواریم پاره پاره است. دکمه‌هایم ریخته. لب به غذا نمی‌زنم. می‌خواهم پای دیواری بمیرم.» پاریس بزرگ، آن شهر رویایی نویسندگان مدرن، برایش چیزی نیست جز یک کارت پستال. «این جا از دو چیز می‌ترسم: خوابیدن و بیدار شدن.» او یک بی‌خواب ابدی است. همچون شخصیت‌های آلن رنه، مسافری از دنیای مردگان. نویسنده‌ی گورستان. «مرگ آواره، مرگ هم نیست. مرگ آواره، آوارگی مرگ است.»

در جوانی عادت داشت که هر بار از زندان آزاد می‌شد به گورستان برود. از یک لامکان به لامکان دیگر. یک بار که میان گورها قدم می‌زند، می‌نشیند و خاک روی یک سنگ گور را پاک می‌کند. به گمانش که قبر مرده‌ای است که زندگان فراموشش کرده باشند. خاک را کنار می‌زند. روی سنگ نوشته: «گوهر دختر مراد.» از آن پس حس می‌کند که به گوهر مراد تبدیل شده. احضار ارواح. جادوگری نوشتار. یک شیخ در ادبیات فارسی. نویسنده‌ای که تنها دلیل زنده ماندنش را اضطراب نوشتن می‌دانست. اضطراب زندان و تبعید. یکی از دفعاتی که شکنجه می‌شود، دستش را با سیگار می‌سوزانند. همان دستی که با آن می‌نوشت. بیرون که می‌آید ناچار می‌شود با دست دیگرش بنویسد. درست همچون کافکا که با یک دست می‌نوشت و دست دیگرش را از هراس روی چشمانش می‌گذاشت. دستانی سبک، زخمی و همیشه لرزان. همان دستانی که شام روزی به قرض می‌گیرد تا شعری برای ساعدی بنویسد: «به نو کردن ماه/ بر بام شدم.» آسمان همچنان ظلمات است و آن ماه نو هنوز بر بالای بام، درخشان...

برگرفته از فیس‌بوک



علی دایی از استقلال اردبیل تا آقای گل جهان؛ قهرمانان واقعی همیشه قهرمان می‌مانند

پویا عنایتی

بی بی سی، ۳ تیر ۱۴۰۰

ایران با تغییرات تازه در ترکیبش، تبدیل به یک تیم هجومی موفق شد؛ در سه پیروزی پیاپی مقابل تایلند، عربستان و کره جنوبی علی دایی نقشی ویژه داشت و در هر سه بازی گل زد. نمایش دایی مقابل کره جنوبی، یکی از به یادماندنی‌ترین نمایش‌های یک مهاجم در سطح ملی فوتبال آسیاست؛ شبی که دایی ۴ گل به حریف سنتی ایران زد، کار به جایی رسید که یکی از دستیاران سرمربی کره جنوبی به خاطر شکست سنگین مقابل ایران اشک ریخت.

چند استعدادیاب باشگاه آرمینیا بیله‌فلد که بازی‌های جام ملت‌های ۹۶ را از نزدیک تماشا می‌کردند، دایی و کریم باقری را برای انتقال به این باشگاه انتخاب کردند، در حالی که بعدها چند منبع خبری مدعی شدند که هدف ابتدایی باشگاه بیله‌فلد، بررسی عملکرد چند بازیکن برجسته کره جنوبی بوده است. علی دایی در پایان جام ملت‌ها، دستش به جام قهرمانی نرسید، اما در ۲۷ سالگی، تعداد گل زده او با پیراهن ایران، ۲۹ گل بود. رونالدو تا این سن ۳۷ گل برای پرتغال زده بود.

در همان سال‌های نخست حضور دایی در سطح اول فوتبال ایران، این نظریه که «دایی تکنیک مناسبی در بازی با توپ ندارد و صرفاً یک سرزن برجسته است» زیاد شنیده می‌شد. قدرت دایی در نبردهای هوایی باعث شده بود او با کریم باوی مهاجم سرزن پرسپولیس در دهه ۱۳۶۰ مقایسه شود. این برداشت از استیل بازی دایی تا جایی پیش رفت که در اوج مجادله رسانه‌ای دایی و علی پروین در سال ۱۳۸۲ بر سر شرایط پرسپولیس، پروین با اعلام اینکه «آقای دایی، دو تا رویایی بلد نیست بزنه» عملاً مهاجمی که سطح فنی بازیکنی که از بایرن مونیخ به فوتبال ایران برگشته بود را زیر سؤال ببرد.

مرور برخی آمار و البته صحنه‌های مربوط به نقاط عطف فوتبال دایی اما نشان می‌دهد که اتفاقاً درباره مهاجمی صحبت می‌کنیم که مهارت‌های متنوعی داشت. پاس گل به خداداد عزیزی در صحنه گل دوم به استرالیا در ملبورن، پاس گل به مهدی مهدوی‌کیا در صحنه گل دوم به آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸، گل به میلان و چلسی با پیراهن هرتا برلین، ۶ گل با پیراهن بایرن مونیخ؛ تمام اینها با ضربات پای

سالگی سرانجام موفق شد با تعداد گل‌های علی دایی برابری کند. این نکته، اهمیت کاری که دایی با پیراهن تیم ملی ایران انجام داده را نشان می‌دهد. استقلال اردبیل، تاکسیرانی، بانک تجارت و تیم ملی؛ برای فوتبالیست اردبیلی بلندقامت این مسیر ۶ سال طول کشید. وقتی علی پروین نام دایی را در میان مهاجمان تیم ملی برای بازی‌های مقدماتی جام جهانی ۱۹۹۴ قرار داد، کمتر کسی فکر می‌کرد آن مهاجم سرزن، در حضور فرشاد پیوس، اصغر مدیر روستا و محسن گروسی خیلی زود تبدیل به گزینه اول تیم ملی در خط حمله شود.

ایران در مرحله اول مقدماتی جام جهانی ۱۹۹۴ با سوریه، عمان و تایوان هم‌گروه بود. هرچند ایران تیمی پرستاره بود اما کار صعود ایران در مرحله اول‌گره خورده بود. دایی در این مرحله نخستین گل‌های ملی خود را زد و سه بار دروازه تایوان را در دو بازی باز کرد. ایران با گل‌های سرنوشت‌ساز حمید درخشان مقابل سوریه از آن مرحله گذشت و دایی در مرحله نهایی مقدماتی جام جهانی که به صورت متمرکز در دوحه برگزار می‌شد، تبدیل به یک ستاره بین‌المللی شد.

گل دقایق پایانی مقابل ژاپن، پیروزی را برای ایران قطعی کرد؛ گلی که روی پاس به یادماندنی درخشان و عبور دایی از دروازه‌بان ژاپن زده شد. دایی به عراق هم با ضربه سر گل زد و دو بار دروازه کره شمالی را باز کرد و هرچند درخشش او برای صعود ایران به جام جهانی کافی نبود، اما در پایان مسابقات، دایی و کازویوشی میورا مهاجم ژاپن هر دو با ۴ گل زده، آقای گل دور نهایی مقدماتی جام جهانی شدند.

آهنگ پیشرفت علی دایی چه در فوتبال باشگاهی و چه در بازی‌های ملی، چنان سریع بود که حتی حالا مرور این روند، کمی غافل‌گیرکننده است. مهاجمی که تازه در ۲۳ سالگی به پیراهن تیم ملی رسیده بود، فقط ۳ سال نیاز داشت تا از یکی از دو قطب فوتبال ایران یعنی پرسپولیس، به بوندس‌لیگا برسد. ایران در جام ملت‌های ۱۹۹۶ آسیا در امارات شروع ضعیفی داشت و در نخستین بازی به عراق باخت. محمد مایلی‌کهن سرمربی وقت ایران، در بازی دوم چند تغییر در ترکیب خود ایجاد کرد، از جمله حضور مهرداد میناوند ۱۹ ساله در سمت چپ خط میانی.

دقیقه ۶۰ بازی فرانسه-پرتغال؛ کریستیانو رونالدو پشت توپ ایستاده برای زدن پنالتی. ضربه او خلاف جهت شیرجه هوگو لوریس، به تور دروازه فرانسه می‌رسد و این یک نقطه عطف در آمار و ارقام تاریخ فوتبال است. علی دایی که سال‌ها با ۱۰۹ گل زده، بهترین گل‌زن فوتبال ملی جهان بود، حالا یک شریک در این عنوان تاریخی دارد؛ رونالدو.

در حالی که بازی‌های گروه شش یورو ۲۰۲۰ به اوج حساسیت رسیده بود، با ثبت دومین گل رونالدو مقابل فرانسه و پنجمین گل او در این تورنمنت، مهاجم پرتغالی به رکورد دایی رسید و فقط چند دقیقه پس از این رخداد، سایت‌های خبری و همین‌طور اکانت‌های اینستاگرام مختلف، پُر شد از واکنش به این موضوع. یکی از واکنش‌های ویژه را خود علی دایی نشان داد. او در اکانت اینستاگرامش نوشت: «بهت تبریک می‌گم کریس، به چیزی که لیاقتش را داشتی رسیدی. نماد واقعی پشتکار و حرفه‌ای بودن هستی و باز هم به دنیا ثابت کردی بهتری.»

رونالدو هم در پاسخ به علی دایی گفت: «قهرمانان واقعی برای همیشه قهرمان می‌مانند. من بسیار افتخار می‌کنم که چنین کلمات مهربانانه‌ای را از چهره بزرگی مانند تومی خوانم. متشکرم علی دایی.» هرچند ۵ گل رونالدو در سه بازی مرحله گروهی باعث شد این بازیکن زودتر از آنچه تصور می‌شد به رکورد بهترین گل‌زن ملی جهان برسد، اما همین رخداد باعث شد نام علی دایی هم بار دیگر در بالاترین سطح فوتبال جهان شنیده شود و در رسانه‌های معتبر جهان، دستاورد بزرگ مهاجم بزرگ فوتبال آسیا یادآوری شود. علی دایی متولد سال ۱۹۶۹ میلادی است و ۱۵ سال بزرگ‌تر از رونالدو است. مهم‌ترین وجه تمایز کارنامه این دو بازیکن در زمینه فوتبال ملی این است که ستاره ایرانی نخستین بازی خود با پیراهن ایران را در ۲۳ سالگی انجام داده و در این سن نخستین گل خود را برای ایران زده است. رونالدو اما در ۱۷ سالگی به باشگاه بزرگ منچستر یونایتد پیوست و در همان سن بود که نخستین گلش با پیراهن پرتغال را زد؛ زمانی که آخرین سال‌های درخشش لوییس فیگو در تیم ملی پرتغال سپری می‌شد.

رونالدو تا ۲۳ سالگی ۲۱ گل ملی زد، اما در ۳۶

علی دایی ثبت شد، نه با سرو.

دایی دروازه میلان را با پای چپ باز کرد و چندین بار در بازی های ملی و همین طور با پیراهن بیله فلد، با پای چپ گل زد. در بازی با امارات در پلی آف مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲ دروازه امارات با ضربه ایستگاهی دایی باز شد؛ کاری که دایی در ژاپن هم مقابل این تیم انجام داد. در واقع دایی یک مهاجم منعطف و چندکاره بود که برخی کنایه ها و متلک ها درباره سبک بازی او، خیلی زود رد می شود. مهاجم ۱۹۲ سانتیمتری فوتبال ایران، خیلی زود آموخت که باید از بدنش برای کنترل فشار مدافع حریف در موقعیتی که مدافع پشت او قرار دارد، استفاده کند؛ مهارتی که هرچه سن دایی بالاتر رفت، در بازی او تقویت شد. این مهارت را در صحنه کنترل توپ دایی مقابل آمریکا در صحنه پاس گل به مهدوی کیا به یاد بیاورید. مدافع آمریکا چند ثانیه پشت سد دایی ماند، چون دایی کمر و پایین تنه خود را به اندازه کافی برای مهار فشار مدافع عقب نگه داشت و توانست هم توپ را کنترل کند و هم به موقع آن را در فضای خالی برای مهدوی کیا ارسال کند. دایی تا سی سالگی، ۵۱ گل ملی زده بود اما در چند سال پایانی دوره بازیگری خود در گل زنی هم پیشرفت کرد و تا ۳۶ سالگی، ۵۸ گل دیگر زد.

دوره سوم حضور دایی در تیم ملی را می توان از مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲ تا پایان جام جهانی ۲۰۰۶ دانست. دایی در بازی های ایران در مسیر جام جهانی کره و ژاپن به سرمربی گری بلاژویچ، نمایش هایی به یادماندنی داشت که اوج آنها گل زنی به عربستان در تهران و ریاض بود؛ نمایش هایی که منجر به صعود ایران به جام جهانی نشد.

خاطره گری نوئل از یک تقابل سخت

دایی با داخل پا شوت های تکنیکی دقیقی می زد. نمونه ویژه این مهارت او، گلی است که در سال ۱۹۹۵ در مقدماتی جام ملت های آسیا به عمان زد؛ آغاز حرکت از سمت چپ، رسیدن به محوطه جریمه و ضربه داخل پا به زاویه مخالف در حالی که زاویه برای رساندن توپ به تور دروازه بسیار تنگ بود؛ اما این ماموریت با موفقیت انجام شد. در همین ژانر گل به عراق در بغداد در مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲ را می توان مثال زد؛ گلی که باعث شد تیم ملی عراق را با سه امتیاز ترک کند و میروسلاو بلاژویچ را به این نتیجه برساند که صعود به جام جهانی قطعی است؛ مأموریتی که به سرانجام نرسید. سال گذشته گری نوئل در یکی از برنامه های تلویزیونی از سوی جیمی کاراگر درباره بهترین مهاجمانی که مقابلش قرار گرفته، مورد پرسش قرار گرفت؛ پاسخ مدافع راست سابق منچستر یونایتد این بود: «کارستن یانکر و البته یک

بازیکن ایرانی در مونیخ در لیگ قهرمانان به عنوان بازیکن تعویضی به زمین آمد و خیلی قدرتمند بود.» اشاره نوئل به بازی بایرن مونیخ-منچستر یونایتد در مرحله گروهی لیگ قهرمانان ۹۹-۱۹۹۸ است؛ بازی در المپیک مونیخ که دایی در حالی که بایرن ۲ بریک عقب بود، به زمین رفت و نمایش خوبی داشت و روی گل تساوی بایرن در دقیقه ۸۹ توسط جوانی البرو ثبت نتیجه ۲-۲ هم اثرگذار بود.

دایی بارها دروازه لاتوس، نپال، مالدیو و تایوان را باز کرده اما در مقیاسی دیگر رونالدو هم در ترکیب پرتغال بارها مقابل تیم هایی مثل سن مارینو و لیختن اشتاین در قاره اروپا قرار گرفته است. از سوی دیگر رونالدو در ۱۷ سالی که در ترکیب پرتغال حضور داشته، کنار برخی از بهترین هافبک های فوتبال جهان مثل فیگو، دکو، نانی و پرونو فرناندز بازی کرده و دایی هر چند هم بازیان توانمندی در تیم ملی ایران داشته اما در مقیاسی متفاوت از پرتغال و فوتبال اروپا.

دایی تقریباً دروازه تمامی حریفان قدرتمند و سنتی ایران مثل کره جنوبی، ژاپن، عربستان، عراق، امارات، قطر، چین و کویت را بارها باز کرده است. مکزیک، پاراگوئه، مصر و بوسنی تیم های غیر آسیایی هستند که دروازه شان توسط دایی باز شده است. مهاجم اردبیلی در ترکیب تیم منتخب جهان هم قرار گرفته اما به رغم حضور در دو دوره از جام جهانی در سال های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۶ موفق به گل زنی نشده است.

این شاید مهم ترین جای خالی در کارنامه مهاجمی باشد که از ۲۳ سالگی تا ۳۷ سالگی، کارنامه ای درخشان در تاریخ فوتبال ملی جهان را با رکورد ویژه ۱۰۹ گل زده در ۱۴۸ بازی رقم زده است.

قهرمانی در بوندسلیگا (۹۹-۱۹۹۸)، رسیدن به فینال لیگ قهرمانان اروپا (۱۹۹۹)، آقای گلی در جام ملت های آسیا (۱۹۹۶)، آقای گلی در لیگ ایران (۸۳-۱۳۸۲)، کسب قهرمانی لیگ برتر ایران به عنوان سرمربی (سایپا-۱۳۸۶) و عنوان بهترین بازیکن سال آسیا (۱۹۹۹) فقط بخشی از افتخارات شخصی دایی به شمار می رود. شاید اگر دایی استعداد او و بهر حال چند سال زودتر کشف می شد و زودتر به تیم ملی راه می یافت، اکنون رکورد گل زنی اش در بازی های ملی همچنان برای رونالدو و دراز دسترس بود اما ما با یک داستان غم انگیز روبرو نیستیم. این داستان صعود تاریخی یک جوان بلند قامت از اردبیل به سطح اول فوتبال جهان است. بازیکنی که در بوندس لیگا هم ۱۰۹ بازی با پیراهن بیله فلد، بایرن مونیخ و هرتا برلین انجام داده و ۱۹ گل در این لیگ زده است؛ بازیکنی که اوتار هیتفلد در فینال لیگ قهرمانان ۱۹۹۹ از او استفاده نکرد تا گری نوئل کمتر آنچه تصور می کرد، سختی بکشد و به جام قهرمانی بوسه بزند.

این شعر از دفتر خاطرات غربت من است که هنوز به زیر چاپ نرفته است. داستان غم انگیز این شعر به هجرت اجباری ما چند خواهر و برادران و آوارگی مان در غربت و تنها ماندن مادر در پیری در دیاری دور، که هنوز بعد از سالیان از رفتن او هنوز به آن روز های غم انگیز می آندیشم و این غم را د این دوران پیری با خود خواهیم برد.

فیروز حجازی-۱۹۸۹

به مادران غمگین دنیا

ای نشسته در وادی خیال من
هر لحظه که دور از هیاهو نشسته ام
در دیدگان تو قصه های پر غصه را
می خوانم ای برابر چشمان بسته ام
با من بگو که راه چاره چیست

من در دیار دیگر و تو در دیار من
سال ها گذشتند ز هجرت هنوز هم
من در غم غربت و تو در خیال من
راه دور است و کاش در خیال هم
دور بودی و مهرت به جان من نبود
تا هر غروب نگاهم به تو نمی رسید
تا اشک تو شرب مدام من نبود
مثل همیشه روی پله های انتظار
در حیاط خانه ای متروک نشسته ای
پشتت خمیده ز جور روزگار

اما هنوز دل به امید بیهوده بسته ای
گر سعی کنم که حرفم به تو رسد
ترسم تا دردت فروز شود از صواب من
صدها سؤال چشمان تو هنوز

در جستجوی جواب مانده در دهان من
ای مادر از وادی خیال من برو
پژمرده کرده مرا افسرده چشم تو
رنجم مده خیال تو نیست در سینه ام
کو آن غرور و فریاد و خشم تو
برخیز مادر از سفره ی غروب من
بگذار از غم هجرت رها شوم
هر چند دامن شبی مست و لایعقل
در پشت پنجره ی غربتم فنا شوم





گفتگویی با
دکتر حسین قنبری
کاشف و دانشمند داروسازی
شاهرخ احکامی

مدت‌ها بود که دنبال فرصتی بودم تا گفتگویی با شما داشته باشم. در جستجوی کارهای درخشان و تحقیقات علمی و درمانی شما، به منابع زیادی برخورد کردم که از هر جهت قابل تحسین است. گفتگوی مان را با آشنایی از وضع خانوادگی، دوران کودکی، و تحصیلات ابتدایی تا دانشگاهی شما آغاز می‌کنیم.

با درود و سپاس از دکتر شاهرخ احکامی، سردبیر «میراث ایران».

من در یک دهکده کوهستانی در حوالی اصفهان متولد شدم. قبل از یک سالگی خانواده‌ام در پی زندگی بهتر به حومه تهران کوچ کردند. تا آنجا که من بعدها شنیدم، پدرم در کارش صدمه بزرگی دید و علت آن هجوم ارتش خارجی به باغ‌های میوه در اجاره بود. هرچه قابل استفاده و یا قابل خوردن بود به زور صاحب شدند و قحطی در آن زمان مزید بر علت بود. این‌ها همه در زمان جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد و این رویدادها باعث شد که بار دیگر کوچ کنند و این بار به شهر قم. تحصیلات ابتدایی من در قم بود. از مکتب شروع شد و بعد به دبستان فردوسی. در دبستان مورد محبت خاص مدیر و ناظم و معلمان بودم و همیشه مبصر کلاس. در امتحان نهایی و سراسری در تمام شهر رتبه اول شدم. سال اول متوسطه را دبیرستان حکمت در قم بودم. در تابستان بعد از کلاس هفتم، با اجازه پدرم از خانواده جدا و در تهران ساکن شدم و به دبیرستان مدرس رفتم. هزینه زندگی‌ام را با فروش شیر، کار در لبنیاتی و تدریس خصوصی تأمین می‌کردم. تمام دوران تحصیل رتبه اول بودم. برای سیکل دوم، در امتحان ورودی دانشسرای شبانه‌روزی مامازن شرکت کردم و باز هم با بالاترین نمره قبول شدم. البته دانشسرا شبانه‌روزی بود و تمام هزینه از جمله غذا، لباس و لوازم التحریر و کتاب را شامل می‌شد.

تحصیلات عالی خود را در کجا شروع و به اتمام رساندید؟

بعد از فارغ التحصیلی از دانشسرا در وزارت کشاورزی مشغول به کار شدم و یک بورس یک ساله هم در ژاپن بودم. در این مدت یکی از مشاوران آمریکایی

در ایران با توجه خاصی مرا راهنمایی کرد تا به دانشگاه آمریکایی بیروت بروم. این دانشگاه یکی از بهترین دانشگاه‌های دنیا محسوب می‌شد و سالی چهار بورس به شاگردان ممتاز ایران می‌داد. باز هم شانس با من یاری کرد و بین هزاران داوطلب با بالاترین نمره به گرفتن این بورس نائل شدم. ناگفته نماند که زبان انگلیسی را با خودآموزی یاد گرفته بودم.

قبل از رفتن به بیروت در سال ۱۹۶۶، با یکی از شاگردان تدریس خصوصی‌ام پس از هفت سال ازدواج کردم. این ازدواج و بورس دانشگاه آمریکایی بیروت زندگی و آینده مرا به طور کلی تغییر داد.

باز هم در دانشگاه، هر سال رتبه اول بودم و با جوایز معتبری فارغ التحصیل شدم. پسر بزرگ من در سال اول دانشگاه در بیروت به دنیا آمد. در مدت تحصیل دو مقاله در مجله‌های علمی بین‌المللی به چاپ رساندم و یک مقاله هم در کنفرانس (SOS) در واشنگتن به عنوان بهترین مقاله در خاورمیانه قبول شد که تمام هزینه مسافرت ما به آمریکا را تأمین کرد.

در آمریکا در چه رشته‌ای تحصیل کردید و چرا این رشته را انتخاب کردید؟

در سال آخر دانشگاه، ژانویه ۱۹۷۰، از یخت خوش از دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا پذیرش گرفتم با پرداخت تمام هزینه‌ها و ماهانه‌ای که خانواده سه نفری مان را تأمین می‌کرد. رشته تحصیلی را بیوشیمی انتخاب کردم که در آن زمان رشته جدید و مشکلی به حساب می‌آمد. من در آن موقعیت، آینده علم را در این رشته می‌دیدم. تحقیقات فوق لیسانس من روی سلول‌های قلب بود و بر اساس آن شرکتی یک داروی قلب درست کرد که نهایتاً برای تقویت جنسی اثر بهتری داشت و «وایگرا» به بازار رفت. فیلمی هم از طرز کشت سلول قلبی درست کردیم که در فستیوال فیلم‌های علمی پراگ جایزه دوم را گرفت.

درجه دکترای بیوشیمی را در سال ۱۹۷۵ دریافت کردم. تا آن موقع فرزندان دوقلوی مان هم به خانواده اضافه شده بودند.

اولین بار بعد از پایان تحصیلات در کجا مشغول به کار شدید؟

پس از اتمام تحصیل، به ایران برگشتیم و در دانشگاه صنعتی شریف که آن موقع آریامهر نام داشت شروع به کار کردم و در طرح، برنامه ریزی، و تأسیس دانشگاه صنعتی اصفهان شرکت داشتم و همانجا هم تدریس کردم. همسر هم در دانشگاه مسؤول دفتر بورسیه ها بود.

در سال ۱۹۷۸ به آمریکا برگشتیم و برای مدتی در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا کار کردم و بعد به دانشگاه فلوریدا رفتم. همسر از دانشگاه فلوریدا با درجه MFA فارغ التحصیل شد و در بخش هنر به تدریس پرداخت.

چند سال در شرکت Abbott کار کردید و چرا آن را ترک کردید؟

از آنجا که من همیشه می خواستم که کارم نهایتاً به بشریت کمک کند، در سال ۱۹۸۲ به کمپانی بزرگ Abbott پیوستم. در مدت ده سال خدمت تجربه های مفید و مؤثری کسب کردم. در آن مدت تیم ما موفق شد که داروی Lupron را کشف و تولید کند که تا هم اکنون داروی هورمونی معالجه سرطان پروستات است و همچنین داروی Survanta یکی دیگر از کارهای پر نتیجه من در شرکت Abbott بود. این دارو هنوز هم داروی انتخابی برای نجات کودکان زودرسی است که ریه نارس دارند و نمی توانند بدون کمک تنفس کنند. با یک بار استفاده از این دارو کودک نارس جان تازه می گیرد و بدون کمک و به طور طبیعی تنفس می کند. هر دو این داروها بیشتر به یک معجزه شبیه است و صدها هزار نفر را از مرگ حتمی نجات داده است. بنا به تشخیص Abbott، نقش من در کشف و تولید و به ثبت رساندن این دو دارو حیاتی بوده است. علاوه بر کشف دارو، در رشته تشخیص بیماری های روانی و مغزی بسیار فعال بودم. علاوه بر سه راه تشخیص بیماری های روانی که به بازار رفت، تشخیص بیماری آلزایمر هم بسیار مورد توجه قرار گرفت. مقاله با نام مؤلف اول حسین قنبری در «جاما» چاپ شد و بعدها حداقل به سه زبان ترجمه شد. خبر این واقعه در روزنامه ها و مجله های متعددی درج و از رادیو و تلویزیون ها پخش شد. ارزش سهام Abbott برابر این فعالیت ۱۱ درصد صعود کرد. در ماه های پس از این در مؤسسه های متعدد و کنفرانس ها به عنوان سخنران دعوت شدم. در ضمن دو سال پشت سر هم به عنوان یکی از بهترین دانشمندان محقق آلزایمر انتخاب شدم. برای هر یک از دو اختراع کلیدی در این رشته، Abbott فقط یک اسکناس یک دلاری به من هدیه کرده هنوز هم این دو تا یک دلاری را در جیبم حمل می کنم.

پس از ده سال تجربه در Abbott به این فکر رسیدم که اگر خودم مستقیماً فعالیت کنم و افرادی را برای پروژه های خود برای سرمایه گذاری قانع کنم، می توانم بیشتر خدمت کنم. و من اولین عضو افتخاری انجمن «ول وایلر» بودم که از کمپانی به امید آینده ای پربارتر استعفا دادم. در این موقع Abbott ۵۵ هزار کارمند داشت و تعداد خیلی معدودی به عضویت این انجمن نائل می شدند و تا آخر عمر زندگی شان تأمین بود. همه فکر می کردند من ریسک بزرگی می کنم به جز همسر که با اعتماد به من، با این تصمیم موافقت کرد.

در اولین شرکت تحقیقاتی که تأسیس کردید، چه کارهایی انجام دادید و بعد چه شد؟

اولین شرکت تحقیقاتی که پس از Abbott بنا کردم Molecular Geriatrics بود که به کمک پروفیسوری از دانشکده آلبرت اینشتاین برای ادامه فعالیت در رشته آلزایمر و دیگر بیماری های مغزی پیری بود. یک گروه سرمایه گذار نیویورکی ۲۵ میلیون دلار پول اولیه را گذاشت. از نظر علمی نتیجه های بسیار خوبی داشتیم ولی سرمایه

هنگفتی برای ادامه فعالیت و به ثبت رساندن دارو لازم بود. ولی سرمایه گذار اصلی کمپانی با دولت مساله ای داشت و امکان ادامه نبود. فعالیت خود را در شرکت بعدی به نام Nymax ادامه دادم که این شرکت به بازار بورس رفت و هنوز هم ادامه دارد.

در شرکت جدید چه کشفیات و دستاوردهای تازه ای داشتید؟

در آوریل ۱۹۹۹، من و پسرم کسری، که با من کار می کرد، شرکت جدیدی بنا گذاشتیم و هدف این بود که فقط در رشته هایی فعالیت کنیم که دیگران در آن موفق نبودند. اسم شرکت را Panacea Pharma گذاشتیم و دو رشته را مورد نظر قرار دادیم، بیماری های مغزی و سرطان.

همان طور که انتظار می رفت، سرمایه گذاران بیشتر سرشان را تکان می دادند تا دست شان را که چک بنویسند. در هر حال توانستیم عده معدودی را قانع کنیم تا به ما بپیوندند. نزدیک ده میلیون دلار از ژاپنی ها و مقدار قابل توجهی از اروپایی ها و مسلماً از آمریکا و آسیای شرق میانه در طول سال ها سرمایه وارد شرکت شد. همچنین توانستیم مقدار بسیار قابل توجهی بودجه از طریق غیرسهامی از NIH و نظیر آن تأمین کنیم. در سال ۲۰۰۴ شرکت ما در بین تمام شرکت های تازه تأسیس ایالت مریلند به عنوان بهترین انتخاب شد. و در سال ۲۰۰۷ مدت تشخیص سرطان ریه شرکت ما جزء ده کشف بزرگ در رشته طبی شناخته شد و مجله تایمز آن را در سال ۲۰۰۷ اعلام کرد. جالب این که نه کشف دیگر توسط شرکت های چند میلیارد دلاری انجام شده بود. همچنین داروی واکسن درمانی، در این شرکت با نتایج شگفت آور از طرف سازمان غذا و دارو به فاز یک و دو رسید.

این شرکت در فوریه امسال در روز جهانی سرطان به بازار بورس «نزدک» رفت و ۱۵۰ میلیون دلار سهام در روزهای اول فروخت و کل ارزش سهام ما به بالای ۶۰۰ میلیون رسید. با اینکه من در نوامبر ۲۰۱۹ در سن هشتاد و یک سالگی از ریاست هیأت مدیره و مدیر علمی این شرکت کناره گرفتم و بازنشسته شدم، این شرکت هنوز بسیار فعال است و شکل تازه ای به خود گرفته است و از سه سال پیش به Sensei نام داد.

از آنجا که توبه گرگ مرگ است، من و پسرم در ژانویه ۲۰۲۰ دو شرکت جدید تأسیس کردیم، یکی اتور (Athanor) و دیگری اتوسا (Atoosa). اتور همان اتور کیمیاگران است که قرن ها در خدمت پژوهشگران زمان بود. این شرکت روی بیماری های برونی، درمان و پیشگیری آنها کار می کند. بیماری های برونی Ze-nomaladies بیماری هایی هستند که عامل آنها خارجی و برونی مانند بیماری های ویروسی و میکربی است. نمونه بارز و امروزی آن، این کووید-۱۹ است. ما هفت نوع واکسن و دو نوع دارو برای آن کشف کرده ایم که در دراز مدت استفاده خواهد شد و هم اکنون به عنوان یک الگو مورد توجه سازمان های مهمی قرار گرفته اند.

و اما اتوسا که نام اولین بیمار سرطان پستان است که در تاریخ هر دو پستان خود را برید و قهرمان کتاب سرطان امپراتور تمام بیماران است. شرکت اتوسا روی بیماری های درونی Auto Maladies کار می کند. این بیماری ها از خودمان و درون خودمان است مثل سرطان. در این شرکت یک واکسن درمانی و یک ایمن درمانی سرطان کشف کرده ایم.

از زمان شروع فعالیت این دو شرکت، پنج اختراع ما برای تصویب به اداره اختراعات تحویل داده شده اند. تعداد قابل توجهی داوطلب سرمایه گذاری در این دو شرکت که هر دو فعال هستند، شده اند. تیمی که سال های سال با ما کار کرده است در این دو شرکت در مریلند مشغول است.

در این سال های طولانی کاری و تحقیقاتی، اختراعات بسیار داشتید و بسیاری از آنها به نام شما حق ثبت مالکیت معنوی دریافت کردند.



صدها مقاله از شما منتشر شده است و سمینارهای بسیاری با حضور شما ضبط شده‌اند. این همه کار را چطور در طول ۲۴ ساعت شبانه روز انجام داده‌اید؟ وقت کم نمی‌آوردید؟

تحقیقات و کشفیات ما در سال‌های درازی انجام شده‌اند و افراد زیادی هم با من همکاری کردند. مسلماً صدای یک دست نبوده است. نکته مهمی که باید ذکر کنم، این که من آینده‌نگرم و گذشته را گذشته به حساب می‌آورم و چندان برایم جذاب نیست. اما جالب این است که دیگران یادآور آنها می‌شوند. یکی از اسبستان‌های من می‌خواست بایگانی کارهای گذشته را برای ثبت رکورد به او بدهم. وقتی متوجه شد که ندارم، شروع به جمع‌آوری آنها کرد. بعد به من گفت که اشتباه بزرگی کرده و به قول او کاری بود تمام نشدنی. یک مورد جالب از آنها یکی از مقاله‌های ما بود که تا به حال ۱۴۸۱ بار مورد مرجع قرار گرفته و یک رشته تحقیقی جدید ایجاد کرده است. هزاران نفر تحقیقات خود را براساس این مقاله انجام داده‌اند و تعریف حقیقی پیشکسوت را به خود گرفته است. این مقاله درباره بیماری مغزی آلزایمر است.

کدام یک از داروهای تولید شده در نتیجه تحقیقات شما تا به حال به بازار آمده‌اند و آخرین دارویی که برای سرطان تولید کردید، دارای چه ویژگی‌هایی است؟

در جواب‌های قبلی به طور خلاصه به آنها اشاره کردم و تکرار آن زیاد کمکی به خوانندگان نمی‌کند. من از این فرصت استفاده می‌کنم و فلسفه خودم را در کار توصیف می‌کنم. موقع شروع یک برنامه و پروژه من فکر تمام کردن آن نیستم. البته فکر می‌کنم اگر با شانس بسیار کمی موفق بشویم که کمکی به بشریت شده است و اگر هم در نیمه‌های کار ماندیم کار ما چقدر در آینده برای دیگران کمک و راهنما خواهد بود. دیگران کاشتند و ما خوردیم و ما می‌کاریم که دیگران بخورند. این برای من دستورالعمل روزانه است و نه یک ضرب‌المثل.

من و تیم هر موفقیت کوچک و هر قدم به پیش را جشن می‌گیریم و موفقیت هر عضو تیم موفقیت همه اعضای تیم است. برای مثال من از تمام شدن هر کلاس خوشحالم اما از کلاس اول فکر سال آخر دوره دکتری کردن زیاد عاقلانه نیست. و اما راجع به آخرین داروی سرطان. این دارو واکسن درمانی است. هدف این واکسن یک پروتئین خودی است که از زمان رشد نطفه استفاده شده و پس از زایمان دیگر نیازی به آن نداریم تا که روزی سلول‌های ما به طور اشتباهی این آنزیم را دوباره تولید کنند و شروع به تقسیم و رشد خارج از کنترل، که تعریف سرطان است. هدف ما مهار کردن سلول‌های خارج از کنترل بود و نه نابود کردن آنها. چون سلول‌ها خودی هستند، حمله به آنها حمله به خود است. بیش از یک قرن پیش کشف شد که چگونه عامل میکروبی و ویروسی را می‌توان مهار کرد و حتی به بدن حافظه داد که حتی در آینده آماده دفاع باشد. همه با واکسن آشنا هستیم.

سؤال این است که با عوامل خودی چگونه رفتار کنیم. چون بدن ما ظرف میلیون‌ها سال طوری تربیت شده که به خودی حمله نکند و اگر این موضوع پیش بیاید مریضی درمان ناپذیر بدی خواهد شد. بیمارهای خودایمنی.

مسأله بغرنج این بود که چگونه می‌توانیم برای یک عامل خاص که خودی است، ایمنی ایجاد کنیم و بدن را «گول» بزنیم. اول چندین فرضیه را در نظر گرفتیم که بدن چگونه خودی را از غیر خودی تشخیص می‌دهد. هرچند این ساده به نظر می‌آید ولی چندین میلیون عامل می‌توانند در هر اتفاق در کار باشند. مهم‌ترین واقعیت این است که باید مثل ملکول‌های بدن فکر کنیم نه مثل تجربیات شخصی خودمان. دید باید دید ملکول‌ها باشد و چون امکان زیاد است، حل مشکل باید با آزمون و خطا همراه باشد و سال‌ها پشتکار لازم دارد. من در جوانی سعی می‌کردم

معادلات خیام را به عنوان تفریحات سالم حل کنم و گاهی خواب و زندگی نداشتم. ولی یک موفقیت کوچک برایم فتح بزرگی بود. و اگر راهی کار نمی‌کرد به نحوی در آینده به من یاری می‌داد. نهایتاً ما توانستیم علیه یک عامل خودی واکسن بسازیم بدون هیچ اثر سوء جانبی و با اجازه سازمان غذا و دارو در انسان آزمایش کنیم. این رشته سردراز دارد.

علاوه بر مدیریت و اداره دو کمپانی مهم و کشفیات تان، هم‌زمان در کارهای دانشگاهی و تدریس هم با علاقه کار کرده‌اید؟

پس از اتمام دوره دکتری به عضویت علمی دانشگاه‌ها نایل شدم. از جمله دانشگاه آریامهر، دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا، دانشگاه فلوریدا و بعدها استاد مدعو در دانشگاه جورج واشنگتن. من هیچ وقت تحقیق را به خاطر تحقیق انجام نمی‌دادم بلکه برای قابل استفاده بودن نتیجه آن. حتی در دوران پژوهش برای تز دکتری، که گاهی از آن انتقاد می‌شد. ولی برای من چیز دیگری معنی نداشت. بنابراین فکر می‌کنم کار و فکر من همیشه در یک خط بوده‌اند اما در محل‌های مختلف.

لطفاً کمی هم ما را با خانواده، همسر هنرمند و فرزندان تان آشنا کنید؟

خانواده من از همسر شروع شد. زندگی من دو فصل دارد یکی قبل از ازدواج و دیگری بعد از ازدواج. همسر یک شریک کامل و فعال در تمام موارد بود. هرچه راجع به من گفته می‌شود درباره ما است. در حقیقت زندگی من موقعی شروع شد که همسر به آینده اعتماد کرد و قدم به قدم و بی‌دریغ و بدون وقفه تا کنون بیش از ۵۵ سال از من حمایت کرد. ایشان را باید در دو شخصیت دید: همسر حسین، و مهین. سوای شراکت با من خود ایشان در کار هنری و اجتماعی موفقیت‌های چشمگیری داشته‌اند. و اما فرزندان. ما سه فرزند داریم که هر سه در غربت متولد شده‌اند. پسر بزرگمان رضا در بیروت وقتی سال اول دانشگاه بودم، در اولین سالروز ازدواج مان به دنیا آمد. از دبیرستان لیبرتی ویل فارغ التحصیل شد و تمام جایزه‌های آن سال را

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریت نک

سفارشات گریت نک
رایگان ارسال می شود!FREE DELIVERY
in the Great Neck Area

Tel:

(516) 482 0004

Fax:

(516) 487 8729

665 Middle Neck Rd.
Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com



دریافت کرد. و بعد مهندسی الکترونیک را تمام کرد، باز هم با بالاترین درجه و تمام جایزه ها، منجمله جایزه چرچیل که بورس کامل دانشگاه کمبریج انگلستان بود. ضمناً بورس ONR برای تحصیل دکتری در MIT. همه این ها تا ۲۴ سالگی. رضا دو دختر دارد که همیشه در تحصیل خود نمونه بوده اند. فرزندان بعدی ما دو قلو بودند لیلا دختر و کسرا پسر. لیلا پس از فارغ التحصیلی، اکنون در سازمان غذا و دارو شغل مدیریت دارد و از جوان ترین مدیران به حساب می آید. کسرا از نوجوانی با من کار کرد و بنیان گذار شرکت یاناسیا و شرکت های بعدی با من بود. در ضمن در کارهای هنری بسیار موفق است و چندین کتاب تألیف کرده است. لیلا هم فرزند دو قلو پسر و دختری دارد که هم در درس و هم ورزش بسیار موفق هستند. همسر من داشتن فرزندان مان را بزرگ ترین موفقیت در عمر خود می دانیم.

از خاطرات تلخ و شیرین زندگی تان هم برایمان نقل کنید.

خاطره تلخی به یاد ندارم. شاید از بخت خوش بوده و یا انتظارات و توقعات پایین. ولی خاطرات اسف انگیز زیاد بوده است. بهترین مثال مواردی است که قادر نبودیم در شادی و غم دوستان و فامیل شرکت کنیم و یا در موقع نیاز آنها دستمان کوتاه بوده است. با توجه به اینکه ما بیش از ۵۵ سال از وطن دور بوده ایم، این خاطره ها بسیار زیادند... خاطرات شیرین من بیشتر افتخار آمیز به حساب می آید. از ابتدا یک خاطره فراموش نشدنی روزی بود که من و همسر آینده ام برای گرفتن نتیجه بورسیه دانشگاه بیروت به وزارت علوم رفتیم و یک فرد آمریکایی روی صندلی ایستاد و نام چهار نفر را با صدای بلند خواند. من به خانم جوان همراهم قول داده بودم که اسم مرا اول بخوانند. او خودش اسم مرا با لهجه شدید آمریکایی شنید. بلافاصله به قنادی نزدیک رفتیم و برای او شیرینی خریدم. هیچ کلامی در این مورد بین ما رد و بدل نشد ولی همه چیز گویا بود.

خاطرات شیرین دیگر من از روزهای افتتاح نمایشگاه کارهای مهین قنبری است که به عقیده من روز افتخار آمیزی برای هر هنر دوست و ایران دوست بود. سخنرانی ولدیکتوریان رضا پسر من در دانشگاه ایلینویز هم جزء خاطرات خوب بود. بعدها دانشگاه این سخنرانی را به شکل یک جزوه چاپ کرد. از نظر حرفه ای اولین تزریق داروی مان (واکسن درمانی) به اولین مریض. باید اذعان کنم که شب قبل از آن لحظه ای نخوابیدم.

چه پیامی برای نسل جوان دارید و آینده ایرانیان را در درون و بیرون مرز چگونه می بینید؟

پیام من برای نسل جوان بسیار ساده است. بشریت به امید شما است. کافی است که دنیا را کمی بهتر از آنکه تحویل گرفته اید تحویل بدهید. هیچ عذری قابل قبول نیست و نسل های بعد وابسته به شما هستند. اگر من توانستم این کار را انجام دهم شما امکانات خیلی بیشتری دارید و احتمال موفقیت بیشتر. آینده هر جامعه و کشوری بستگی به افرادش دارد. من ایرانیان را به طور کلی پراستعدادتر و باهوش تر می بینم و اطمینان دارم که به نحوی ایرانی و ایران دردنیای آینده و پیشرفت آن سهم بزرگی خواهند داشت. و در تاریخ این موضوع بارها به اثبات رسیده است. به امید روزهای بهتر برای میهن مان و هم میهنانمان.

با آرزوی موفقیت های بیشتر، سپاس از قبول این گفتگو و وقتی که برای ما گذاشتید.

من هم از شما به خاطر فرصتی که برای گفتگو با خوانندگان تان در اختیار من گذاشتید سپاسگزارم.

A Bilingual, Cultural & Educational Publication



Support Your Persian Heritage Advertise Your Business or Services

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$40 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:
Persian Heritage Inc.
110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: Mirassiran@aol.com